بشارت انفرادی

نویسنده: مایکل گرین

مترجم: روبرت آسریان

فهرست مطالب

مقدمه

تقریباً تمام کلیساهای معاصر بر روی این موضوع توافق نظر دارند که دهه ۹۰ دهه بشارت است. هیچکس نمی‌داند که چه کسی برای نخستین بار این ایده را مطرح کرد. بنظر می‌رسد این ایده مستقیماً از سوی خود خدا مطرح شده است زیرا در غیر این صورت چنین ایده‌ای که از مقبولیت و اهمیت چندانی در بین کلیساها برخوردار نبود نمی‌توانست در بین کلیساها در کل جهان این چنین مورد پذیرش قرار گیرد! دیگر واژه «بشارت» واژه نامطبوعی نیست که عده‌ای آن را به خیال خودشان مخصوص مسیحیان متعصب بدانند بلکه به خط مشی رسمی تقریباً همه کلیساها تبدیل شده است.

در نتیجه مفهوم بشارت پیوسته در میان محافل کلیسایی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. مشکل بتوان جلسه کلیسایی‌ای را در نظر گرفت که این موضوع به شکلی در آن مطرح نشده باشد. اما واقعیت امر آنست که در عمل کار زیادی در این زمینه انجام نمی‌شود. مسیحیان با علاقه در کنفرانسهای مربوط به بشارت شرکت می‌کنند اما در زمینه سخن گفتن در مورد عیسی مسیح حتی با دوستان نزدیک و همکارانشان هیچ شور و شوقی از خود نشان نمی‌دهند.

این کتاب کم حجم به منظور کمک به مسیحیان عادی نوشته شده است تا آنان بتوانند خدمتی را شروع کنند که شاید بتوان آن را مهمترین خدمتی دانست که هر مسیحی می‌تواند انجام دهد، یعنی خدمت مهم آشنا ساختن اشخاص با مسیح. مانباید منتظر برگزاری جلسات بزرگ بشارتی باشیم. هر مسیحی می‌تواند در مورد خبر خوش با دوستانش سخن بگوید.

وجود برخی عوامل، خصوصاً در شرایط حاضر این نحوه برخورد با مسئله بشارت را به امری مهم تبدیل می‌سازند. نخستین عامل تشنگی عمیقی است که در مورد مسائل روحانی در جامعه‌امان وجود دارد. ممکن است مکتبهای دیگری چون ادیان بت‌پرست، جادوگری، جنبش عصر نوین (New Age) بعنوان گزینه‌های دیگری که می‌توانند مردم را بسوی خود جذب کنند مطرح شوند اما به هر حال تشنگی در مورد مسائل

روحانی در جامعه وجود دارد و این امر فرصت بزرگی را در برابرمان قرار می‌دهد که ده سال پیش چنین فرصتی وجود نداشت.

عامل دوم این است که در اذهان عموم نسبت به مذهب رسمی و تشکیلاتی سؤظن و بدبینی وجود دارد. بسیاری از مردم عیسی را دوست دارند اما کلیسا را دوست ندارند. این امر تا حدی بدین علت است چون بسیاری از اشخاص خاطرات بدی از کلیسا دارند: برخی در کلیسا ضرباتی خورده‌اند، برخی در کلیسا ریاکاری مشاهده کرده‌اند، برای برخی نیز زندگی کلیسایی خسته‌کننده و ملال‌آور بوده است. علت این مسائل تا حدی این است که در این دوران پست‌مدرن واکنش شدیدی نسبت به ارکان سنتی و آن شکلهای زندگی که از دوران روشنگری به ما به ارث رسیده‌اند، وجود دارد. درست یا نادرست کلیسا نیز بخشی از نظم مستقر و حاکم درنظر گرفته می‌شود که مردم از آن می‌گریزند. بنابراین اگرچه دعوت از دوستانمان به کلیسا می‌تواند عملی ارزشمند باشد اما استفاده از امکان شهادت انفرادی در مورد واقعیت عیسی و خوشی‌ای که به انسان می‌بخشد احتمالاً بسیار مفیدتر خواهد بود.

عامل سوم اینکه تحقیقات متعدد نشان می‌دهند که امروزه اکثر اشخاص در طول یک مدت زمانی ایمان می‌آورند و ایمان آوردن بیشتر از آنکه پیامد یک بحران باشد یک فرآیند تدریجی مستمر است. البته نقطه‌ای بحرانی در آن می‌تواند وجود داشته باشد اما درمجموع عدم شناخت کافی اشخاص از مسیحیت یا وجود برخی تجارب و شنیده‌های منفی در مورد مسیحیت، باعث می‌شود تا برخی از اشخاص مدت زمان زیادی لازم داشته باشند تا بسوی حقیقت آن بیایند. گزارشی که توسط جان‌فینی تهیه شده و «یافتن ایمان در عصر حاضر» نام دارد تحقیقی دقیق در مورد ایمان آوردن گروهی از اشخاص است که اخیراً به مسیح ایمان آورده‌اند. این تحقیق نشان می‌دهد که گروه نمونه تحقیق که شامل ۵۱۱ نفر می‌شد و از اشخاصی تشکیل می‌شد که در یکسال گذشته «در جمع ایمان خود را به مسیح اعتراف کرده‌اند» ۶۹ درصدشان ایمان آوردنشان را امری تدریجی می‌دانستند. این گزارش در این مورد چنین می‌گوید: «فرآیند تدریجی طریقیست که اکثریت اشخاص توسط آن خدا را می‌یابند و میانگین زمانی برای این فرآیند تدریجی ۴ سال است. بنابراین الگوهای بشارتی‌ای که در طی این فرآیند می‌توانند به اشخاص کمک کنند مورد نیازند. » در این کتاب یکی از این الگوها معرفی شده است.

عامل چهارم این واقعیت بسیاری بدیهی است که اکثر اشخاصی که ایمان می‌آورند بیش از هر عامل دیگری تحت تأثیر دوستان یا اعضای خانواده‌اشان ایمان می‌آورند. از مجموعه عواملی که باعث جذب اشخاص می‌شوند رفتن به کلیسا، مطالعه کتاب‌مقدس، شنیدن موعظه یا ملاقات با روحانیان درصد کمی را تشکیل می‌دهند. در مقابل دوستی با یک مسیحی معتقد و مهربان و صمیمی که زندگی‌اش با سخنانش تضاد ندارد، در

جذب اشخاص درصد بسیار بالایی را تشکیل می‌دهد. درواقع ۷۷ درصد مسیحیان جدید در جوامع غربی توسط چنین اشخاصی جذب می‌شوند. بنابراین اگر ما بخواهیم انجیل گسترش یابد بسیار منطقیست که توجه زیادی به ایجاد ارتباطات و گفتگوی عادی در مورد عیسی نشان دهیم. و این امر در صورتی تحقق می‌یابد که اطمینانی که در نتیجه روابط انسانی پدید می‌آید بین دو نفر وجود داشته باشد.

من این کتاب را به نگارش در آورده‌ام تا مسیحیان به دوستان خود نزدیک شوند و با آنان در مورد خبرخوش سخن بگویند. برای انجام این کار نیازی به دانش الهیاتی یا تکنیکهای خاص نیست. بشارت انفرادی یا شخصی اساساً امری شخصیست و نمی‌توان برنامه‌های بسیار دقیقی برای آن تدوین نمود. بنابراین پیشنهادات من در قالب ساختاری انعطاف‌پذیر تنظیم شده‌اند و من سعی کرده‌ام از یکسو هم از گفتن سخنانی کلی و مبهم در مورد بشارت اجتناب کنم و هم اصولی جزمی و تکنیکهایی انعطاف‌ناپذیر را ارائه ندهم. درواقع روش من اجتناب از افراط و تفریطهاییست که گاهی در روشهای مختلف بشارت دیده می‌شود. هنگامی که کتاب «بشارت در کلیسای محلی» را می‌نگاشتم که کتابی حجیم بود و مخاطب اصلی آن عمدتاً خادمین و رهبران کلیساها بودند، بارها و بارها از من خواسته شد تا برای مسیحیان عادی نیز که می‌خواهند بدانند چگونه می‌توانند خبر خوش را با دوستانشان در میان بگذارند، کتابی کوتاهتر بنویسم که جنبه عملی نیز داشته باشد. و این امر علت نوشته شدن این کتاب ساده است. اگر این کتاب به شما کمک کند تا دهانتان را باز کنید و با دوستتان در مورد عیسی سخن بگویید، من اجر خود را از نوشتن این کتاب یافته‌ام.

بسیاری از مطالب این کتاب براساس عمری تجربه در باب سخن گفتن در مورد انجیل و نه براساس مطالعه کتبی که در این زمینه وجود دارند، نوشته شده‌اند. هرگاه مناسب دیده‌ام مطالبی از کتاب «بشارت در کلیسای محلی» وام گرفته‌ام و با تغییراتی، مجدداً در این کتاب از آنها استفاده کرده‌ام. شاید برخی از خوانندگان، این کتاب را کتابی بسیار ساده بدانند اما برای عالمی الهی چون من این قصور، قصوری مثبت تلقی می‌شود. هدفم این بوده است که مبادا بسیاری از مسیحیان موضوع را آنقدر مشکل ببینند که هیچ تلاشی برای انجام آن بجا نیاورند.

دعای من این است که همچون انسانهایی عادی رفتاری طبیعی با دیگران داشته باشیم و هرگاه فرصت مناسب فرا رسید به ورای رفتار طبیعی خود که در اساس آن عیسی مسیح قرار دارد نقبی بزنیم و با اشخاص در مورد مسیح سخن بگوییم.

مایکل گرین

فصل اول

ایجاد انگیزه

ممکن است باور این موضوع برایتان مشکل باشد اما حقیقت دارد. به گزارشی که در نشریه ساندی تایمز در تاریخ ۲۱ آگوست ۱۹۹۴ چاپ شده بود توجه کنید. کشیش استفان آباکا که تا همین اواخر در سرزمین آفتابی ساحل عاج مشغول خدمت بود جزو چندصد میسیونریست که از کشورهای جهان سوم رهسپار انگلستان شده‌اند. آنان بدرستی کشور ما را سرزمینی که عدم اعتقاد به خدا و بی‌بندوباری بر آن حاکم است می‌دانند. آنان می‌خواهند تا در کنار مسیحیان انگلیسی، سرزمین ما را بسوی خدا باز گردانند. شاید برای ما تعجب‌آور باشد که تعداد اعضای کلیسای اسقفی تنها در کشور نیجریه بیشتر از مجموع اعضای کلیساهای اسقفی در اروپا و آمریکای شمالی است. درحالی که این کلیسا در انگلستان بوجود آمده است. برای مسیحیان کشورهای جهان سوم بسیار تعجب‌آور است که وقتی که به کشور ما می‌آیند مشاهده می‌کنند که چقدر در این سرزمین عدم اعتقاد به خدا رواج دارد. در شهر بلفاست میسیونرهای پرویی، در شهر یورک میسیونرهای هندی، در منچستر میسیونرهای نیجریه‌ای، در وایدنس میسیونرهای سری‌لانکایی، در میدلزبرو میسیونرهای مصری، در ادینبورگ میسیونرهای برزیلی و در پلیموث میسیونرهای لیبریایی مشغول فعالیتند. استفان آباکا می‌گوید: «ما باید مجدداً مسیحیت را به توده‌های مردم این سرزمین معرفی کنیم. ما در آفریقا از میسیونرهای انگلیسی متشکریم که ما را بسوی مسیحیت آوردند اما من اکنون فکر می‌کنم که انگلستان به کمک ما نیاز دارد. اکنون زمانیست که باید به مردم پیام انجیل را یادآوری کرد و از آنان پرسید که چرا از خدا روی برگردانیده‌اند.»

این میسیونرها از بی‌تفاوتی توجیه‌ناپذیر اعضای کلیساها در کشورمان متعجب می‌شوند. آنان همچنین از مشاهده سطح نازل روحانیت مسیحیان و عدم وجود غیرت روحانی در ما نیز تعجب می‌کنند. آباکا می‌گوید: «کلیساهادر آفریقا سر زنده تر از اینجا هستند. » وی بر اساس درکی عمیق این مطلب را می‌گوید و من به او حق می‌دهم و نمی‌توانم با وی بحث کنم.

بنابراین، این مسیحیان دلیر، سیر وقایع قرن گذشته را معکوس کرده‌اند یعنی قرنی که مسیحیان انگلیسی به نقاط مختلف دنیا رفتند و انجیل را موعظه کردند و اکنون آنانند که به میان ملتی بی‌خدا آمده‌اند تا به ما کمک کنند تا کشورمان را بسوی خدا بازگردانیم.

و آنان اشخاصی بسیار دلیر هستند. برای مثال شخصی مثل سانگ هی کوانگ را درنظر بگیرید. وی دختری کره‌ایست که در سئول پایتخت کره جنوبی شغل پردرآمدی داشت اما شغل خود را ترک کرد و در سال ۱۹۸۵ به جنوب لندن آمد، درحالی که چند کلمه بیشتر انگلیسی نمی‌دانست. وی در میان عابرین جزوه‌های بشارتی پخش می کرد و با اشخاصی که در پارکها قدم می‌زدند در مورد عیسی سخن می‌گفت. وی در نمایشگاهی در نزدیکی منزلش غرفه‌ای برپا نمود که در آن کتب مسیحی عرضه می‌کرد. وی خبرخوشی داشت که به دیگران بگوید و این خبر در مورد قدرت عیسی مسیح بود که زندگی انسانها را تغییر می‌داد. درحال حاضر هفتاد نفر از کسانی که توسط او ایمان آورده‌اند در گروههای دعایی که او بوجود آورده مشغول پرستش خدا هستند.

اگر مسیحیان نقاط دوردست عمیقاً در فکر این هستند که به ما کمک کنند آیا ما خودمان نباید در این مورد کاری انجام دهیم؟ شاید انجام کاری در این مورد مشکل بنظر رسد اما هنگامی که دیگران را می‌بینیم که به خانواده مسیحی ملحق شده‌اند و واقعیت وجود عیسی را در زندگی‌اشان در می‌یابیم، خوشی عمیق و ماندگاری در ما بوجود می‌آید. برای مثال تجربه نورمن را در نظر بگیرید که در شهر کوچکی زندگی می‌کرد و کارگر یک کارخانه صنعتی بود. وی توسط یکی از همکارانش، که تیم نام داشت عیسی را شناخته بود. تیم از او دعوت کرده بود که در یکی از جلسات بشارتی بیلی‌گراهام که اخیراً در انگلستان برگزار شده بود، شرکت کند. سپس پس از اینکه نورمن در پایان موعظه به جلو رفته بود و قلب خود را به مسیح سپرده بود، تیم به او کمک کرده بود تا در زندگی روحانی‌اش استوار شود. این رخداد بسیار مسرت‌بخش بود. اما موضوع در اینجا خاتمه نیافت. پدر نورمن که والتر نام داشت و در همان کارخانه مشغول کار بود با دیدن تغییراتی که در زندگی پسرش بوجود آمده بود، کنجکاو شد که بداند چه اتفاقی در زندگی پسرش رخ داده است. وی با تیم گفتگوهای مفیدی داشت. در جشن عروسی تیم، والتر با پدر تیم آشنا شد و این خوشی نصیب پدر تیم گشت تا به والتر کمک کند تا قلبش را به مسیح بسپارد. مدتی کوتاهی قبل از آن همسر والتر نیز به خداوند ایمان آورده بود و پس از آن هر دو شروع به شرکت در جلسات کلیسایی نمودند. در این ضمن نورمن عیسی را به همسر خویش معرفی کرد. مدتی پس از آن نورمن رهبر جوانان کلیسا شد و همسر وی نیز یکی از رهبران کلیسا گشت! آنگاه تیم با یکی دیگر از همکارانش آشنا شد که مدتی را در زندان گذرانیده بود و او نیز پس از مدت کوتاهی به جمع

کسانی که با مسیح مشارکت دارند پیوست. حدس بزنید او اکنون چه می‌کند؟ او مکانی را برای نگهداری و کمک به زندانیان از زندان آزاد شده و معتادان سابق بوجود آورده و آن را اداره می‌کند!

به شبکه روابط مسیحی که در این شهر کوچک بوجود آمد توجه کنید. به آنچه که در منازل، کارخانه‌ها و در رسیدگی به برخی از نیازمندترین اعضای جامعه انجام شده، بنگرید. در ابتدا ایمان آگاهانه و زنده تیم را می‌بینیم. زندگی مسیحی وی بگونه‌ایست که میل به تعهد را نسبت به مسیح در اشخاص برمی‌انگیزد. وی بادیگران روابط دوستانه‌ای را بوجود می‌آورد. وی از دوست خود نورمن دعوت می‌کند تا با او در شنیدن موعظه بیلی‌گراهام همراه شود. سپس بعد از ایمان آوردن نورمن شاهد مراقبت و تغذیه روحانی مستمر وی از سوی تیم هستیم. سپس شاهد خوشی سخن گفتن در مورد عیسی مسیح در خانواده و نیز با اشخاص بیرون از خانواده هستیم. سپس تأثیر کلیسا را می‌بینیم. آنگاه شادمانی مراسم ازدواج و گفتگوی از پیش برنامه‌ریزی نشده‌ای که با والتر می‌شود را شاهدیم که منجر می‌شود تا والتر بطرز جدی زندگی‌اش را تسلیم مسیح کند. اکنون مجموعه‌ای از عوامل متنوع، در حال تغییر دادن نگرش ملحدانه‌ای هستند که بر این شهر کوچک غالب است، یعنی همان تغییر که میسیونرهای خارجی در پی بوجود آوردن آن بودند. آه که چه خوشی عظیمی در انجام این کار وجود دارد. اگر ما عیسی را بعنوان مروارید گرانبها یافته باشیم این کار دقیقاً همان عملیست که باید انجام دهیم. انجام‌دهندگان این عمل کار خود را «بشارت» می‌خوانند که به معنای «پخش خبرخوش» است.

عیسی در مورد بشارت چگونه می‌اندیشید؟

حال ببینیم بنیان‌گذار مسیحیت در مورد این موضوع چه می‌گوید. وی اشخاص مذهبی یا شرکت‌کنندگان در جلسات کلیسا را نمی‌توانست اشخاصی پاک و بی‌گناه بداند. وی در میان اشخاصی زندگی می‌کرد که پرستندگان پرشور خدای واحد حقیقی بودند یعنی همان خدایی که خود را در کتاب‌مقدس مکشوف کرده بود. این اشخاص یک دهم درآمد خود را به کار خدا می‌دادند، احترام عمیقی برای روحانیون خود قائل بودند، سعی می‌کردند براساس اصول ایمان خود زندگی‌اشان شکل بگیرد، پیوسته به کنیسه‌ها می‌رفتند و بالاخره اینکه احترام پرستش‌گونه‌ای نسبت به معبد اورشلیم داشتند. با وجود این عیسی باید به این اشخاص می‌گفت که اگر از افکار و اعمال گناه‌آلودشان توبه نکنند، زندگی‌اشان را به وی نسپارند و شاگرد او نشوند نمی‌توانند وارد ملکوت خدا شوند و آن را ببینند. وی در تعالیم خود بخش زیادی را به این مطلب اختصاص داد تا این موضوع را روشن سازد که او طریق رسیدن به خدا، حقیقت غایی در مورد خدا و حیات مجسم شده خود خداست. برای مثال به

این کلام او توجه کنید: «پدر همه چیز را به من سپرده است و کسی پسر را نمی‌شناسد بجز پدر و نه پدر را هیچکس می‌شناسد غیر از پسر و کسی که پسر بخواهد بدو مکشوف سازد» (متی۱۱:۲۷).

چه ادعای شگفت‌انگیزی! تنها عیسی واقعاً پدر را می‌شناسد و تنها اوست که می‌تواند پدر را بشناساند. وی سپس دعوتی بهت‌آور بجا می‌آورد. وی از ما دعوت نمی‌کند تا بسوی «شریعت» یا بسوی «معبد اورشلیم» بیاییم بلکه می‌گوید: «بیایید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید». وی از اشخاص دعوت نمی‌کند تا آنچه را که یهودیان آن را «یوغ شریعت» می‌خواندند برخود گیرند بلکه این دعوت را از آنان می‌کند: «یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتاده دل می‌باشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت» (متی ۱۱: ۲۸-۲۹).

عیسی در مثلهایی که در مورد مأموریت و شخصیت خود بیان می‌کرد این موضوع را با تأکید قویتری بیان می‌داشت. وی در مورد سکه گمشده، گوسفند گمشده و پسر گمشده سخن می‌گوید. این مثلها پیامی دوگانه دارند. نخست اینکه نشان می‌دهند که ما انسانها گمگشته‌ایم. ثانیاً نشان می‌دهند که خدا عمیقاً نسبت به ما محبت دارد و حاضر است هر کاری بکند تا ما را بسوی خود بازگرداند.

در تعالیم عیسی اصلاً این احتمال مطرح نمی‌شود که ممکن است ما نیازی به بشارت دادن نبینیم. ممکن است برخی مسیحیان این وظیفه را به شکلهای نادرستی انجام دهند اما این امر توجیهی برای فرار ما از مسؤلیتمان نمی‌تواند باشد. عیسی در ابتدای خدمتش ابتدا گروهی از شاگردان را به گرد خود جمع نمود تا همراه با او موعظه کنند. سپس آنها را فرستاد تا به تنهایی موعظه کنند. پس از آن وی هفتاد نفر دیگر را فرستاد تا فرا رسیدن ملکوت خدا را اعلام کنند و زندگی‌اشان بگونه‌ای باشد که فرا رسیدن ملکوت خدا را نشان دهد. آخرین فرمان وی به شاگردانش این بود: «رفته همه امتها را شاگرد سازید» و او وعده داد که حضور ماندگار و قدرتش تنها با کسانی خواهد بود که از این حکم اطاعت کنند (متی۲۸: ۱۸-۲۰).

در پرتو تعالیم بنیان‌گزار مسیحیت مشکل است بتوان تصور نمود که چگونه مسیحیان ممکن است از انجام این وظیفه شانه خالی کنند.

چرا بشارت برای برخی مسیحیان موضوعی ناراحت کننده است؟

با وجود این خجالت می‌کشیم بشارت دهیم. یکی از دلایل این امر این است چون کاملاً مطمئن نیستیم که بشارت دقیقاً چیست؟ دلیل دیگر آن این است که فکر می‌کنیم بشارت وظیفه شبان است. دلیل دیگر این امر هم شاید این باشد که فکر می‌کنیم نباید وارد حریم خصوصی زندگی اشخاص شویم و نباید تلاش کنیم تا فکر

آنان را در مورد مسائل شخصی تغییر دهیم. به هر حال احساس می‌کنیم در این مورد به اندازه کافی نمی‌دانیم و می‌ترسیم اگر اقدام به بشارت دادن کنیم کار را بگونه‌ای خراب کنیم که هرگز دیگر به سراغ این کار نرویم.

هنگامی که در مورد بشارت می‌اندیشیم چنین افکاری به ذهنمان می‌آیند. مطمئنم خدا افکار ما را درک می‌کند چون او انگیزه‌های بسیار نیرومندی به ما داده است که می‌توانند برای انجام این کار ما را تشویق کنند.

به یک معنا خدا خود بزرگترین مبشر است. در کل کتاب‌مقدس وی بعنوان خدایی تصویر می‌شود که حتی هنگامی که علیه او عصیان می‌کنیم ما را دوست دارد. حقیقتاً «خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد» (یوحنا۳:۱۶). اگر خدا چنین شخصیتی دارد آیا نباید جزئی از این توجه محبت‌آمیزش در وجود ما پرستندگان او به ودیعت نهاده شده باشد؟

از سوی دیگر عیسی خود توجهی عمیق و مستمر به همه کسانی که آنان را گمشده می‌دانست و در تنهایی، دوری از خدا، شکستهای زندگی و نداشتن هدف گم شده بودند، نشان می‌داد. وی با خبرخوش رهایی و تجدید حیاتی که بواسطه ورود به ملکوت خدا نصیب اشخاص می‌شد، همواره در پی اشخاص گمگشته بود. این ملکوت نه یک مکان بلکه رابطه‌ای بإ؛ممخ پادشاه این ملکوت بود و درواقع قرار دان خدا در جایگاه حقیقی‌ای که باید باشد یعنی در رأس همه امور بود. عیسی از انسانها می‌خواست تا چنین باشند. و هنگامی که ایشان به پیام عیسی واکنش مثبت نشان می‌دادند در پیکره جامعه‌ای جدید ادغام می‌شدند. ارزشهای حاکم بر این جامعه در نقطه مقابل جامعه عادی قرار داشت و از اشخاصی تشکیل شده بود که نه تنها از حاکمیت مقتدرانه خدا سخن می‌گفتند بلکه آن را در زندگی و روابطشان حقیقتاً نشان می‌دادند. عیسی توسط موعظه، شفاها و اخراج دیوها این موضوع را آشکار می‌ساخت که آمده است تا ملکوت خدا را برقرار سازد. و همانگونه که می‌بینیم در پایان زندگی‌اش در این دنیا، وی به پیروانش مأموریت می‌دهد تا وظیفه اعلام خبرخوش را ادامه دهند و از انسانها دعوت کنند تا آن را بپذیرند. آخرین خواسته‌ای که یک فرد با دوستانش مطرح می‌کند از اهمیت بسیاری برخوردار است و چقدر بیشتر این امر در مورد آخرین فرمان عیسی نیز صدق می‌کند.

روح‌القدس عطیه‌ای بود که عیسی آن را در میان قومش تقسیم کرد. مقصود اصلی از نزول روح‌القدس مجهز ساختن پیروان عیسی برای انجام مأموریتی بود که در صورت نبود روح‌القدس انجام آن بسیار مشکل می‌شد. به شاگردان صریحاً گفته شد که از اورشلیم خارج نشوند و به قوت خود سعی نکنند بشارت دهند بلکه منتظر عطیه روح‌القدس باشند تا آنان را قادر سازد که شهادتی مؤثر و دلیرانه داشته باشند. (اعمال۱:۸).

چه انگیزه‌ای نیرومندتر از این می‌تواند وجود داشته باشد؟ خدای تثلیث، پدر، پسر، روح‌القدس که ما او را می‌پرستیم، عمیقاً به موضوع بشارت توجه دارد. اگر ما به مسیحیت خود بطرز جدی توجه کنیم، چگونه می‌توانیم این موضوع را نادیده بگیریم؟

اما پیش از اینکه تصمیم بگیریم وظیفه اعلام خبرخوش را انجام دهیم یا خیر دو نکته دیگر را نیز باید مدنظر داشته باشیم. نکته اول این است که خدا آنقدر به ما اطمینان کرده است که خبرخوش را به ما سپرده است. درواقع کسانی که خود با خدا مصالحه یافته‌اند بهترین اشخاصی هستند که می‌توانند رساننده پیام مصالحه به دیگران باشند و خدا از آنها استفاده می‌کند. اما او چگونه می‌تواند از اشخاصی که هرچند ممکن است بسیار با استعداد باشند اما اجاره نمی‌دهند محبت او شامل حالشان شود استفاده کند؟ بدیهیست که او نمی‌تواند از چنین اشخاصی استفاده کند. به همین دلیل عهدجدید از ما بعنوان سفیران مسیح، پیام‌آوران او، وکلای او، خادمین او و شاهدان او سخن می‌گوید. وی به ما اطمینان می‌کند. درواقع وی جز بوسیله اشخاصی که قبلاً عضو ملکوت او شده‌اند طریق دیگری برای گسترش مرزهای ملکوتش ندارد. معرفی خدای زنده امتیازی بسیار عظیم است. و این وظیفه انگیزه‌ای بسیار نیرومند نیز در انسان بوجود می‌آورد. موضوع دیگری که باید در ذهن داشت این است که همه انسانها واقعاً به مسیح نیاز دارند و او نیاز واقعی ایشانست. در جوامع آسانگیر و بی‌قید و بند غرب که این دیدگاه غالب است که اهمیتی ندارد شما به چه اعتقاد دارید، به این نیاز توجه چندانی نمی‌شود و تصور بر این است که همه چیز به خوبی و خوشی تمام می‌شود. اما عیسی ما را مطمئن می‌سازد که چنین نیست. وی به ما می‌گوید که یا ما اعضای ملکوت او هستیم یا خارج از دروازه‌های آن قرار داریم. ما یا با خدا مصالحه می‌یابیم یا بعنوان متمردانی بر علیه او باقی می‌مانیم، یا نجات می‌یابیم یا در گمگشتگی می‌مانیم، یا در جشن عروسی شرکت می‌کنیم یا در ظلمت خارجی می‌مانیم، یا زندگی خود را بر صخره عیسی و تعالیم او می‌سازیم یا آن را بر ماسه بنا می‌کنیم، ما یا برای او زندگی می‌کنیم یا علیه او، یا گوسفندیم یا میش، یا گندمیم یا کاهی که در آتش سوخته می‌شود، یا در طریق فراخی هستیم که منجر به هلاکت می‌شود یا در طریق تنگ که ما را به سوی حیات رهنمون می‌سازد. از نظر عیسی شرایط انسانها چنین است. ما عمیقاً به عیسی نیاز داریم، به عیسای شفا دهنده، به عیسای مصالحه دهنده، عیسی قربانی گناهان و عیسایی که پل بین انسان و خداست. ما یا بر روی او شرطبندی می‌کنیم یا نمی‌کنیم. انتخاب روشنی دربرابر ما قرار دارد و دیگر طریقی میانی وجود ندارد. البته در حرکت از تاریکی بسوی نور مراحل بسیاری وجود دارند و چنین نیست که اشخاص کورکورانه و بدون آگاهی عمل کنند و تصمیمی سریع و شتابزده بگیرند. باوجود این هر یک از ما باید تصمیم بگیریم که چه کسی ارباب

زندگی‌امان است و چه چیزی بر زندگی ما مسلط است وگریزی از این انتخاب نیست. هیچکدام از ما نمی توانیم زانو زدن به جهت طلب آمرزش گناهان و بازگشت به خانواده الهی را نادیده بگیریم.

با توجه به توضیحات فوق، در مورد کسانی که به این نتیجه نرسیده‌اند چه می‌توان گفت؟ این اشخاص در نیازمندی واقعی بوده و به گفته پولس رسول «بی‌امید و بی‌خدا در دنیا» هستند (افسسیان۱۲:۲) و عدالتی را که از سوی خداست نمی‌شناسند و در پی بوجود آوردن عدالت خودشان هستند (رومیان۱۰:۳). البته اشخاصی که مسیح را نمی‌پذیرند به موضوع بدین شکل نمی‌نگرند. پولس برای این موضوع توضیحی دارد. وی براساس تجارب شخصی بسیارش عمیقاً از این امر آگاه بود که علاوه بر مسائل درونی انسانی، عاملی برونی نیز در برابر بشارت وجود دارد که همانا ابلیس است. پولس او را «خدای این جهان» می‌خواند که جایی را که خدا باید در قلب انسانها داشته باشد، اشغال کرده است. پولس در مورد کسانی که ایمان نمی‌آورند همچنین می‌گوید که ابلیس «فهمهای بی‌ایمانشان را کور گردانیده است که مبادا تجلی بشارت جلال مسیح که صورت خداست، ایشان را روشن سازد». استراتژی پولس در تقابل با این شرایط، حیاتی است که با قدرت احیاکننده مسیح در او می‌درخشد و نیز شهادت بیباکانه در مورد عیسی مسیح خداوند است. پولس همچنین به «خدایی که گفت تا نور از ظلمت درخشید» دعا می‌کند تا همان خدا در دلهای او و مسیحیان نیز بدرخشد تا «نور معرفت جلال خدا در چهره عیسی مسیح از ما بدرخشد» (دومقرنتیان ۴: ۱-۶). زندگی‌ای مقدس، دعای پرحرارت و شهادت بیباکانه طرقی هستند که توسط آنهااشخاصی که توسط تبلیغات دشمن نابینا شده‌اند می‌توانند حقیقتی را مشاهده کنند که نیاز اصلی آنان را برآورده می‌سازد.

بنابراین مسئولیت ما و نیاز انسانها دو انگیزه دیگر هستند که ما را از حالت بی‌میلی و بی‌توجهی به این موضوع خارج می‌سازند. اما نباید این برداشت در ما بوجود آید که انجام این کار صرفاً در حکم بجا آوردن وظیفه است. کمک به دیگران در اینکه عیسی را بشناسند بزرگترین خوشی در دنیاست. کلام خدا به ما می‌گوید هنگامی که گناهکاری بر زمین توبه می‌کند در آسمان شادی حکمفرما می‌شود. البته که چنین است اما بر زمین نیز شادی و خوشی دیده می‌شود. در سطور ذیل نمونه‌ای را ذکر می‌کنم که چند روز پیش یکی از دوستانم برایم نوشته بود:

در مسافرتی که همراه با دوستان داشتیم، هر شب هنگام شام گرد هم می‌آمدیم و هر یک از ما شعری را که در مورد تجارب روحانی‌اش سروده بود، برای دیگران می‌خواند. شبی که در رستورانی فرانسوی، غذایی مفصل را میل می‌کردیم، یکی از اعضای جمعمان که جکسون نام داشت شعر خود را برایمان خواند. هنگامی که وی سخن می‌گفت، چنان حضور خداوندمان ما را تحت تأثیر قرار داده بود که هیچیک از ما نمی‌توانستیم کلمه‌ای

سخن بگوییم. پس از پایان یافتن شعر خوانی، از جکسون خواستیم که این شعر را به صاحب رستوران بدهد تا آن را بخواند. صاحب رستوران که زنی به نام کتی بود با خواندن این شعر اشک در چشمانش حلقه زد و گفت: «تا کنون مطلبی نخوانده بودم که چنین روحانیتی در آن باشد. آه که چقدر زیباست!» وی سپس شروع به گریستن نمود. آنگاه من و جکسون با یکدیگر سرودی را که براساس آیات مزمور بیست و پنجم ساخته شده بود و سالها پیش آن را با هم پیوسته می‌خواندیم، برای کتی سراییدیم. تمامی رستوران توجهش معطوف جمع ما شده بود و ما تا ساعت یک بعد از نصف شب فرصت خارق‌العاده‌ای داشتیم تا در مورد خداوند با آنها سخن بگوییم. آن شب من به فکر تو بودم و تصور می‌کردم بر روی صندلی پیانوی رستوران نشسته‌ای و انجیل را موعظه می‌کنی... هر شب رفتن به هر رستوران برای ما حادثه‌ای جدید بود که می‌توانستیم خوشی خداوند را با کارکنان و پیشخدمان رستوران در میان بگذاریم.

چرا بشارت انفرادی؟

ممکن است بگویید: «بسیار خوب، بشارت دادن بخشی از مسؤلیت کلیساست. اما طرق متعددی برای بشارت دادن وجود دارند و به هر حال این کار وظیفه شبان است».

هر دو نکته فوق صحیحند اما در عین حال هر دو نیز بشکلی حقیقت را مستور می‌سازند. درست است که طرق متعددی برای بشارت وجود دارند. برخی از اشخاص با شرکت در جلسات کلیسایی، برخی با خواندن بخشی از کتاب‌مقدس، برخی توسط دیدن رویا، برخی توسط شفا یافتن، برخی توسط شنیدن موعظه و برخی نیز توسط خواندن مطلبی ایمان می‌آورند. اما تحقیقات متعدد در عصر حاضر که در کشورهای مختلف انجام شده‌اند تردیدی برای ما باقی نمی‌گذارند که اکثر اشخاص توسط رابطه پر محبت و دوستانه شخصی که با آنان نزدیک و صمیمیست ایمان می‌آورند که این شخص می‌تواند همسر، دوست یا یکی از اعضای خانواده‌اشان باشد. نورمن، والتر و همسران ایشان را بیاد آورید!

قدم عملی ایمان آوردن و تسلیم کامل یک شخص به مسیح ممکن است در پایان یک موعظه یا یک جلسه بشارتی برداشته شود اما کار واقعی یعنی آماده ساختن راه برای انجیل قبلاً توسط محبت، دعا، زندگی درستکارانه و پاک و شهادت صحیح دوست یا عضو خانواده انجام شده است. به همین جهت بشارت انفرادی تا این حد اهمیت دارد. شبکه روابطی که ما با دوستان و خویشاوندانمان داریم منحصربفرد است. هیچکس دیگری با این گروه از اشخاص نوع رابطه‌ای را که ما داریم، ندارد و در این شبکه روابط بشکلی که ما حضور داریم، حضور ندارد. ما برای این اشخاص به منزل نمایندگان خدا هستیم. عهدجدید در بیان اینکه این نقش نمایندگی چه عملکردی می‌تواند داشته باشد، طریق جالب را پیشنهاد می‌کند. عهدجدید به هر یک از ما بعنوان

عطرخوشبوی مسیح می‌نگرد، همانند عطری که یک زن به خود زده یا بوی اشتهاآوری که از نان در حال پختن، بلند می‌شود. و نیز به ما بعنوان اشخاصی که خواهان این هستند تا در رژه پیروزمندانه مسیح جزو اسیران او باشند می‌نگرد. عهدجدید همچنین به ما بعنوان شاهدانی می‌نگرد که مشتاقیم و نیز قادریم تا آنچه را که دیده‌ایم و تجربه کرده‌ایم به دیگران بگوییم. بله طرق متعددی برای بشارت دادن وجود دارند اما هیچیک از آنان مؤثرتر و مجاب‌کننده‌تر از ملاقات دوستان با یکدیگر و گفتگوی اشخاصی که همدیگر را می‌شناسند و به یکدیگر اعتماد دارند نیست.

بشارت انفرادی بهترین نوع بشارت است. در اینجا سخن بیلی‌گراهام را هنگامی که در دانشگاه کمبریج دانشجو بودم بیاد می‌آورم. وی به جهت سخنرانی برای دانشجویان الهیات به دانشگاه ما آمد. صبح بود و حدود چندصد نفر دانشجوی الهیات در پشت میز صبحانه نشسته بودیم و به سخنان او گوش می‌کردیم. وی از این امر آگاه بود که بسیاری به ارزش جلسات بزرگ بشارتی او که آن زمان در انگلستان پدیده جدیدی بود، به دیده تردید می‌نگرند. از سخنان وی در آن روز من این گفته را بخوبی بیاد می‌آورم: «جلسات بشارتی برای توده‌های بزرگ و موعظه بشارتی برای آنان بهترین طریق بشارت نیست اما فکر می‌کنم خدا به من این وظیفه را محول کرده که با این روش بشارت دهم و من باید در این مورد امین باشم. به نظر من بهترین طریق بشارت طریقیست که در آن دو شخص با یکدیگر سخن می‌گویند و یکی از آنها دیگری را بسوی مسیح رهنمون می‌سازد».

برخی می‌اندیشند سیاست چنان امر مهمیست که باید آن را به سیاست‌مداران سپرد، بشارت نیز چنان امر مهمیست که باید آن را به روحانیون سپرد. ممکن است یک شبان در این مورد بیشتر از شما بداند اما وی در شبکه روابطی که شما در آن قرار دارید قرار ندارد. شما در این شبکه روابط بشکلی عادی و طبیعی می‌توانید با اشخاص ملاقات کنید اما شبان به این شکل طبیعی نمی‌تواند با اشخاصی که شما می‌شناسید ملاقات کند. احتمالاً آنان با همان صمیمیتی که مسائل خصوصی خود را با شما مطرح می‌کنند ممکن است نتوانند مسائل خودشان را با یک روحانی در میان بگذارند. اشخاص به یک روحانی بعنوان فردی می‌نگرند که بشکل خاصی باید با او ارتباط ایجاد کرد اما شما شخصی عادی هستید که ارتباط با شما بشکلی عادی و طبیعی برقرار می‌شود. هر چقدر هم شبان شما مبشر خوبی باشد نمی‌توانید بشارتی را که شما می‌توانید بدهید، به گردن او بیندازید. «زیرا بدن یک عضو نیست بلکه بسیارست» (اول‌قرنتیان۱۴:۱۲) و همه ما در گسترش خبرخوش سهمی داریم. دوستان ما که هنوز مسیحی نیستند باید مشاهده کنند که این خبرخوش عملاً چقدر برای شخص

ما نیکو است. این خبرخوش تغییری در زندگی‌امان بوجود آورده و هنگامی که ما با کلام شخصی خودمان بر آن صحه می‌گذاریم هرگز از انجام این کار شرمسار نمی‌شویم.

دو رخداد این موضوع را برای من کاملاً روشن ساخت و این رخدادها را همیشه در ذهن خود دارم. رخداد اول مربوط به گروهی دانشجو می‌شود که تصمیم گرفتند برای گذرانیدن تعطیلات تابستانی‌اشان برای خدمت به میان جوانانی که دچار معلولیتهای گوناگونی بودند، بروند. هنگامی که آنان از سفر باز گشتند از ایشان پرسیدم آیا در طی خدمتشان کسی به مسیح ایمان‌آورد؟ آنان پاسخ دادند: «بله، یک نفر ایمان آورد». هنگامی که پرسیدم کدامیک از آنان در ایمان آوردن این شخص نقش داشت، این پاسخ را شنیدم: «هیچیک از ما در این مورد نقشی نداشتیم بلکه دختری که دچار چنان معلولیتی بود که در هر دقیقه بیشتر از پنج کلمه نمی‌توانست سخن بگوید دوست خود را بسوی مسیح هدایت کرد».

رخداد دیگر مربوط به پیرزنی می‌شود که حدود نود و شش سال داشت. وی در بیمارستان بستری بود و هنگامی که من که شبان وی بودم برای ملاقات وی به بیمارستان رفتم صدای بلند او را شنیدم که با پزشک خود در مورد رابطه‌اش با خدا سخن می‌گفت و او را به داشتن چنین رابطه‌ای فرا می‌خواند. هنگامی که مرا دید به پزشک گفت: «اوه این هم مایکل. او در این مورد بیشتر می‌تواند به شما توضیح دهد».

همه ما عضو بدن مسیح هستیم. هر عضوی وظیفه‌ای دارد که باید آن را انجام دهد و این وظیفه شامل شهادت شخصی در مورد عیسی نیز می‌شود.

فصل دوم

ساختن پل ها

اگر شما برای گذرانیدن تعطیلاتتان به ولز یا اسکاتلند بروید از دیدن تعداد زیاد قلعه‌های تاریخی که البته اکنون در حالت مخروبه هستند، متعجب می‌شوید. در قرون وسطی قلعه‌ها مکانهایی برای کنترل نواحی پیرامون و نیز مکانهایی امن در هنگام هجوم دشمن بودند. به نظر من کلیسا در غرب در معرض این خطر قرار دارد که به زندگی دوران قلعه‌ها شباهت یابد. قبلاً کلیسا بر حیات جمعی خصوصاً اموری چون صداقت، روابط انسانی، تعلیم و تربیت، قانون، پزشکی و امور مربوط به جنگ و صلح تسلط داشت اما مدتهاست که دیگر این تسلط را از دست داده است. با وجود این مسیحیان عادت کرده‌اند تا به درون قلعه کلیسا عقب بنشینند و در آنجا رسوم، لباسها و نگرشهای خاص خودشان را داشته باشند.

اما این روند باعث پدیدآمدن بیگانگی فزاینده‌ای بین اشخاص درون قلعه و اشخاصی که بیرون از قلعه قرار دارند، می‌شود و بتدریج شکاف موجود بین مسیحیان و غیرمسیحیان بیشتر می‌شود. بر دنیای بی‌خدا فضای سرد و نامطبوعی حاکم است و ماده‌گرایی، خشونت، آزار جنسی، نسبی‌گرایی و امور دیگر بر آن غالبند. بنابراین طبیعیست که ما در آن احساس امنیت نمی‌کنیم. اما ما باید در برابر این گرایش بسیار طبیعی که در درونمان هست مقاومت کنیم. مکانی که ما باید در آن باشیم قلعه نیست بلکه ما باید در جهان باشیم. عیسی مسیحیان را اشخاصی می‌داند که از جهان نیستند اما در جهانند.

اگر ما به زندگی قلعه‌ای عادت کنیم تردیدی نیست که با گذشت زمان از کلیساهایمان تنها قلعه‌های مخروبه برجای خواهد ماند. مسیحیتی که خود را برای دیگران قربانی نکند خواهد مرد. شما می‌توانید این تجربه را در طول تاریخ در کلیساهای مختلف مشاهده کنید یعنی در مواردی که جماعتی کوچک و در خود فرو رفته بر روی نوع خاصی از موسیقی، یا آیین و لباسی خاص یا زبان و رسومی مشخصی که برای اشخاص خارج از

کلیسا کاملاً بیگانه و غیرقابل فهم بوده است، بیش از حد پا فشاری کرده است . بنابراین اشخاصی که هنوز مسیحی نبوده‌اند دربرابر رویارویی سرنوشت‌ساز با عیسی قرار نگرفته‌اند بلکه از آنها خواسته شده تا فرهنگی تازه و بگذارید بگویم حتی غیرجذاب را بپذیرند.

اما چه می‌شد اگر جمعی که در قلعه بودند، بجای محبوس ساختن خود در قلعه و بالا بردن همه پلهای ارتباطی که بر روی خندقهای قلعه قرار دارند پلها را پایین می‌آوردند، دروازه‌های قلعه را می‌گشودند و با اشخاصی که بیرون از قلعه بودند رابطه ایجاد می‌کردند! چه می‌شد اگر رفت و آمد به قلعه آغاز می‌شد و ساکنان قلعه که پرچمها و درفشهای درخشان برفراز آن در اهتزاز بود، از ساکنان اطراف قلعه دعوت می‌کردند تا در سالن بزرگ قلعه با آنان به جشن و سرور بپردازند. چه می‌شد اگر دروازه‌ها بالا می‌رفت و رابطه و امتزاجی طبیعی بین ساکنان قلعه و اشخاص بیرونی بوجود می‌آمد. اگر ما می‌خواهیم اشخاص را با خداوند قلعه آشنا سازیم و آنان را تشویق کنیم تا به همراهان و ملازمان این خداوند بپیوندند، باید در این زمینه تلاش کنیم.

اگر بخواهیم وضعیت کلیساها را در عصر حاضر بیان کنیم باید آنها را به گتوها تشبیه نماییم. درواقع به (در قرون وسطی، در بسیاری از شهرهای اروپایی، بعلت نگرش منفی‌ای که نسبت به یهودیان وجود داشت، به آنها اجازه داده می‌شد تا فقط در محله‌ای خاص ساکن شوند و زندگی و فعالیتهایشان در این محلات محدود می‌شد.) جامعه‌ای از مهاجران خارجی تبدیل شده‌ایم که گویی در کشوری بیگانه سکنی گزیده‌ایم و پیوسته در پی ایجاد فضایی گرم و صمیمی در بین خود و درک متقابل همدیگر هستیم. درحالی که جامعه‌ای متفاوت پیرامون ما وجود دارد که درک نمی‌کند ما چه می‌کنیم و گویا به آنچه نیز که می‌کنیم توجهی ندارد. هنگامی که کلیساها دچار چنین سرنوشتی می‌شوند بزرگترین نیازشان این است که از گتو خارج شوند و برای همیشه نگرش زندگی گتویی را کنار بگذارند. ما باید پلهای ارتباطی ایجاد کنیم!

ساختن پلهایی به سوی مردم

بسیاری از کلیساها هرگز نیاموخته‌اند که حتی در درون خود کلیسا نیز پل بسازند. بسیاری از اعضای کلیساها هیچ تصوری در این مورد ندارند که دیگر اعضای کلیسا اوقات فراغتشان را چگونه می‌گذرانند. اعضای کلیسا ارتباطات اجتماعی زیادی با دیگران ندارند. بندرت پیش می‌آید که در منزل با دوستانشان جمع شوند و دعا کنند. در کتاب‌مقدس، کلیسا به یک بنا تشبیه شده است اما چنین کلیسایی بنایی است که آجرهای آن فقط در کنار هم قرار گرفته‌اند و هیچ ملاطی آنها را به هم پیوند نمی‌دهد. ممکن است این کلیسا به یک بدن شباهت داشته باشد اما شبیه بدنیست که دارای اعضای از هم مجزاست. هنگامی که پلهای ارتباطی در خود کلیسا بوجود آمد، بوجود آوردن پلهای ارتباطی با اشخاصی که در اطراف کلیسا زندگی می‌کنند آسانتر می‌شود. بسیاری از

کلیساها هرگز به بافت جمعیتی اطرافشان توجهی نشان نمی‌دهند بنابراین نمی‌دانند چه نیازهایی در اطرافشان وجود دارد. در نتیجه فعالیتهای آنان بصورتی شکل نمی‌گیرد تا پاسخگوی این نیازها باشد. و حتی هنگامی که چنین تلاشهایی هم صورت می‌گیرند باید این امکان وجود داشته باشد که همگان از امکانات کلیسا به آسانی برخوردار شوند. اگر ما بعنوان کلیسا خبرخوشی داریم که می‌خواهیم آن را با دیگران در میان بگذاریم باید مشغول خدمت ساختن پلها باشیم. همه فعالیتهای کلیسایی ما باید بگونه‌ای باشند که معطوف به اشخاص خارج از کلیسا باشند.

اگر آنچه گفته شد در کل برای کلیسا صادق است برای هر عضو کلیسا که می‌خواهد به دیگران کمک کند تا ایمان آورند نیز صادق است. ما باید از جلسات بیشماری که مسیحیان پیوسته با همدیگر و در مورد همدیگر سخن می‌گویند بگریزیم و به میان اشخاصی برویم که با عیسی غریبه‌اند. هنگامی که کلیساها سرشار از حیات باشند دیگر در طی هفته فعالیتهای متعدد جانبی نخواهند داشت. از اعضای کلیسا انتظار می‌رود که از اوقات فراغت خود استفاده کنند تا دوستانی بیابند و روابطی را ایجاد کنند که می‌توانند پلهایی برای هدایت اشخاص بسوی مسیح باشد. اما هنگامی که کلیساها شور و شوق خود را از دست می‌دهند، برنامه‌های جانبی متعددی در طول هفته ترتیب می‌دهند و وظیفه کلیسا در رساندن پیام انجیل به بی‌ایمانان فراموش شده و جای خود را به مشغول ساختن مسیحیان و پرکردن اوقات فراغتشان با سرگرمیهای مختلف می‌دهد. در این مورد ماجرای قایقهای نجاتی را بیاد می‌آورم که سالها پیش در سواحل شرقی ایالات متحده بوجود آمده بود. در ایستگاههای ساحلی، قایقهای نجات آماده‌ای وجود داشت که در صورت بروز طوفان و شکسته شدن کشتیها، قایقرانان جسوری که مسؤلیت هدایت این قایقها را بعهده داشتند، جان خود را به خطر می‌انداختند و در دریای طوفانی به نجات جان کشتی شکستگان اقدام می‌کردند. اما با گذشت زمان ایستگاههای نجات به لنگرگاههای تفریحی تبدیل شدند. دیگر کسی از این ایستگاهها برای نجات جان کشتی شکستگان عازم دریا نمی‌شد بلکه برای قایق‌سواری از این ایستگاهها استفاده می‌شد. این وضعیت شبیه شرایط و عملکرد بسیاری از کلیساها و مسیحیان است.شکی نیست که این شرایط باید تغییر کند. تغییر این شرایط چندان مشکل نیست. هنگامی که خود را نه بعنوان اشخاصی که دوستدار قایقرانی تفریحی هستند بلکه بعنوان خدمه قایقهای نجات دیدیم، شرایطمان تغییر می‌کند.

همه ما خویشاوندانی داریم. مشکل است ما نقش سفیران مسیح را نسبت به آنان ایفا کنیم. آنان ما را می‌شناسند و از ضعفهای ما بخوبی آگاهند. اما ما می‌توانیم برای آنان سفیران مسیح باشیم. فرزندان بسیاری را می‌شناسم که توسط والدینشان بسوی مسیح هدایت شده‌اند. همچنین والدین بسیاری را می‌شناسم که با دیدن

دگرگونی عمیقی که در زندگی فرزندانشان بوجود آمده است، چنان متحیر شده‌اند که فروتن شده و بسوی مسیح بازگشته‌اند. زنان و مردان بسیاری را می‌شناسم که مورد محبت شوهر یا همسرشان قرار گرفته و دعای آنان باعث شده تا به مسیح ایمان آورند. اشخاص بسیاری را می‌شناسم که علت ایمان آوردن خود را دعای مستمر و خستگی‌ناپذیر یکی از خویشاوندانشان برای مثال مادر بزرگشان می‌دانند. اگر می‌خواهید بر روی خویشاوندانتان بگونه‌ای تأثیر بگذارید که بسوی مسیح آیند باید شعار شما این باشد «آنچه را که بدان معتقدی اول زندگی کن بعد آن را بر زبان آور». سپس تا آنجا که می‌توانید آنان را با مسیحیان نمونه که شخصیت روحانی جذابی دارند آشنا کنید. پیوسته نیز در دعا کنید و در انتظار فرصتهای مناسب باشید. شاید هم این فرصتها برای مسیحیان دیگر پیش بیاید تا در شرایط مساعدی که شما بوجود آورده‌اید قدم بگذارند و آنچه را که شما کاشته‌اید، درو کنند.

همه ما دوستانی داریم. همه ما در شرایط بسیار خوبی قرار داریم تا سفیران مسیح برای آنان باشیم. در این مورد نیز دعا، یعنی دعای مستمر شخصی برای آنان، اهمیت بسیاری دارد. داشتن حیاتی عاری از خطا و گناه نیز که در همه ابعاد خود تسلیم مسیح شده است، در جذب شدن اشخاص بسوی مسیح نقش مهمی دارد. در عین حال سخن گفتن در مورد خداوند در موقعیتهای مناسب نیز به این دلیل ساده که آنان می‌توانند مطلبی را از ما بشنوند که امکان شنیدن آن را از دیگران ندارند، اهمیت بسیاری دارد. ما بعنوان دوست این امتیاز را داریم که با آنان سخن بگوییم. بنابراین هنگامی که آنان را به مکانی دعوت می‌کنیم که خبرخوش مسیح، به روشنی بیان می‌شود، احتمال اینکه آنان دعوت ما را بپذیرند زیاد است. و البته ممکن است در بسیاری از موارد علت رفتن آنها به چنین جلسه‌ای نه میل باطنی آنها بلکه صرفاً راضی ساختن دوستی باشد که آنها را دعوت کرده است. و اغلب ما چیزی را از دوستانمان دریغ می‌داریم که می‌تواند دوستی ما را به عمیقترین سطح ممکن برساند. ما به آنان در مورد مهمترین جنبه زندگی‌امان یعنی رابطه‌امان با عیسی چیزی نمی‌گوییم. همچنین در مورد هیجانی که کشف نمودن مسیح برای انسان به ارمغان آورد، کلامی بدیشان بیان نمی‌کنیم. عیسی مایل است تا ما او را به دوستانمان معرفی کنیم، یعنی آنان را با دوستی آشنا بسازیم که از برادر نیز به آنان نزدیکتر است.

بسیاری از ما همکارانی داریم یا اگر بیکاریم همکاران سابقی را می‌شناسیم که ممکن است همچون ما درحال حاضر بیکارند. بطور کلی هنگامی که با گروهی از اشخاص در شرایطی مشابه قرار می‌گیریم، وجود شرایط مشابه بخودی خود پیوندی را بین ما و دیگران پدید می‌آورد. مسیحیان باید این موضوع را بیاد داشته باشند که قلمرو اصلی خدمت مسیحی آنان به روزهای یکشنبه یا خدماتی که آنان بشکل داوطلبانه در

بعدازظهرها انجام می‌دهند نیست بلکه قلمرو اصلی خدمت مسیحی آنان محیط شغلی ایشان است. در این قلمرو است که شهادت آنان مؤثر واقع می‌شود یا بی‌ثمر می‌ماند.

این نحوه زندگی ماست که باعث تمایز ما از همکارانمان می‌شود. در این لحظه شخصی بنام میک را بیاد می‌آورم که البته در حال حاضر خادم تمام وقت خداست. وی بیست سال در فروشگاهی مشغول بکار بود و شخصیت گرم و پذیرای او، گفتار مهربان و مؤدبانه‌اش دقت عمل و انضباط شغلی‌اش که توسط آن کارش را انجام میداد و توجه و علاقه وی به همکارانش باعث می‌شد تا بسیاری از آنان جذب شخصیت او شوند و با او سخن بگویند و از وی بپرسند که چه عاملی باعث شده تا وی چنین زندگی‌ای داشته باشد. وی بسیاری از همکارانش را بسوی عیسی هدایت نمود. تعداد اشخاصی که توسط وی ایمان آوردند آنقدر زیاد بود که در نهایت وی مجبور شد بشکل تمام وقت وارد خدمت خدا شود. یا مورد فرزندم را می‌توانم ذکر کنم که در حال حاضر بعنوان میسیونر در کشوری دور دست خدمت می‌کند. وی مدتی در فروشگاهی کار می‌کرد. آنگاه بعنوان مدیر در کارخانه‌ای مشغول بکار شد. برخورد وی با اشخاص در کارخانه، رفت و آمد خانوادگی با آنان و بالاخره عیادت و سرکشی به آنان هنگامی که مریض می‌شدند، تأثیر عمیقی بر همکاران و کارگران برجای گذاشت. آنان تا کنون چنین مدیری را ندیده بودند. درواقع نحوه زندگی وی به علت رابطه‌اش با عیسی بود و تأثیر این امر در زندگی‌اش دیده می‌شد.

هر یک از ما دوست داریم اوقات فراغت خود را به شکلی خاص بگذرانیم . استفاده از اوقات فراغت باعث می شود تا در ارتباط با اشخاصی قرار بگیریم که آنان نیز به شکلی که ما دوست داریم اوقات فراغتشان را می گذرانند.مهم نیست شما اوقات فراغتتان را با گوش کردن به موسیقی کلاسیک می‌گذرانید یا با رفتن به مسابقه فوتبال یا با ماهیگیری. به هر حال گفتگو با اشخاصی که آنان نیز علائق مشابهی دارند بهیچوجه امر غیرعادی‌ای نیست. تفریح خاصی که دیگران نیز آن را دوست دارند پلی است که ما را با آنان پیوند می‌دهد و در چنین مواردی دیگر نیاز به ساختن پلهای ارتباطی نیست.

اکنون در مورد اشخاصی بیندیشید که در طول زندگی روزمره با آنها برخورد دارید یعنی اشخاصی چون مأمورین جمع‌آوری زباله، پستچی، همسایه‌هایتان و دیگران. اشخاص مختلفی به اشکال گوناگون در طی روز با شما برخورد می‌کنند. آیا آنان به خبرخوش عیسی که شما آن را دارید، نیاز ندارند؟ ممکن است فرصتهای مناسبی بوجود آیند که با استفاده از آنها بتوانید در مورد عیسی سخن بگویید. این فرصتها ممکن است بشکلی کاملاً غیرمنتظره برایتان پیش آیند. مثلاً در مغازه خشک‌شویی یا در صف خرید. گاهی این موقعیتها بسیار تصادفی‌اند. برای مثال بیاد می‌آورم یکبار تصادفاً با شخصی برخوردکردم که برای بیرون کشیدن تور ماهیگیری

از آب نیازداشت .به کمک او شتافتم و بعد متوجه شدم بشکل غیر قانونی از مکانی ممنوع درحال صید ماهیست و در حین بیرون کشیدن تور از آب گفتگوی عمیقی در مورد عیسی با او داشتم! یا یکی از دوستانم را بیاد می‌آورم که برای دعا به جهت شفای همکارش که مریض شده بود به منزل وی رفته بود. پس از خارج شدن از منزل پیرزنی هفتاد ساله به او شکایت کرد که چرا خودرواش را در جلوی منزل آنان پارک کرده است. دوست من بسیار مؤدبانه‌ای با این پیرزن رفتار کرده و سر صحبت را با وی باز کرده بود و این پیرزن او را به داخل منزلش دعوت کرده بود. پس از یک ساعت گفتگو دوست من این پیرزن را بسوی مسیح هدایت کرده بود. سپس شوهر این زن به خانه آمده و همسرش به وی گفته بود که چه اتفاقی برایش افتاده است. پس از آن شوهرش با تمام وجود شروع به پرستش و شکرگزاری کرده بود چون سالها برای نجات همسرش دعامی‌کرد! اگر شما بخواهید تا خداوند از شما بعنوان سفیر خود استفاده کند، نمی‌توانید پیش‌بینی کنید که چه فرصتهایی برای شما پیش خواهند آمد. در چنین شرایطی هر روز رخداد عالی‌ای در انتظار شماست.

ساختن پلهایی بسوی خدا

ساختن پلهای بسوی انسانها منجربه پدید آیی امری مهمتر یعنی ساختن پلهایی بسوی خدا می‌شود. البته اگر ما مسیحی هستیم این پلها قبلاً با ظهور، مرگ و رستاخیز مسیح ساخته شده‌اند و ما از آنها عبور کرده‌ایم. اما برخی مسیحیان بخش عمده‌ای از زندگی خود را بدون نشان دادن توجه جدی به خداوند سپری می‌کنند. آنان در انزوای خودخواسته‌ای محصور می‌شوند که در سه شکل خود را نشان می‌دهد.

نخست اینکه آنان در ساختن پلهایی بسوی خدا که در دعا ممکن می‌شود مشکل دارند. این امر یکی از مهمترین ویژگیهاییست که باعث تمایز مسیحیان غربی از مسیحیان قاره آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین می‌شود. ما مسیحیان غربی بر تکنولوژی، کتب، کاستهای ویدئو سازمان و تشکیلات تکیه می‌کنیم تا به نتیجه برسیم اما مسیحیان غیرغربی اغلب فاقد این امکانات و تسهیلات هستند که این امر یک معنا به نفع آنها تمام می‌شود چون مجبور می‌شوند فقط به خدا تکیه کنند تا به نتیجه برسند. بنابراین سطح دعا و میزان روزه در میان مسیحیان این قاره‌ها بسیار رشد یافته‌تر و بیشتر از آن چیزیست که در میان ما مسیحیان غربی مشاهده می‌شود. بنابراین تعجبی ندارد که انجیل با سرعتی بیشتر و بشکلی عمیقتر در این مناطق گسترش می‌یابد تا در سرزمین ما. زیرا خدا دوست دارد تا به دعا جواب دهد و دوست دارد تا فرزندانش برای رفع نیازهایشان روی او را بطلبند. در کتاب‌مقدس به کسانی که دعا کنند و روزه بگیرند وعده‌های عالی‌ای داده شده است. وی از ما دعوت می‌کند تا نزد او رفته و علاقه و توجه خود را نسبت به دوستانمان با او در میان بگذاریم زیرا می‌دانیم که

علاقه و توجه وی به آنها بسیار بیشتر از ماست. متاسفانه سخنان یعقوب در مورد کلیسای غرب که در آن به دعا اهمیت داده نمی‌شود کاملاً صادق است: «ندارید از این جهت که سؤال نمی‌کنید» (یعقوب۴:۲).

آیا ما در غرب می‌توانیم مسیحیانی را بیابیم که همانند بسیاری از مسیحیان آفریقایی و آسیایی تمام شب را تا صبح در دعا می‌مانند؟ آیا در غرب اشخاصی را می‌توانیم بیابیم که با جدیت تمام چند شبانه روز لب به غذا نمی‌زنند تا تمام وجودشان به ملاقات با خدا متمرکز شود؟ متأسفانه تعداد چنین مسیحیانی در غرب اندک است. بگذارید سؤال مشخصتری مطرح کنم: آیا اشخاصی وجود دارند که هر روز برایشان دعا می‌کنید؟ آیا اشخاصی وجود دارند که با روزه و با تمام وجود نجات آنان را از خدا می‌طلبید؟ این نخستین قدم برای نجات این اشخاص است. بدون دعا هرگز آنان نجات نمی‌یابند. و موضوع جالب اینکه شخصی که برای او دعا می‌شود اغلب از این موضوع آگاهست که شخصی برایش دعا می‌کند. من اغلب از اشخاصی که به تازگی ایمان آورده‌اند می‌پرسم که فکر می‌کنند چه کسی برای نجاتشان دعا کرده است و آنان معمولاً از پاسخ این سؤال آگاهند!

دومین مشکل ما در ساختن پلهایی بسوی خدا، بواسطه جهل و نادانی ماست. خدا کتاب‌مقدس را به ما داده است که در آن طریق الهی برای نجات یافتن به وضوح و روشنی بیان شده است. وی از خادمانش می‌خواهد تا از این طریق بخوبی آگاه باشند. نیازی نیست که ما عالمان الهی برجسته‌ای باشیم بلکه باید دانشی عملی از طریق اصلی بازگشت بسوی خدا داشته باشیم. اگر این طریق برای ما روشن نباشد، چگونه می‌توانیم آن را برای دیگران توضیح دهیم؟ و بسیاری از مسیحیان دانش روشنی در مورد این طریق ندارند. آنان تمام زندگی‌اشان را در کلیسا گذرانده‌اند و موعظه‌های بیشماری شنیده‌اند. اما آنان آمادگی لازم برای پاسخگویی به اشخاصی را ندارند که در جستجوی خدا هستند و از آنان سؤال می‌کنند چگونه می‌توانند رابطه‌ای صمیمی با خدا داشته باشند؟ این امر حتی در مورد برخی روحانیون نیز صادق است که در دوره تحصیلات الهیاتی خود، به ندرت در مورد بشارت شخصی آموزش دیده‌اند.

نباید تصور کنید که این امر توان‌آزمایی بزرگی برای قوه درک و حافظه شماست. شما می‌توانید حتی با یک آیه همچون یوحنا ۱۶:۳ کار خود را در این زمینه آغاز کنید. سپس می‌توانید با خواندن آیات مربوط به این امر، آنها را در انتهای کتاب‌مقدس‌اتان ذکر کرده و توضیحاتی در مورد آنها بنویسید تا در صورت بوجود آمدن موقعیت مناسب، آمادگی استفاده از آنها را داشته باشید. بسیاری از مسیحیان، هر روزه هنگامی که آیات بسیاری از کلام خدا مطالعه می‌کنند، وقتی را نیز به دعا در مورد آنها اختصاص می‌دهند. شما بجای خواندن آیات متعدد اگر یک آیه مشخص را بارها و بارها بخوانید، بخوبی بر آن مسلط خواهید شد و می‌توانید آن را جزو آیات

مورد استفاده در این زمینه قرار دهید. در صفحات بعدی در مورد این موضوع بیشتر بحث خواهیم نمود. به هر حال این موضوع بسیار مهم است که بسوی تعلیم اصلی پرفروشترین کتاب دنیا پلی بزنید یعنی این تعلیم که چگونه انسانها می‌توانند با خدا رابطه صحیح داشته باشند و در حضور او عادل شوند.

سومین مشکل ما در ساختن پلهایی بسوی خدا عاملیست که بسیار شایع است. و آن نداشتن تماسی مستمر با اوست یا به گفته باب پانزدهم یوحنا ما در او «نمی‌مانیم». ما از این امر آگاهیم که چگونه شاخه‌ای در درخت باقی می‌ماند و بدین علت قادر می‌شود تا میوه بیاورد. و نیز می‌دانیم که چگونه کودکی در آغوش مادرش می‌ماند و بدینسان از امنیت و گرما و محبت برخوردار می‌شود. اما ما عادت نداریم تا در حضور خدا بمانیم و این حضور را تمرین کنیم. در طی رخدادهای روزانه، عادت نداریم که دست از کار بکشیم، لحظه‌ای به صورت او بنگریم و به او بگوییم که دوستش داریم. اما اشخاصی که خدا از آنها استفاده می‌کند کسانی هستند که پیوسته تماسی نزدیک با او دارند. مواردی بوده است که در چنین شرایطی بوده‌ام و احساس کرده‌ام که خدا مرا ترغیب می‌کند تا بسوی شخصی خاص بروم و با او سخن بگویم. هنگامی که چنین کرده‌ام اغلب با کمال تعجب مشاهده کرده‌ام که آن شخص آمادگی شنیدن سخنان مرا دارد و مشتاق دانستن حقایقی در مورد خداست. همانند مورد لیدیه و فیلیپی (اعمال۱۶:۱۴) ممکن است اشخاصی در پیرامون ما وجود داشته باشند که خدا قلبهای آنان را گشوده باشد و اگر ما تماسی نزدیک و آگاهانه با عیسی نداشته باشیم، فرصت سخن گفتن با این اشخاص را از دست می‌دهیم. من از اندیشیدن در مورد فرصتهایی که بعلت فقدان تماس نزدیک با عیسی آنها را از دست داده‌ام، وحشت می‌کنم. تنها هنگامی که در او بمانیم می‌توانیم ثمر بیاوریم و جدا از او حقیقتاً هیچ کاری نمی‌توانیم بکنیم. اگر می‌خواهیم وسیله‌ای مفید در دستان خدا باشیم تا به دیگران کمک کنیم که او را بشناسند باب پانزدهم انجیل یوحنا از مهمترین قسمتهای کتاب‌مقدس است که تعمق در مورد آن می‌تواند در این زمینه به ما کمک کند.

به هر حال ساختن پلهایی بسوی انسانها و خدا اهمیت بسیاری دارد.

فصل سوم

شروع گفتگو

سالها پیش در جلسات شورای جهانی کلیساها جمله‌ای تکرار می‌گشت که اگرچه برداشتهای نادرستی از آن می‌شد اما در بطن آن حقایق بسیاری نهفته بود. این جمله این بود: «اجازه بدهید مسائل و مشکلات دنیای پیرامون دستور جلسات ما را مشخص کند». از نظر اینکه علائق و اولویتهای یک مسیحی چه باید باشد این جمله بحث‌انگیز است و نمی‌توان آن را کاملاً پذیرفت اما از این دیدگاه که در برخورد با اشخاص متفاوتی که در پیرامون ما هستند، رفتار حکیمانه کدام است، این جمله مطالب بسیاری به مامی‌گوید. اگر می‌خواهید در مورد اشخاص با عیسی سخن بگویید پس اجازه بدهید اشخاصی که با ایشان سخن می‌گویید چارچوب کلی گفتگویتان را مشخص کنند. چنین برخوردی بسیار مفیدتر و طبیعی‌تر خواهد بود. انسانها بسیار متفاوتند و علائق و نیازهای آنان متفاوتست و با هر یک باید بگونه‌ای متفاوت گفتگو را آغاز نمود. بنابراین تکیه بر یک موعظه از پیش آماده شده یا استفاده مکرر از یک تکنیک مشخص بعنوان بهترین روش بشارت درمورد همه اشخاص، ممکن است مشکلاتی را در ایجاد ارتباط با انسانها بوجود آورد. به هرحال هر یک از ما شخصیتی خاص خودمان داریم و هیچیک از ما خوشمان نمی‌آید که به ما صرفاً بعنوان عضوی از نژاد انسانی نگریسته شود که باید در حصاد بزرگ، جانمان درو شود!

معمولاً نقطه شروع برای سخن گفتن با اشخاص در مورد مسیح، بروز شرایطیست که یکی از دوستانمان در مقابل واقعیت دردآوری قرار می‌گیرد و نمی‌داند چه کند و به چه متوسل شود. ممکن است نامزدی دو نفر به هم بخورد، یا فرد شغلش را از دست بدهد، یا ناگهان متوجه شود که پدر و مادر او در کودکی او را به فرزندخواندگی پذیرفته‌اند و پدر و مادر واقعی‌اش نیستند. یا ممکن است فرد یکی از عزیزانش را از دست بدهد. درهمین لحظه یعنی در هنگام نوشتن این کتاب من در چنین موقعیتی قرار دارم. یکی از همسایگانم که

رابطه دوستانه‌ای با او دارم اما با هم زیاد صمیمی نیستیم، همسرش را از دست داده است و از من خواسته است تا مراسم تدفین همسرش را بجا آورم.

بنابراین در هر یک از این موقعیتهای انسانی که آنها را ذکر کردم، در مورد روش مناسبی که در هر مورد باید بکار گرفت و گفتگو را شروع کرد بیندیشید.

هنگامی که شخصی از همسرش جدا می‌شود یا رابطه نامزدی به هم می‌خورد، سخن گفتن در مورد خداوندی که در کلامش می‌گوید شوهر قوم خویش است و دوستیست که هرگز شما را ترک نمی‌کند برای شروع مناسب است، و چگونه می‌توانیم بدانیم که محبت عیسی چگونه است و می‌توانیم به آن اطمینان کنیم؟ زیرا او به جهان ما آمد تا ما را بجوید و بیابد، زیرا او بر صلیب رفت تا بخاطر ما بمیرد.

امین بودن خداوند که هرگز ما را ترک نمی‌کند و هرگز ما را تنها نمی‌گذارد، دلگرمی بزرگی برای اشخاصیست که ضربه دردبار رد شدن از سوی دیگر انسانها را تجربه کرده‌اند. اگر دوست شما شغلش را از دست داده باشد چگونه می‌توان گفتگو را با او آغاز نمود؟ فکر می‌کنم اشاره به برخورد پذیرای عیسی با اشخاصی که در عصر او جامعه آنها را طرد کرده بود دلیل مستحکمیست که نشان می‌دهد او هرگز هیچیک از ما را از خانواده الهی اخراج نخواهد کرد. برای مثال در چنین مواردی من بر روی وعده‌هایی که در عهدعتیق و عهدجدید به این موضوع اشاره دارند، تأکید می‌کنم و آنچه که از دستم برمی‌آید برای شخص انجام می‌دهم که می‌تواند شامل دادن غذا یا سرپناه به دوستی باشد که در شرایط اقتصادی بدی قرار دارد. در واقع می‌توانیم از انسانها انتظار داشته باشیم که به محبت و توجه خداوند ایمان بیاورند درحالی که در پیروان او این دو ویژگی دیده نمی‌شود؟

یا مورد فردی را در نظر بگیرید که دفعتاً متوجه شده که والدین او درکودکی او را به فرزند خواندگی پذیرفته‌اند و آنها پدر و مادر واقعی او نیستند. چنین رخدادی ضربه روانی شدیدی به فرد وارد می‌سازد و ما باید در کنار فرد باشیم، به او گوش بسپاریم و نیازی نیست که لااقل مدتی چیزی به او بگوییم. اما هنگامی که زمان مناسب برای سخن گفتن فرا رسید، عهدجدید سخنان تشویق آمیز نیرومندی در اختیار ما می‌گذارد زیرا دقیقاً واژه «فرزند خواندگی» را بارها و بارها بکار می‌گیرد و به ما می‌گوید که خدا چه کاری برای ما انجام داده است. ما نیز قبلاً اشخاصی گمشده و بیکس بودیم و خدا در کنار عیسی ما را در خانواده خود پذیرفت. عیسی برای همیشه فرزند پدر بود اما خدا صرفاً براساس سخاوت و رحمت خود ما را به فرزند خواندگی پذیرفت. داشتن چنین طرز تفکری برای کسانی که واقعیت فرزند خواندگی خود را حقیقتی تلخ و خوار کننده می‌دانند، می‌تواند بسیار مفید باشد.

در مورد شخصی که با مصیبت مرگ یکی از عزیزانش روبرو شده و سوگوار است چه باید گفت؟ در این مورد نیز ما باید زیاد بشنویم و کم سخن بگوییم. واقعه داغدیدگی اغلب چنان بارسنگینی است که شخص نیاز دارد با کسی در مورد فرد متوفی به فراوانی سخن بگوید و در این حالت نمی‌توان مطلبی به او گفت. اما زمان سخن گفتن بالاخره فرا می‌رسد که در این زمان انجیل دو حقیقت بزرگ برای ارائه کردن به شخص داغدیده دارد. نخستین حقیقت مصاحبت و مشارکت با شخصیست که تنها فردیست که توانست مرگ را شکست دهد یعنی مشارکت با عیسی مسیح قیام کرده. حقیقت دوم مشارکت با خانواده مسیحیست و اگر این دو امر در روزها و ماههای پس از مراسم تدفین بشکلی صحیح و مناسب تحقق یابندمی‌تواند شخص داغدار را به درک حقایقی در مورد خدا رهنمون سازند که قبلاً برای فرد غیر قابل درک بودند. من شخصاً اشخاص بسیاری را می‌شناسم که پس از تجربه داغدیدگی صاحب ایمانی زنده شده‌اند.

اغلب فرصتهای بشارت هنگامی بوجود می‌آیند که ما از قبل رابطه‌ای صمیمانه با دوستی ایجاد کرده‌ایم و آنگاه وقتی شرایط خاصی بوجود می‌آید، ما می‌توانیم برای اشخاص مفید واقع شویم.

اما اگر چنین شرایطی بوجود نیایند چه باید کرد؟ در شرایط عادی چگونه باید مسائل را مطرح نمود؟ بسیاری از مسیحیان چنین شرایطی را بسیار مشکل می‌یابند. برای آنان بسیار مشکل و غیرعادی است که با اشخاص در مورد عیسی سخن بگویند و گاه از این امر خجالت نیز می‌کشند. اما بیایید شرایط را چنان که هست ببینیم. بسیاری از دوستانمان در جهانی زندگی می‌کنند که تمام اهداف و مقاصد آن ملحدانه است. اگر هم دوستانمان بشکل نظری به وجود خدا ایمان داشته باشند، جهانی که در آن زندگی می‌کنند جهانیست که عملاً خدا را از قلمروهای مختلف خود به بیرون رانده است و توجه چندانی به او نمی‌شود. حال بیایید کمی در مورد جهانی بدون خدا بیندیشیم.

جهانی بدون خدا

چنین جهانی جهانی بدون محبت است. البته انسانها به اشکال مختلف محبت و دوستی را تجربه می‌کنند، اما در تحلیل نهایی چنین محبت و دوستیهایی اصیل و واقعی نیستند و از محبتی بی‌شائبه سرچشمه نمی‌گیرند که «گردش همه امور از اوست». چگونه محبت می‌تواند بخشی واقعی از جهانی مادی و بی‌احساس باشد؟ اگر چه بسیاری از اشخاص این جرأت را ندارند تا به آخر پیش بروند و نتیجه منطقی این پیش فرض را تصور کنند که اگر خدایی وجود ندارد و جهان مادیست پس محبت و عطوفت چه معنایی دارد اما با این شعر کوتاه استیو ترنر ممکن است موافق باشند:

دوستت دارم
دخترک پس از آنکه نتیجه می‌گیرد
که ما چیزی بجز ماشین نیستیم.
به من می‌گوید دوستت دارم
و من او را برای استفاده‌های بعدی
به دیوار اطاق خوابم زنجیر می‌کنم.
و او می‌گرید.

به نتیجه منطقی و تشویشی که بواسطه پذیرش یک جهان بینی کاملاً ملحدانه حاصل می‌شود توجه کنید.

جهانی بدون خدا همچنین جهانی فاقد ارزشهاست. در چنین جهانی البته ما باز هم ارزشهایی خواهیم داشت اما این ارزشها مطلق نبوده و بخش اساسی از جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم محسوب نمی‌شوند. این ارزشها ارزشهایی ذهنی و نسبی خواهند بود. شما می‌توانید آنها را بررسی کنید و دسته‌ای از آنها را انتخاب کنید. در جهانی که فاقد سرچشمه اخلاقی و یک خالقست، ارزشها بشکل اجتناب ناپذیری حالتی انتخابی و دلبخواهانه خواهند داشت. فیلسوف فرانسوی ژان پل سارتر این وضعیت را به روشنی توصیف می‌کند: «اگر خدا وجود نداشته باشد پس انسان موجودی تنها و وامانده است زیرا او نمی‌تواند چیزی را چه در درون خود و چه در برون خود بیابد که بتواند به آن تکیه کند... ما بدون اخلاقیات نمی‌توانیم زندگی کنیم اما درعین حال دستیابی به آن نیز ناممکن است...» بنابراین در چنین حالتی نسبی گرایی بر همه چیز تسلط می‌یابد.

دنیای معاصر بی‌خدا همچنین دنیای بدون معنا نیز هست و در دنیایی بدون خدا جهان از نیستی پدید آمده و در طی زمان به سوی نیستی باز می‌گردد. به یک معنی می‌توان گفت انفجار بزرگ که نقطه آغاز کائنات محسوب می‌شود به وقوع پیوسته است.بر جهان و هرآنچه که در آن است نه طرحی حاکم است و نه معنایی برای آن متصور است. انسانها در چنین جهانی فقدان معنا را بشدت احساس می‌کنند و این امر یکی از علل عمده افسردگی و خودکشی است. روانپزشک مشهور استرالیایی رونالد کونوی این موضوع را بشکل موجز چنین بیان می‌کند: «استرالیایی‌ها همه چیز دارند با وجود این چیزی ندارند که بخاطرش زندگی کنند.» پیش از او فیلسوف آلمانی فردریش نیچه در قرن نوزدهم چنین نوشته است: «همه چیز فاقد معناست. هدفی وجود ندارد. پاسخی برای «چرای» ما وجود ندارد.» اگر این فرض را بپذیریم که خدایی وجود ندارد، سخن او کاملاً صحیح است.

جهانی که خدا در آن وجود ندارد جهانی فاقد آزادیست. ما بطور طبیعی برای آزادی ارزش قائلیم اما اگر خالقی که شخصیت دارد وجود نداشته باشد، آزادی توهمی بیش نخواهد بود و ما ترکیبی تصادفی از اتمها یا مواد شیمیایی خواهیم بود که قوانین حاکم بر آنها همه چیز را از پیش مشخص و مقدر ساخته است. یونانیهای باستان تصادف یا ضرورت را تنها احتمالات ممکن در جهانی بدون خدا می‌دانستند و حق هم داشتند.همانگونه که در یکی از آهنگهای پینک فلوید گفته می‌شود: «تو فقط آجری از میان انبوه آجرهای دیوار هستی.»

جهانی که در آن خدا وجود نداشته باشد جهانیست که ارضای واقعی در آن وجود ندارد. انسانها چیزی هستند که خودشان نیز نمی‌دانند دقیقاً چیست. تحصیلات، موفقیت، پول یا سکس هیچیک نمی‌توانند خلأیی را که در انسانها وجود دارد پر سازند. سخن سوفیالورن هنرپیشه مشهور وصف حال اشخاص بسیاریست: «در زندگی احساس چنان خالی بودنی می‌کنم که پر کردن آن برایم غیر ممکن بنظر می‌رسد.»

جهانی که در آن خدا وجود نداشته باشد جهانیست که حقیقت در آن وجود ندارد. حقیقت عینی و مطلق که انسانها سابقاً به آن باور داشتند برای بسیاری تنها در نسبی‌گرایی خلاصه می‌شود. بارها و بارها این سخن را می‌شنویم: «خوب این موضوع برای تو حقیقت دارد اما؛

مم برای من حقیقت ندارد.» حقیقت از جهان تفکر و عقلانیت ناپدید شده و در تجارب رازآمیز یا التقاط گرایی منحصر شده است. اصل فلسفی عدم تناقض نادیده گرفته می‌شود و یک موضوع همزمان هم می‌تواند صحیح باشد و هم غلط. تعجبی ندارد که بسیاری از اشخاص به سیر و سلوک در جهان درون می‌پردازند و پدیده‌هایی چون تجارب عرفانی مبتنی بر مواد مخدر، جنبش عصر نوین (New Age) یا فرقه‌های مذهبی عجیب و غریب روز بروز مقبولیت بیشتری می‌یابند. البته هنوز سکه حقیقت در بازار خریدار دارد اما ارزش خود را از دست می‌دهد و صرفاً حکم پول بی‌پشتوانه را پیدا می‌کند.

جهان بی‌خدا جهانیست که در آن امید وجود ندارد.انسانها مأیوس بوده و امید کمی به آینده دارند. قحطی،جنگها، خشونت، آلودگی محیط زیست، فساد و دروغ، انفجار جمعیت و سلاحهای میکروبی در مجموع جای خوش بینی چندان برای انسان باقی نمی‌گذارند. از نظر شخصی نیز زندگی ما روبه فناست و آنچه که در نهایت در انتظار ماست خاموشیست. درست همانگونه که شمعی برای همیشه خاموش می‌شود. در جهانی که در آن خدایی وجود ندارد تنها نامیرایی‌ای که از امکان آن برخورداریم، سالهای معدودیست که پزشکان می‌توانند ما را زنده نگه‌دارند یا اینکه می‌تواند دلمان خوش باشد که خانواده و دوستانمان بعد از مرگ ما را بیاد خواهند آورد. در نهایت همه می‌میرند.

البته منظور من بهیچوجه این نیست که تمام دوستانتان ملحدند یا همه آنان به نتایج منطقی که با پذیرش پیش فرض عدم وجود خدا انسان به آنها می‌رسد، رسیده‌اند. هیچیک از ما ظرفیت تحمل این حقایق تلخ را بطور کامل نداریم و همه ما نگرشی منسجم در مورد امور نداریم که دقیقاً مطابق با پیش فرضهای مورد اعتقادمان باشد. منظور من از بیان مطالب فوق این است که اگر خدایی وجود نداشته باشد رسیدن به نتایج فوق اجتناب ناپذیر است. همچنین بخش قابل ملاحظه‌ای از انسانهای معاصر اگر هم پیش فرض عدم وجود خدا جزو باورهای اساسی‌اشان هم نباشد اما عملاً بگونه‌ای زندگی می‌کنند که گویی خدایی وجود ندارد. به علت وجود دلایل متعدد عملی وجود او نادیده گرفته می‌شود و فرض وجود او دیگر فرضیه‌ای مطلوب نیست که در تفکر معاصر از مقبولیت چندانی برخوردار باشد .اگر شما می‌خواهید به دوستان خود کمک کنید تا مسیح را بشناسند باید مطالب فوق را مد نظر داشته باشید. در واقع اشخاص با پذیرش مسیح بایدبرخلاف جریان رودخانه شنا کنند و اگر شما به نجات جان انسانها علاقمندید باید با جهت جریان آب بخوبی آشنایی داشته باشید.

ارزیابی مسیحی

اگر ما می‌خواهیم به انسان معاصر کمک کنیم تا عیسی مسیح را بشناسد،باید فضای حاکم بر جامعه معاصر را نیز درک کنیم. در طول زندگی‌ام شاهد این بوده‌ام که واکنش انسانها به ایمان، با گذشت زمان تغییر کرده است. فکر می‌کنم بتوان سه نوع واکنش اشخاص به ایمان را در سالهای گذشته مشاهده نمود که در مورد هر کدام باید طریقی متفاوت در پیش گرفت.

موضوع حقیقت

نخستین موضوع، موضوع حقیقت است. در دهه پنجاه سؤالات اصلی در مورد مسیحیت اغلب سؤالاتی روشنفکرانه و خردگرایانه بودند و برای مثال سؤالاتی از این قبیل مطرح می‌شد: آیا با وجود مارکسیسم مسیحیت اعتبار دارد؟ آیا در این روزها می‌توان به خدا اعتقاد داشت؟ آیا عیسی تنها انسان بود یا موجودی برتر از انسان؟ آیا او واقعاً از مردگان قیام کرد؟ و اگر در آن زمان شما می‌توانستید دلایل قانع کننده‌ای در دفاع از مسیحیت برای سؤالات فوق ارائه کنید می‌توانستید انتظار داشته باشید که انسانها گروه گروه مسیح را بپذیرند و به او ایمان می‌آورند.

مفید بودن

با وجود این با گذشت زمان طرز برخورد انسانها تغییر نمود و ارائه پاسخهای منطقی و قانع کننده در مورد سؤالات فوق‌الذکر دیگر چندان موثر نبود. تفکر منطقی و دفاعیات متفکرین مسیحی‌ای چون جاش مک داول که براساس تعالیم مسیحیت پاسخهایی کاملاً مجاب کننده و منطقی به سؤالات فوق‌الذکر می‌دادند دیگر برای اشخاص جذابیت سابق را نداشتند. برای مثال اشخاصی که رستاخیز مسیح با دلایل منطقی برای آنان ثابت می‌شد می‌گفتند: «بسیار خوب مسیح از مردگان برخاست، من به حرف شما ایمان دارم. اما خوب که چی؟» اشخاص در محراب مفید بودن شروع به پرستش کردند. دیگر مسئله حقیقت داشتن مسیحیت مسئله‌ای نبود که باعث ایمان آوردن یا نیاوردن اشخاص می‌شد بلکه سؤال اصلی این بود که آیا مسیحیت تغییری در شرایط ما بوجود می‌آورد یعنی جه تأثیری بر اموری چون مسائل مالی، جنسی، کهنسالی، تنهایی، قحطی و گرسنگی در جهان و مسائل مشابه دارد و آیا به ما کمک می‌کند تا در این زمینه‌ها مسائلمان را حل کنیم؟ بسیاری از اشخاص کماکان چنین برخوردی با مسئله ایمان مسیحی دارند اما به اعتقاد من ما در حال گذر به مرحله‌ای دیگر هستیم و اگر نوع جدید واکنش اشخاص را درک نکنیم نمی‌دانیم برخورد ما با اشخاص چگونه باید باشد و به چه مسائلی باید بپردازیم.

احساسات

امروزه دیگر مسئله اصلی این نیست که «ایمان مسیحی حقیقت دارد؟» یا اینکه «آیا مفید واقع می‌شود؟» بلکه مسئله اصلی این است که «آیا در مورد آن احساس خوبی دارم؟» بخشی از تأثیر دوران پست مدرنیسم که حقیقت را امری کاملاً ذهنی می‌داند این است که ما را بیش از حد با احساساتمان مشغول می‌دارد. به تأکیدات جنبش عصر نوین بنگرید که عمدتاً به احساسات توجه می‌شود. یا به تبلیغات تلویزیونی بنگرید که مستقیماً احساسات شما را هدف قرار می‌دهند. به حکومت انگلستان یا رئیس جمهور ایالات متحده توجه کنید که تقریباً در بسیاری از سیاستهایشان موفقیت داشته‌اند اما تا زمانی که نتوانسته‌اند به اشتیاق توده‌ها در زمینه گذاشتن تأثیری خوب بر احساساتشان پاسخ گویند عملکردشان چندان موفقیت‌آمیز ارزیابی نمی‌شود. بدون موفقیت دراین زمینه سیاستمداران بلاانقطاع محبوبیتشان در افکار عمومی و آمارها کاهش می‌یابد. اگر ما این ویژگی مهم انسانهای جامعه‌امان را در دهه ۹۰ درک نکنیم فرصتهای بسیاری را برای کمک به آنها از دست خواهیم داد.

نزدیک شدن به اشخاص توسط احساساتشان، یعنی امری که در دهه پنجاه امری مذموم و نادرست بود، روشی غلط نیست. البته ما به اشخاص چنین نشان نمی‌دهیم که احساسات مهمترین امور هستند اما باید توجه

داشته باشیم که در حال حاضر برای آنان احساسات مهمترین هستند. اگر آنان در مورد انجیلی که ما به آنان ارائه می‌دهیم احساس خوبی داشته باشند آنگاه در مورد اینکه آیا در زندگی‌اشان مفید واقع می‌شود و نیز حقیقت دارد، به تحقیق خواهند پرداخت! اما برای بسیاری از انسانهای معاصر عاقلانه است که به احساساتشان بعنوان یک نقطه شروع بنگریم.

برخی ملاحظات

اگر شرایط عمدتاً بگونه‌ای باشد که در سطور بالا ذکر نمودیم، لازم است که در مورد روشهای سنتی خود در امر بشارت تجدید نظر کنیم. بسیاری از اشخاص به خواندن کتب علاقه چندانی نشان نمی‌دهند اما شاید از نگاه کردن یک فیلم ویدئویی خوششان بیاید. یا ممکن است شنیدن یک موعظه تأثیر چندانی بر آنان برجای نگذارد اما شاید ارائه پیام انجیل با استفاده از طرقی چون نمایش، باله و موسیقی عمیقاً آنان را تحت تأثیر قرار دهد. مسیحیان انجیلی در کل در مورد استفاده از آیینهای کلیسایی، لباسهای رنگین و بخور و امور مشابه در پرستش نظر چندان مساعدی ندارند اما شاید این عناصر بشکلی بر احساسات دوستانتان تأثیر بگذارند که در مورد واقعیت وجود خدا حقایقی را دریابند. در این مورد توماس مس را می‌توانم نام ببرم که در کشور فنلاند از چنین روشهایی استفاده می‌کند. در جلسات پرستشی‌ای که او ترتیب می‌دهد آمیزه‌ای حیرت انگیز از سبکهای مختلف موسیقی، موعظه، استفاده از شمایلها، استفاده از بخور، شهادتهای شخصی، دعا (چه بشکل خواندن از متون از پیش نوشته شده و چه بشکل آزاد) دیده می‌شود که نقطه اوج ترکیب همه آنها در هنگام مراسم عشای ربانی است. این جلسات بخصوص برای اشخاصی که کلیسا نمی‌روند در نظر گرفته شده و باعث ایمان آوردن بسیاری از آنان نیز می‌شود. جلسات ساعت نه، برای جوانان بی‌ایمان در شهر شفیلد انگلستان در یک باشگاه شبانه برگزار می‌شود. این جلسات با موسیقی، رقص، سرو صدای فراوان و در نور کم برگزار می‌شود. در طی جلسه از موعظه رسمی خبری نیست و پیام نجات بر روی صفحات تلویزیون که در سرتاسر سالن باشگاه نصب شده است، پخش می‌شود. تأثیر کلی‌ای که این جلسات بر جوانان می‌گذارد باعث می‌شود تا آنان در پی یافتن مسیح برآیند. پس از آن مسیحیان دیگر در طول هفته با آنان ملاقات می‌کنند و با آنان رابطه دوستانه ایجاد می‌کنند و آنان را بسوی مسیح هدایت می‌کنند.

برخی از اشخاص نیز جدا شدن از اجتماع و پناه بردن به خلوت را طریقی برای یافتن خدا می‌دانند. بسیار تعجب آور است که در زندگی پرسرعت عصر حاضر، پناه بردن به زندگی خلوت صومعه‌ها در میان بسیاری از اشخاص از محبوبیت زیادی برخوردار است. یکی دیگر از طرق تأثیر بر احساسات اشخاص بردن اشخاص به دامن طبیعت یعنی به کوهها و ساحل دریاها و ارائه پیام انجیل و دعا برای آنان در چنین مکانهایست. یکی دیگر

از این طرق درخواست کمک از دوستانتان برای یاری رساندن به اشخاص نیازمند و گرسنه و معلول است. برای مثال جوانانی را بیاد می‌آورم که از آنان خواسته شد که در یک سفر کوتاه که برای پخش غذا و دارو در شرق اروپا ترتیب داده شده بود، به گروه خیریه‌ای که به نام مسیح این کار را انجام می‌داد، کمک کنند که شرکت آنان در این سفر در نهایت باعث ایمان آوردن آنها به مسیح شد.

شاید استفاده از روشهای فوق برای برخی از ما که فقط به شنیدن موعظه عادت کرده‌ایم و با مسائل همیشه برخوردی عقلانی داریم کمی عجیب باشد. اما برای درک انسانهای پیرامونمان باید از دیدگاه آنان به مسائل بنگریم و بسیاری از انسانهای معاصر بیشتر براساس احساساتشان و نیز این اصل عمل می‌کنند که از چه چیزی خوششان می‌آید و چه چیزی تأثیر مطلوبی بر آنان می‌گذارد. مطمئناً دورانی که تفکر کثرت باوری، نسبی‌گرایی و رد هرگونه حقیقت عینی برآن غالب است و آنان در فرهنگی رشد و تربیت یافته‌اند که با این دیدگاهها پیوسته مأنوس بوده‌اند، ما نمی‌توانیم آنها را بخاطر تأثیر پذیری از چنین باورهایی سرزنش کنیم. چنین فضایی ما را باید برآن دارد که ما نیز برای رساندن پیام انجیل به دیگران در آن قدم بگذاریم. در مجموع امروزه اگر می‌خواهید با دوستانتان در مورد عیسی شروع به گفتگو کنید توجه به احساسات مفیدترین طریق است.

برخوردی مسیحی

حال ما چگونه باید گفتگویی را با دوستانمان شروع کنیم؟ برای انجام این کار تنها یک طریق مشخص وجود ندارد. ما باید در مورد طبیعت خودمان، طریقی که مسائل را بیان می‌کنیم و نوع رابطه‌ای که با دوستمان داریم صادق باشیم. اما در این مورد چند مطلب کلی را می‌توان بیان کرد.

موضوع اول اینکه ما باید با فروتنی سخن بگوییم. دنیا پر از اشخاص گستاخیست که همواره تلاش می‌کنند تا محصولی را بفروشند. آنان اشخاصی سمج، نامطلوب و ناخوشایندند. ما از چنین اشخاصی می‌گریزیم و حق هم داریم. اگر ما انجیل را بدین طریق به انسانها ارائه دهیم آنان نیز از ما خواهند گریخت. عیسی کالایی مرغوب نیست که بهتر از کالاهای مشابهش باشد و ما نیز فروشندگان کارخانه‌ای نیستیم که باید این کالای تولید شده را بفروشیم! برای بشارت باید با ظرافت و حساسیت زیادی عمل کرد.

در عین حال ما همچنین باید با اطمینان سخن بگوییم. به هرحال ما نمی‌خواهیم دیدگاهی دیگر در مورد مذهب به انسانها ارائه دهیم بلکه می‌خواهیم آنچه که خودمان در مورد عیسای ناصری کشف کرده‌ایم به دیگران بگوییم. پولس رسول می‌نویسد: «می‌دانم به که ایمان آورده‌ام.» ما شاید همیشه دقیقاً ندانیم که به چه چیز ایمان آورده‌ایم اما می‌دانیم به چه کسی ایمان آورده‌ایم. این اطمینان باید در سخنانمان دیده شود.

اگر با چنین اطمینانی سخن بگوییم پس در این حالت داشتن کمی شور و شوق بد نیست. بسیاری از مسیحیان بنظر می‌رسد هیچ شور و هیجانی در مورد ایمانشان ندارند. این امر شاید به این دلیل باشد چون آنها صرفاً به یک مذهب معتقدند. اما اگر شما عیسی را بشناسید، یعنی خارق‌العاده‌ترین و هیجان انگیزترین شخصی که دنیا تاکنون بخود دیده است، آنگاه کسی شما را برای ابراز خوشی ناشی از این شناخت سرزنش نخواهد کرد! من این موضوع را درک می‌کنم که انسانهای جامعه ما کمی خشک و خویشتندارند و اغلب به شور و هیجان با سوءظن می‌نگرند. اما هنگامی که کسی برکره ما قدم می‌گذارد، یا قهرمان رشته‌ای می‌شود یا جایزه نوبل می‌برد یا با کسی نامزد می‌شود ابراز شور و شوق در چنین شرایطی بجا بنظر می‌رسد. به همین ترتیب نیز شور و شوقی که در نتیجه شناختن عیسی حاصل می‌شود می‌تواند حین سخن گفتنمان در مورد عیسی دیده شود. وجود چنین شوقی تأثیری عمیق بر اشخاص می‌گذارد. دیروز با یک گزارشگر تلویزیونی با تلفن صحبت می‌کردم و او گفت: «بنظر می‌رسد که شما شخص بسیار شادی هستید... من هرگز نشنیده‌ام کسی مثل شما پشت تلفن بخندد...» سپس من به او گفتم که عیسی باعث شده که من چنین باشم و او پاسخ داد: «من هم ایمان دارم که او باید علت این امر باشد.»

اما در عین حال باید بشکلی بسیار طبیعی در مورد عیسی سخن بگوییم. بعضی از مسیحیان بسیار رسمی و تصنعی در مورد او سخن می‌گویند و این امر تأثیر خوبی بر اشخاص نمی‌گذارد. سعی کنید همانگونه که در مورد یکی از دوستانتان یا در مورد کشفی جالب سخن می‌گویید، در مورد او نیز بشکلی طبیعی سخن بگویید. سعی کنید یاد بگیرید که به آسانی گفتگو در مورد او را شروع کنید یا به چنین گفتگویی پایان دهید و گفتگو در مورد او باعث خوشحالی شما شود و در صورت لزوم و هنگامی که دوستتان خواست که به این گفتگو پایان دهد،به آسانی و بشکلی طبیعی به این گفتگو پایان دهید. به هرحال شما باید شرایطی را بوجود آورید که آنان نزد شما احساس راحتی کنند. درغیر این صورت شما نمی‌توانید تأثیر خوبی برآنان بگذارید و برای آنان مفید باشید.

نکته مهم دیگری که در گفتگو با دوستانمان در مورد مسیح باید به آن توجه نماییم. زبانی است که از آن استفاده می‌کنیم. مسیحیان بسیاری از اوقات از اصطلاحات و واژه‌هایی استفاده می‌کنند که برای مسیحیان دیگر قابل فهم است اما اشخاص–معمولی جامعه که آشنایی قبلی با مسیحیت ندارند، چیزی از این اصطلاحات نمی‌فهمند. سؤال«آیا شما نجات یافته‌اید؟» سؤالی عادی نیست که بتوان آن را از همه کس پرسید و نیز سؤالی نیست که معنای آن برای همگان مثل روز روشن باشد! استفاده از کلمات دهان پر کن و پیچیده مشکل بتواند حقیقتی را برای کسی مکشوف سازد. هنر ایجاد ارتباط آن است که پیام خود را به زبانی که برای شخص مقابل

قابل فهم است بیان کنید و از مثالهایی استفاده نمایید که برای شخص مقابل آشناست. بنابراین هنگامی که برای مثال با یک نجار سخن می‌گویید، به او می‌گویید که رئیس و ارباب شما نیز نجار است و او می‌خواهد تا لبه‌های تیز و برآمدگیهای ما را صاف کند و با رنده نجاری و اسکنه رویایی را که در مورد ما دارد در وجودمان عملی سازد. اگر با یک بازرگان سخن می‌گویید می‌توانید به او بگویید که عیسی چگونه تعهد نموده تا تواناییهایی را در ما بوجود آورد و می‌خواهد تا آنچه دارد در زندگی ما سرمایه‌گذاری کند و ما را با خود شریک سازد. در زبانی که بکار می‌گیریم باید تخیل و همدلی و صمیمیت وجود داشته باشد. در مجموع ما مسیحیان معمولاً در این زمینه‌ها عملکرد بسیار بدی داریم بنابراین در این زمینه باید بیشتر تلاش کنیم.

نکته آخری که باید به آن توجه نمود وقت شناسی‌است. در این مورد نیز همچون دیگر قلمروهای زندگی وقت شناسی اهمیت اساسی دارد. عمل درستی که در زمانی نامناسب انجام شود گاه نتیجه‌ای که کم از یک مصیبت ندارد برجای می‌گذارد. به خداوند بسیار نزدیک باشید و از او هدایت بطلبید که آیا اکنون زمان این است که مطالب بیشتری در مورد عیسی به دوستتان بگویید یا اینکه بهتر است به او بگویید: «خوب نظرت در مورد مسابقه فوتبال امشب چیست؟» وقت شناسی موضوعی بس سرنوشت ساز است.

فضایی مطلوب

اگر هنگامی که می‌خواهیم با شخصی در مورد عیسی شروع به گفتگو نماییم باید مطالبی را مد نظر داشته باشیم، در مورد اینکه چگونه فضایی مطلوب پدید آوریم که چنین گفتگویی در آن مسیر باشد، موضوع دیگریست که باید به آن توجه داشت.

یکی از بهترین طرق برای انجام این کار این است که شما سؤالی مطرح کنید. این کار به شما کمک می‌کند تا دریابید که در ذهن دوستتان چه می‌گذرد. همچنین امکان مباحثه‌ای را فراهم می‌آورد که در آن امکان بده– بستان و تبادل آرا وجود دارد و شما در آن متکلم وحده نیستید. بسیاری از مسیحیان از یک پرسشنامه کوتاه استفاده می‌کنند که حتی در خیابان نیز می‌توان از آن استفاده کرد. برخی از اشخاص نیز اگر بشکلی مؤدبانه و مختصر و مفید از آنان سؤال نشود، پاسخی به سؤال شما نمی‌دهند. شما می‌توانید از دوستانتان چنین سؤالاتی بپرسید: «فکر می‌کنی چرا خیلی از اشخاص اگر چه چیزهای زیادی هم در زندگیشون دارند اما باز احساس خالی بودن می‌کنن؟» یا «تا حالا در مورد این موضوع فکر کردی که آیا زندگی ما معنا و هدفی داره؟» یا «یا فکر می‌کنی ایمان به عیسی مسیح زندگی یه نفرو خراب می‌کنه یا درستش می‌کنه؟» سعی کنید امکان گفتگویی مفید را فراهم آوردید. یکی از کارهایی که باید انجام دهیم این است که بی‌میلی دوستانمان را در مورد مسائل مهم و غایی زندگی بشکلی از بین ببریم و آنها را از پیله شادی ظاهری‌ای که سعی می‌کنند در پشت آن از خود دفاع

کنند، خارج سازیم. طرح چنین سؤالاتی از سوی ما باعث می‌شود تا شخص مقابل در تنهایی نیز خودش این سؤالات را از خودش بپرسد. این کار اغلب باعث می‌شود تا فرد ذهنش نسبت به جهان بینیها یا دیگر روشهای زندگی باز شود و با پذیرش بیشتری به آنها بنگرد. در این حالت کار شما آسانتر می‌شود و پس از آن می‌توانید دیدگاه خودتان را ارائه دهید که می‌تواند در مقابل انتقادات و پرسشهای دقیق و موشکافانه تاب آورد.

یکی از روشهای بشارتی بسیار مفیدی که در آمریکا وجود دارد براساس همین روش طرح سؤالات بنا شده است. ابداع کننده این روش دکتر جیمز کندی است. روش او این است که از یک زوج سؤالاتی بسیار ساده اما تکان دهنده پرسیده می‌شود، برای مثال سؤالاتی چون: «اگر شما همین امشب بمیرید، آیا اطمینان دارید که به بهشت می‌روید؟» سپس این سؤال طرح می‌شود: «و فکر می‌کنید چرا خدا باید اجازه دهد که وارد بهشت شوید؟» در فرهنگی که در آن انسانها به وجود بهشت اعتقاد دارند و می‌خواهند پس از مرگ به آنجا بروند، طرح چنین سؤالاتی بسیار تأمل برانگیز است و فرد را به فکر می‌اندازد. به نظر من طرح چنین سؤالاتی در اروپا چندان مفید نیست زیرا در اروپا اشخاص کمتری به وجود بهشت ایمان دارند یا اهمیتی نمی‌دهند که پس از مرگ چه اتفاقی برایشان می‌افتد. اما به هرحال در همه جا مسئله اصلی این است که سؤالاتی بجا مطرح شوند و این سؤالات باعث می‌شوند تا اشخاص بشکلی جدی خبرخوش عیسی را مورد بررسی قرار دهند.

یکی دیگر از روشهای بوجود آوردن فضایی مناسب برای گفتگو اشاره به نشانه خارق‌العاده‌ای است که نشانگر حضور خداست. این امر می‌تواند اشاره به خدمات انسان دوستانه و پر محبت مادر ترزا در مورد اشخاصی باشد که درحال‌احتضارند،درحالی که دیگران اهمیتی به آنان نمی‌دهند چون فکر می‌کنند کارشان تمام است. یا می‌توانید به شفای یک شخصی در اثر دعا اشاره کنید. بارها و بارها این موضوع برایم ثابت شده است که اشاره به شفای فردی از سرطان یا شفای فردی که از بدو تولد فلج بوده ولی پس از دعا قادر به راه رفتن شده است، روش خوبی برای شروع گفتگو در مورد عیسی با دوستانم بوده است. همچنین اشاره به تغییرات عمیقی که در زندگی شخصی پس از ایمان آوردنش اتفاق افتاده و فردیست که هم شما و دوستتان او را می‌شناسید، می‌تواند مفید باشد. برای مثال هنگامی که در آکسفورد در سمت کشیشی مشغول خدمت بودم دختر دانشجویی را می‌شناختم که بخاطر دائم‌الخمر بودنش و نیز بخاطر زندگی بی‌بند و باری که داشت، در شهر زبانزد همگان بود. اما وی عیسی مسیح را رودررو ملاقات نمود.پش ازآن او دیگر لب به مشروب نمی‌زد و دیگر با دیگران روابط نامشروع نداشت. طبیعی بود که مردم شهر کنجکاو شده بودند که علت این تغییر را بدانند. تغییری که در زندگی این دختر بوجود آمده بود فرصت عالی‌ای برای شروع کردن گفتگو با اشخاص در

مورد مسیح بود و این دختر بشکلی مستقیم یا غیرمستقیم باعث گشت تا مدت کوتاهی پس از آن اشخاص بسیاری بسوی مسیح بیایند و خودشان او را بشناسند.

یکی دیگر از طرق طبیعی شروع یک گفتگو دعوت از یک شخص است. شما می‌توانید از دوستانتان دعوت کنید تا در یک سخنرانی، مناظره، یک جلسه کلیسایی یا یک شام کلیسایی شرکت کنند. اما دقیقاً مراقب باشید که دوستانتان را به چه جلسه‌ای دعوت می‌کنید درغیر این صورت مضرات شرکت دوستانتان در جلسه‌ای می‌تواند بیشتر از فواید آن باشد. اما اگر آنان را به جایی که برایشان مناسب است دعوت کرده باشید آنگاه آن جلسه یا فردی که در آن سخن می‌گوید، نصف دیگر کاری را که شما باید انجام دهید، می‌تواند برای شما انجام دهد. پس از آن آنچه که شما باید انجام دهید تا باب گفتگو را با دوستتان باز کنید این است که از او بپرسید: «خوب جلسه چطور بود؟» دیروز نامه‌ای از یکی از دوستانم دریافت کردم که در آن چنین نوشته شده:

امسال من و همسرم فرصت یافتیم تا بار دیگر در جلسات سخنرانی شما شرکت کنیم. یکی از دوستان نزدیکم که سالها بإ؛م مسیحیت مبارزه می‌کرد، علیرغم میل باطنی‌اش با همسرش در یکی از جلسات سخنرانی شما که در مورد رستاخیز بود شرکت کرد. پس از شنیدن سخنرانی شما بود که او دریافت دیگر نمی‌تواند بر علیه مسیحیت ایرادات عقلانی مطرح کند. و در این هفته این فرصت نصیب من شد که با او دعا کنم تا زندگی خود را تسلیم مسیح کند.

به نکات مهمی که در سطور فوق وجود دارند توجه کنید. نخست آنکه دوستی بلند مدتی بین دو نفر وجود داشته است، سپس آن دو تعطیلات را با هم می‌گذرانند، آنگاه دوست من از دوستش دعوت می‌کند تا در جلسه سخنرانی‌ای که باورهای او را به مبارزه دعوت می‌کند شرکت کند و پس از آن دو نفر گفتگوهای دیگری با هم داشته‌اند که باعث تسلیم شدن آن شخص بی‌ایمان به مسیح می‌شود. این سناریو اغلب بوقوع می‌پیوندد و آغاز کردن سیر این وقایع امر چندان مشکلی نیست. ما فقط باید پلهای ارتباطی با دیگران ایجاد کنیم و با آنان روابط صمیمانه بوجود آوریم و سپس منتظر موقعیت مناسب باشیم تا دوستمان را به جلسه مناسب دعوت کنیم، آنگاه گفتگویی را در مورد جلسه‌ای که دوستمان در آن شرکت کرده آغاز نماییم.

اغلب ما هنگامی که نیازی خاص مشخص می‌شود می‌توانیم گفتگوی را آغاز کنیم. من هرگز روزی را که مادرم چشم از جهان فروبست از یاد نمی‌برم. او در بخشی از بیمارستان بستری بود که مخصوص اشخاص پیر در حال احتضار بود. مادر من بسختی بیمار بود و امیدی به زنده بودنش نبود و من و پدرم دست در دست یکدیگر در حال دعا بودیم. هنگامی که دعایمان تمام شد و به مادرم نگاه کردیم متوجه شدیم که جان به جان

آفرین تسلیم کرده است. پس از آن به داخل بخش رفتم و به کسانی که در آنجا بستری بودند گفتم که مادرم دیگر در قید حیات نیست. سپس با آنان در مورد امید رستاخیری که در عیسی وجود دارد و مادرم به آن ایمان داشت سخن گفتم و نیز گفتم که این دوازه امید در برابر همه آنان گشوده است. بیاد نمی‌آورم قبلاً در این مورد برنامه‌ریزی کرده باشم اما در آن لحظه در آنجا نیازی واقعی وجود داشت و این فرصت بوجود آمده بود تا در مورد این نیاز سخن بگویم.

یا شخصی را در نظر بگیرید که اسیر مشروبات الکلی یا اسیر جادوگری است. در اینجا نیازی بارز وجود دارد و بسیار طبیعی و آسان است که در این مورد از قدرت وحیات عیسی مسیح قیام کرده سخن بگوییم که قادر است غل و زنجیرهایی که ما را اسیر کرده‌اند درهم بشکند. من فکر می‌کنم توان آزمایی‌ای که در رویارویی با این نیازها در برابر ما مسیحیان قرار می‌گیرد این است که هنگامی که با این نیازها روبرو می‌شویم با فروتنی و درعین حال اطمینان خاطر آن جنبه از شخصیت عیسی مسیح را که پاسخگوی این نیازهاست بشکلی شایسته به اشخاص بنمایانیم. هنگامی که نیازی مشخص وجود دارد تنهایی، ترس و واماندگی از جمله احساسات غالبی هستند که معمولاً در چنین شرایطی دیده می‌شوند. هیچ دلیلی وجود ندارد که در چنین شرایطی در مورد رفع نیاز فرد احساس شرمساری کنیم یا بترسیم.

یکی از آسان ترین طرق آغاز گفتگویی با معنی با دوستانمان به تماشا نشستن اخبار تلویزیون است. اخبار روزمره چنان مملو از درد و رنج و شرارت انسانیست که شروع گفتگویی براساس آنچه که می‌بینیم و می‌شنویم بسیار آسان است. «چرا انسانها چنینند؟» یا «چه نقص مهمی در طبیعت انسانی وجود دارد که باعث می‌شود این چنین از یکدیگر وحشت داشته باشیم؟» طرح چنین سؤالاتی بسیار طبیعیست و توسط آنها بسرعت می‌توان به قلب مشکلات انسانی نزدیک شد.از این نقطه تا رسیدن به عیسی تنها یک قدم کوتاه باقیست.

گاهی بازی با کلمات باعث می‌شود تا گفتگویی مفید آغاز شود. نمونه کلاسیک آن در عهدجدید مورد زندانبان فیلپی است که پس از زلزله که وضعیت زندان درهم می‌ریزد، نگران و وحشت زده است که صبحگاهان جواب رؤسا و فرماندهانش را چه خواهد داد. در اعمال رسولان در مورد واکنش او چنین می‌خوانیم: «مرا چه باید کرد تا نجات یابم؟» (اعمال ۳۲:۱۶). در اینجا اساساً او در مورد سرنوشت ابدی‌اش سؤال نمی‌کند بلکه فکر و ذکر وی این است که چه باید بکند تا از وضعیت ناگواری که در آن قرار دارد رهایی یابد. پولس بلافاصله به این سؤال وی پاسخ مناسبی می‌دهد: «من به تو می‌گویم چه باید بکنی تا از این وضعیت ناگوار نجات یابی، کلید حل مشکل تو عیسی است.» اگر با دقت به فریادها و اظهار نظرهای بی‌غل و غش اطرافیانمان گوش کنیم و گاه حس شوخ طبعی‌امان گل بکند، می‌توانیم بشکلی باب گفتگو را در مورد انجیل بگشاییم.

یکی از تجارب من در این زمینه مورد شخصی بود که هنگامی که در ایستگاه اتوبوس منتظر اتوبوس بودم به ایستگاه آمد و در کنار من ایستاد. آن روز خودروی وی خراب شده بود و وی می‌خواست با اتوبوس به منزل برود. با آمدن وی سر صحبت بین ما باز شد و شروع به گفتگو کردیم. هر دو در مورد روز پر مشغله‌ای که پشت سر گذاشته بودیم سخن می‌گفتیم که او ناگهان گفت: «احساس می‌کنم شخصی لعنت شده‌ام.» من نیز در پاسخ گفتم: «بله دقیقاً وضعیت شما همینطور است که می‌گویید.» و بلافاصله گفتم معمولاً من هیچگاه با اشخاص در چنین مواردی چنین برخورد نمی‌کنم! اما این صحیح‌ترین برخورد با این فرد که خود را پیرو فلسفه اگزیستانسیالیسم می‌دانست در حالت از خود بیگانگی‌اش بود. سپس یوحنا ۱۸:۳ را برای او نقل کردم: «آنکه به او ایمان آرد بر اوحکم نشود اما هر که ایمان نیاورد الان بر او حکم شده است به جهت آنکه به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده.» مکالمه جدی ما در مورد مسیح از اینجا آغاز شد. من برای او توضیح دادم که خدا ما را برای گناهان و قصوراتمان تحت محکومیت و لعنت قرار نمی‌دهد اما اگر چاره‌ای را که خدا برای رهایی ما اندیشیده است نپذیریم خودمان خودمان را محکوم می‌کنیم و او دقیقاً در زندگی‌اش در این شرایط قرار داشت. وی همان روز با شادی و شکرگزاری بسوی مسیح آمد و با تمام قلب زندگی مسیحی جدیدی را آغاز نمود.

یکی از بهترین طرق تسهیل گفتگوی جدی با اشخاص این است که به آنان بگویید عیسی چه کاری برای شما انجام داده است. بطور خلاصه به دوستانتان بگویید که چه اتفاقی برایتان افتاده است. در این روزها بکارگرفتن چنین روشی امری بسیار رایج و قابل احترام است و به دلایل بسیار بر روی انجام آن تأکید می‌شود. به هرحال هنگامی که به اشخاص می‌گوییم «تجربه شخصی من این بوده است.» چنین گفته‌ای تأثیر نیرومندی بر اشخاص برجای می‌گذارد. هیچکس نمی‌تواند آنچه را که خودتان تجربه کرده‌اید رد کند بنابراین سخنانتان منجر به جر و بحث نمی‌شود یا اشخاص سخنتان را رد نمی‌کنند. شناختن چیزی بخودی خود امری هیجان‌انگیز است و برای هر کس توان آزمایی محسوب می‌شود. گفتن «تجربه شخصی من این بوده است.» خود نوعی مشارکت با دیگران است و نه موعظه کردن برای اشخاص. اگر مسیحیان بیشتری این آمادگی را داشتند که با شهادت فروتنانه و پر از اطمینان، آنچه را که خود تجربه کرده بودند با دیگران در میان بگذارند، این امر تأثیر بزرگی بر رشد و پیشرفت مسیحیت برجای می‌گذاشت. این امر پیوسته در آسیا و آفریقا انجام می‌شود و یکی از دلایل اینکه مسیحیت در این دو قاره به سرعت گسترش می‌یابد همین امر است. شما یک متخصص و عالم نیستید که به دیگران بگویید چه باید بکنند بلکه دوستی برای دیگران هستید که به آنان می‌گویید تجربه

شخصی‌اتان چه بوده است و از آنان دعوت می‌کنید که خودشان آنچه را که می‌گویید تجربه کنند. چنین برخوردی برای دیگران بسیار جذاب است.

با وجود این روایت شخصی شما بخودی خود کافی نیست و صرفاً تأکید بر این امر ممکن است خودپسندانه بنظر رسد. اگر صرفاً با اشخاص چنین برخورد کنید ممکن است کسی به شما چنین بگوید: «تجربه شخصی تو چنین بوده؟ خوب چقدر این تجربه برای تو مفید بوده.» بنابراین درعین حال که تجربه خودرا برای دیگران روایت می‌کنید، باید در مورد روایت عیسی نیز مطالبی را بگویید، و موضوع خارق‌العاده این است که این روایت واقعیت تاریخی دارد. مبنای تاریخ ما براساس این واقعه است و این واقعه همچون صخره‌ای مستحکم است. آنچه که خدا برای دوستان شما و نیز برای شما انجام داده است این است که به جهان آمده است، برای شما جانش را فداکرده و از مردگان قیام کرده است. بنابراین سخن شما مبنی بر اینکه «تجربه شخصی من این بوده است» می‌تواند تجربه شخصی دوستانتان هم باشد. بنابراین در پرتو روایت شخص شما و روایت تاریخی عیسی، شما از دوستانتان دعوت می‌کنید تا در این مورد عکس‌العمل نشان دهند. در فصل بعدی در مورد این موضوع بیشتر بحث خواهیم نمود.

اما به نظر من آسانترین طریق برای شروع گفتگو با اشخاص که احتمالاً منجر به ادامه گفتگو در طریقی مفید می‌شود این است که وجود شما مملو از حضور خداوند باشد بگونه‌ای که هرکاری هم بکنید باز هم نتوانید از فوران این حضور به خارج از وجودتان جلوگیری کنید. همانگونه که اشخاصی که عاشقند نمی‌توانند کاملاً خود را کنترل کنند واحساسات آنان از کلمات، نگاهها و حالات بدنی‌اشان آشکار می‌شود به همین شکل کسی که مسیح حقیقتاً در او ساکن است خوشی از وجودش ساطع می‌شود و انسانها با دیدن این امر می‌خواهند علت آن را بدانند. برای مثال در شهر تسالونیکی وجود همزمان شادی و اطمینان باعث رشد سریع انجیل گشت (اول تسالونیکیان۱:۶). خوشی پولس و سیلاس در عیسی باعث گشت تا آنان در حالی که در زندان فیلپی در بند بودند و پشتشان از ضربات تازیانه زخمی بود و پایهایشان در کنده قرار داشت، برای خدا سرودهای پرستشی بخوانند (اعمال ۱۶: ۲۴–۳۶). این حالت آنان باعث شد تا درلحظه‌ای که فرصت مناسب بوجود آمد، با زندانبان در مورد عیسی شروع به گفتن کردند. هنگامی که دیگران می‌بینند که ما گنجی یافته‌ایم و از سخن گفتن در مورد آن خجالت نمی‌کشیم، از ما سؤالات بسیاری می‌کنند و ما درمی‌یابیم بدون آنکه بدانیم در کجا هستیم با شور و اشتیاق درحال گفتگو درباره خداوند هستیم.

گفتگوی معمولی ما با اشخاص بهترین طریق بشارت است. این طریق بسیار طبیعی بوده و در هر مکانی می‌تواند انجام شود. هر مسیحی قادر به انجام آن است و بهترین طریق برای هدایت اشخاص بطرف مسیح است. بیایید از امکانات و مزایای آن استفاده کنیم.

فصل چهارم

آگاهی از خبر خوش

اگر ما دقیقاً ندانیم چه مطلبی را می‌خواهیم به دیگران منتقل سازیم، جلب کردن توجه یک دوست چندان فایده‌ای ندارد. قلب و نکته محوری خبر خوش مسیحی چیست؟ به این سؤال پاسخی طولانی و مبسوط می‌توان داد و درازای این پاسخ ممکن است ما را بترساند و دستخوش این احساس سازد که برای شروع هیچ نقطه آغازی وجود ندارد و پرداختن به این موضوع بسیار مشکل است. اما باید گفت که انجیل به دریایی می‌ماند که یک کودک نیز می‌تواند درقسمت کم عمق آن بازی کند و دست و پا بزند و درعین حال عمق قسمتهای عمیق آن از قامت یک زرافه نیز بیشتر است. بنابراین باید قوت قلب بیابیم و به هفت موضوعی که در سطور ذیل به آنها پرداخته‌ایم توجه کنیم. توجه به این موضوعات ما را به قلب پیام مسیحیت نزدیک می‌سازد و نقطه شروعی در اختیار ما می‌گذارد تا گفتگو با دوستانمان را از آنجا آغاز کنیم. این موضوع را نیز مد نظر داشته باشید که پرداختن به هر یک از این موضوعات ممکن است بحثهای بسیاری را با دیگران موجب شود زیرا در تضاد با باورهایی قرار می‌گیرد که در جامعه غالبند.

۱ - خدا

اخیراً اسقف منطقه چیچستر انگلستان کشیشی را که به خدا اعتقاد نداشت از خدمت کلیسایی اخراج کرد. اگر چه شاید بیکار کردن یک شخص کار چندان صحیحی نباشد اما فکر می‌کنم عمل اسقف کاملاً صحیح بوده است. مسیحیان به وجود خدا اعتقاد دارند یعنی به وجود قدرتی چنان عظیم که تمامی جهان و کائنات را بوجود آورده است و در عین حال این قدرت چنان به ما نزدیک است که در جزئی‌ترین امور جهان ما نیز خود را مکشوف کرده است. ما به خدای کائنات و به خدای آفریننده اتم ایمان داریم. علاوه بر این اعتقاد داریم که خدا دارای شخصیت است. انسان نیز از آفریده‌های اوست و ما اعتقاد داریم که او انسان را به صورت خود آفریده

است. به همین دلیل ما نیز دارای شخصیت هستیم. بنابراین اگر چه خدا ماورای هر مفهومی از شخصیت است که بتوانیم به تصور آوریم اما به هر حال واجد شخصیتی است. این خدا به راست و ناراست و درست و نادرست توجه دارد و در درون ما وجدانی به ودیعت نهاده است تا در جستجوی امور اخلاقی باشیم. اما موضوع مهمتر اینکه خدا ما را آفریده است تا او را بشناسیم و از وجود او برخوردار شویم زیرا او نه تنها قدرت و عقل مطلق است بلکه محبت نیز می‌باشد. وی ما را نیافریده تا در جهالتمان واگذارد بلکه برآن شده است تا خود را بر ما مکشوف سازد. وی این کار را توسط جهان مخلوق انجام داده است. وی این کار را توسط تاریخ و خصوصاً تاریخ قومی مشخص که قوم یهود نام دارند انجام داده است. وی همچنین این کار را توسط انبیاء که بخش اعظم سخنان و نوشته‌هایشان در کتاب‌مقدس محفوظ است، انجام داده است. و بالاخره وی این کار را به عالی‌ترین و کاملترین شکل توسط عیسی انجام داده است که در وی خود را تا آنجا که می‌توانستیم او را درک کنیم، برما آشکار ساخته است. وی علت پدید آورنده جهان است. وی هدف و تقدیر آن است. وی خود همانا اصل یکپارچگی و وحدتیست که دراین جهان وجود دارد. خدای ما بس عظیم است و او سزاوار پرستش است.

ممکن است شما انتظار نداشته باشید که دوستتان بدون بحث این موضوع را بپذیرد اما ممکن است وی از پیش به این امر باور داشته باشد که در این حالت شما بدون مباحثه کردن به موضوعات دیگر می‌پردازید. اما ممکن است او در مورد خدا تصورات دیگری داشته باشد مثلاً بیندیشد که خدا زمینه کل وجود است که فاقد شخصیت است یا کل طبیعت را خدا بداند و یا نظراتی مشابه اینها. در این روزها نظرات عجیب و غریبی در مورد خدا وجود دارند. بنابراین آیا دلایل محکمی وجود دارند که نشان دهند چرا ما مسیحیان باورهایمان چنین است؟ بله چنین دلایلی وجود دارد و ما می‌توانیم به واقعیتهایی تکیه کنیم که بشکلی بسیار اجمالی اکنون به آنها می‌پردازیم:

واقعیت وجود جهان:

چگونه می‌توان وجود حیات را بر این کره خاکی توجیه کرد؟ اگر وجود حیات صرفاً براثر تصادف باشد پس چگونه نظام علت و معلولی در همه جای جهان عمل می‌کند؟ قوانین طبیعت از کجا آمده‌اند؟

واقعیت نظم حاکم بر جهان. شواهد بسیاری دال بر وجود طرح و نقشه‌ای حکیمانه در جهانمان وجود دارد. وجود این امر حتی در طبیعت بسیار بارزتر از وجود آن در مصنوعاتیست که انسان هوشمند آنها را بوجود آورده است. چرا چنین است؟ زیرا : «آسمان جلال خدا رابیان می‌کند و فلک از عمل دستهایش خبر می‌دهد» (مزمور ۱:۱۹).

واقعیت وجود شخصیت:

یک شخص زنده با یک جسد یا یک آدم ماشینی بسیار متفاوت است. آیا پدیده پیچیده شخصیت می‌تواند از ماده‌ای که شخصیت ندارد حاصل شود؟ آیا پدیده‌ای عالی‌تر و متعال‌تر (یعنی شخصیت انسانی) می‌تواند از پدیده‌ای پست‌تر و ساده‌تر (یعنی ماده فاقد شعور که آفریننده‌ای ندارد) بوجود آید؟ آیا امکان چنین امری معقول است؟

واقعیت ارزش ها:

همه ما به ارزشهایی باور داریم و به ارزشهایی چون زیبایی، حقیقت، نیکویی، خلاقیت، محبت معتقدیم. آیا ممکن است این ارزشها نتیجه زمان، تصادف و ماده فاقد شعور باشند؟ اگر شما به وجود یک آفریننده باور نداشته باشید، تنها امکان انتخاب این نگرش برای شما باقی می‌ماند.

واقعیت وجدان:

هرچقدر هم ما بر علیه واقعیت وجود وجدان بحث کنیم یا سعی کنیم ندای آن را خاموش سازیم، اما واقعیت این است که هر یک از ما صاحب وجدان هستیم. وجدان راهنمایی خطاناپذیر نیست بلکه اشاره به معیارهایی دارد که باید آنها را حفظ کنیم. وجود وجدان را نمی‌توان صرفاً بر اساس نظریه شرطی سازی اجتماعی توجیه نمود زیرا اغلب به ماورای آنچه که هست و به آنچه که باید باشد اشاره می‌کند. این قانون درونی بوضوح بیانگر این است که آفریننده‌ای وجود دارد که این قانون اخلاقی را در درون انسان نهاده است. هیچ توضیح دیگری نمی‌تواند قانع کننده باشد.

واقعیت وجود مذهب:

انسان موجودی مذهبیست. وی باید خدا را بپرستد یا بتی برای خویشتن بوجود آورد. هنگامی که تاریخ جوامع بشری را بررسی می‌کنیم بدون استثناء این امر را در همه جوامع می‌بینیم. آیا غریزه مذهبی که در تمام جهان دیده می‌شود، تنها غریزه در میان غرایز انسانهاست که برای ارضای آن هیچ عامل خارجی وجود ندارد درحالی که برای ارضای همه غرایز عاملی واقعی وجود دارد؟ اگر چنین است چگونه می‌توانیم جهان شمول بودن و گسترش و نیز قدرت آن را توجیه کنیم؟ خوابیدن غریزه ما را به استراحت کردن ارضاء می‌کند. غذا غریزه گرسنگی ما، رابطه جنسی غریزه جنسی ما را ارضا می‌کند. چه چیزی غریزه ما را به خدا ارضاء می‌کند؟ آیا این

سخن آگوستین صحیح نیست: «تو ما را برای خودت آفریده‌ای و قلبهای مار تا در تو قرار نگیرد آرامی نخواهد یافت.»

واقعیت عیسی:

در مورد این موضوع کمی جلوتر بیشتر سخن خواهیم گفت. در اینجا فقط این موضوع رامی‌گوییم که آفریننده‌ای هوشمند، دارای شخصیت که منبع ارزشها و اخلاقیات است، می‌خواهد تا با ما رابطه و مشارکت داشته باشد و ما او را بپرستیم. اما تا زمانی که خودش خویشتن را مکشوف نسازد برای ما ناشناخته باقی می‌ماند. و این اتفاقیست که در عیسی رخ می‌دهد و وجود عیسی قویترین دلایل برای اثبات واقعیت وجود خداست.

۲ - آفرینش

امروزه با پدید آمدن جنبش سبزها و توجه فزاینده به حفاظت محیط زیست، این موضوع به موضوعی مهم تبدیل شده است. در این مورد مسیحیان بجاست که احساس شرمساری کنند زیرا مادر نجات جهان از آلودگیهای محیط زیست که در قرن بیستم بوجود آمده‌اند باید نقشی پیشقدمانه ایفا می‌کردیم و در خط مقدم مبارزه قرار می‌گرفتیم اما متأسفانه چنین نکردیم. انسانها دریاها را آلوده می‌کنند، جنگلها را نابود می‌سازند، باعث گسترش صحراها می‌شوند، هوا را آلوده می‌کنند، لایه اوزون را سوراخ می‌کنند و همه این کارها به اسم سرمایه داری و توسعه انجام می‌شود. اما در چنین شرایطی هیچ صدای اعتراضی از کلیسا برنمی‌خیزد. اما کلیسا در این مورد باید اعتراض کند زیرا دلایل ما برای مراقبت از کره زمین به مراتب بهتر از دلایل دیگران است.

ما ایمان داریم که دنیا محصول احتمال و تصادف نیست بلکه خدایی نیکو آن را آفریده و به ما سپرده تا از آن مراقبت کنیم. ما بر طبیعت حاکمیت داریم اما این حاکمیت تحت نظارت خداست. ما تسلط و حاکمیت خود را بر طبیعت نشان می‌دهیم اما برخودمان تسلط نداریم. بجای این که با توکل به خدا از جهان مراقبت کنیم به او ناسزا می‌گوییم و استدلال می‌کنیم که وجود ندارد. رفتار ما با دنیا بسیار زشت است اما هنگام صحبت در مورد آن کلمات زیبایی بکار می‌گیریم. یا به آن بعنوان موجودی الهی می‌نگریم (برای مثال دیدگاه جنبش عصرنوین و دیدگاههای وحدت وجودی) یا ارزشی برای آن قائل نمی‌شویم (مانند ماده‌گرایان). ما نباید آن را بپرستیم، همانگونه که نباید از آن سوءاستفاده کنیم. باید از این امر آگاه باشیم که دربرابر جهان خلقت و آنچه با آن انجام می‌دهیم مسئولیم. همچنین نباید امکانات و منابع آن را برای خود تبدیل به بت سازیم. این جهان متعلق به خداست و نه ما، و خدا ما را بر این جهان ناظر قرار داده است و ادعایی کمتر یا بیشتر از این نمی‌توانیم بکنیم.

چنین نگرشی در مورد جهان و طبیعت، نگرشی اصیل و والاست و در مباحث مربوط به محیط زیست می‌توانیم سرمان را بلند نگاه داریم. برای روشنفکران جوان این جنبه از جهان بینی مسیحی جذاب بنظر می‌رسد اما ما به عنوان مسیحیان باید فروتنی کافی داشته باشیم و اعتراف کنیم براساس اعتقاداتمان رفتار نکرده‌ایم.

دیدگاهی مسیحی از جهان و طبیعت بدین معناست که ما نباید در مورد آلودگی‌های محیط زیست دچار یأس و حرمان شویم. ما بخوبی از شرارت طبیعت انسانی آگاهیم و به اینکه انسان بتواند کره خاکی را نجات دهد امید چندانی نداریم. اما به خدا بعنوان خالق جهان، نگاه دارنده آن و احیاء کننده آن ایمان داریم. در واقع ما در انتظار آسمان و زمین جدیدی هستیم. البته تعریف دقیق آسمان و زمین جدید برای ما مشکل است اما می‌دانیم هر فاجعه و مصیبت زیست محیطی هم رخ بدهد منابع خاکی، گیاهی و انسانی و دریایی بگونه‌ای هستند که می‌توانند تجدید حیات بیابند. به خدایی که این منابع را در جهان پدید آورده می‌توان توکل نمود که اجازه نخواهد داد تا انسان درنهایت خود و جهان را نابود سازد.

۳ - انسان

در این مورد نیز مسیحیت دیدگاه خاص خودش را دارد. ما انسانها را نه میمونهایی بدون مو و نه فرشتگانی کوچک می‌دانیم. ما انسان را موجودی می‌دانیم که به صورت خدا آفریده شده و نیز آفریده شده تا در ارتباط با خدا در حیات الهی شریک باشد. هنگامی که خدا درابتدای خلقت و تاریخ به انسان و محیط او می‌نگرد اعلام می‌کند که همه چیز بسیار نیکوست. اما بلافاصله پس از روایت خلقت وقتی که تنها صفحه بعدی کتاب مقدستان را می‌خوانید متوجه می‌شوید که شرایط به همین ترتیب باقی نمی‌ماند. انسان از اراده آزادی که خدا به او داده است استفاده می‌کند تا به خدا پشت کند، قانون او را زیر پا بگذارد و امکان مشارکت با او را رد بکند. نتیجه این امر این شد که ما به آمیزه‌ای از نیکی و بدی تبدیل شدیم. پس از آن صورت الهی کاملاً در ما نابود نشد اما شدیداً آسیب دید بشکلی که شناخت مجدد آن بزحمت ممکن بود. خبر خوش این است که این صورت الهی می‌تواند مجدداً در ما احیاء شود و مسیح این امکان را برای ما فراهم کرده است.

هرچقدر تجارب زندگی‌ام بیشتر می‌شود اطمینان من به ارزیابی کتاب‌مقدس در مورد انسان بیشتر می‌شود. دیدگاه کتاب‌مقدس در مورد انسان در کنار دیدگاه انسان‌گرایی خوش بینانه قرار نمی‌گیرد و وانمود نمی‌کند که همه چیز روبراه است. پس از فجایع دو جنگ جهانی و وقایع روآندا و بوسنی دیگر نمی‌توان در مورد انسان چندان خوش بین بود و چنین خوش بینی‌ای تنها در برج عاج اطاقهای سمینار دانشگاهها؛مم میسر است. اما دیدگاه کتاب‌مقدس با تحلیل بسیار یأس آور انسان‌گرایان بد بین و خصوصاً اگزیستانسیالیستها از طبیعت انسانی بسیار متفاوت است که انسان را تکه کاغذی مچاله شده در یک خرابه می‌دانند.خیر ارزش انسان خیلی بیشتر

از این است. بنظر من دیدگاه مسیحیت در مورد انسان دیدگاهی بسیار واقع بینانه است که انسان را همچون معبدی می‌بیند اما معبدی که ویران شده است. مسیحیت به انسان همچون یک باغ می‌نگرد اما باغی که آن را به حال خود رها کرده‌اند و علفهای هرز آن را پوشانده‌اند. این معبد را می‌توان دوباره بازسازی کرد و به این باغ می‌توان مجدداً رسیدگی کرد اما این کار هنگامی ممکن است که از صاحب معبد یا باغ دعوت شود که این کار راانجام دهد.

بنابراین در کتاب‌مقدس دیدگاهی بسیار امیدبخش در مورد نژاد انسانی وجود دارد. این حقیقت دارد که ما انسانها سقوط کرده‌ایم. این سقوط بر تمام بخشهای وجود تأثیر گذاشته است یعنی سلیقه‌ها، وجدان، فکر و رابطه ما با خدا و دیگران از این سقوط تأثیر پذیرفته است. اما آدم آخر یعنی مسیح نتایج سقوط را معکوس کرد. در او صورت خدا در هر یک از ما می‌تواند احیاء شود. انسانیت آشغالی نیست که باید بدور ریخته شود و انسان موجودی نیست که نتواند نجات یابد.

هر انسانی می‌تواند عمیقاً دگرگون شود. مجموعه اشخاصی که دگرگون می‌شوند، با همدیگر جریان فرهنگی و اجتماعی‌ای را بوجود می‌آورند که در تقابل با فرهنگ مسلط بر جامعه قرار دارد و این اشخاص زندگی‌اشان به مکانی برای فرمانروایی خداوند عادلشان تبدیل می‌شود و زندگی‌اشان را وفادارانه وقف او می‌کنند. در مجموع این واقع‌گرایی حقیقی کتاب‌مقدس در مورد شرایط انسان است و می‌تواند بعنوان دیدگاهی جدی و معقول ارائه شود.

٤ – عیسی

عیسی نقطه محوری مکاشفه خدا از خودش است، همانگونه که وی نقطه محوری نقشه نجات انسان از سوی خداست. بنابراین بسیار مهم است بخوبی بدانیم کیست. آنگاه به آنچه که او انجام داده است نگاهی خواهیم انداخت.

این عیسی کیست؟

او همانند ما یک انسان بود. وی مانند ما گرسنه می‌شد، خسته می‌شد و خوشی و وجد می‌نمود. وی همانند ما رنج کشید و خون از بدنش جاری شد. همانگونه که ما باید بمیریم، او نیز مرد. وی حقیقتاً جزو یکی از ما بود. اما این تمام ماجرا نیست. تمام نویسندگان عهدجدید و از زمان ظهور وی تاکنون میلیونها نفر متقاعد شده‌اند که وی صرفاً انسان نبود. بلکه خود خدا بود که آمده بود تا ما را رهایی بخشد.

آنقدر در مورد عیسی مطالب بی‌ربط و غیرواقعی در کتب مختلف و فیلمها وجود دارد که برای یقین حاصل نمودن در مورد وجود تاریخی عیسی بر اساس منابع غیر مسیحی باید به سراغ منابع تاریخی مؤثقی چون آثار تاسیت، یوسفوس، پلینی و سوئتونیوس برویم. شما می‌توانید به دوستانتان نسخه‌ای از کتاب من تحت عنوان «این عیسی کیست» یا نسخه‌ای از کتاب «عیسای واقعی» به قلم اف.اف. بروس برای مطالعه بدهید. در این دو کتاب منابع تاریخی غیر مسیحی که به عیسی اشاره دارند بشکل خلاصه بررسی شده و نقل قولهایی از آنها می‌شود. اینکه او واقعیت تاریخی داشته است و مصلوب شده است و پس از سه روز متوجه شده‌اند که قبر او خالیست واقعیات تاریخی‌ای هستند که شک و تردیدی در موردشان وجود ندارد. اما آیا او فقط انسان بود یا وجودی متعالتر؟ بحث و اختلاف نظر مخالفین مسیحیت عمدتاً در این مورد است.این موضوع را بیاد داشته باشید که یهودیان، یعنی قومی که عیسی درمیانشان می‌زیست در زمینه باور به یگانه‌پرستی متعصب‌ترین ملت محسوب می‌شدند. در جهان آن زمان، قوم یهود قومی بود که متقاعد ساختن آنان به اینکه عیسی صرفاً یک انسان نیست، امری بس مشکل بود و شاید متقاعد ساختن هیچ قومی در این مورد مشکلتر از متقاعد ساختن قوم یهود نبود. با وجود این یهودیان بسیاری، به علل مختلف در این مورد متقاعد شدند که این علل بشکل اجمالی عبارتند از:

شخصیت او

شخصیت او از بدو بدنیا آمدن وی تا عصر ما عمیقاً انسانها را تحت تأثیر قرار داده است و چه زنان و مردان، چه جوانان و کهنسالان و اشخاص بسیاری ازملل مختلف همه و همه مجذوب شخصیت او شده‌اند. ویژگیهای او، برخورد اعتدال آمیزش، خصوصیات مجذوب کننده‌اش و محبت او، خصوصاً نسبت به اشخاص طرد شده و منفور باعث شده تا اشخاص بسیاری قانع شوند که او صرفاً یک انسان نیست و متعالتر و والاتر از آن است. در ویژگیهای وراثتی یا محیط وی چه عاملی وجود داشت که بتواند وجود چنین شخصیتی را توجیه کند، شخصیتی که تمام ویژگیهای عالی انسانی را در خود داشت اما فاقد نقاط ضعف انسانی بود؟

تعالیم او

تعالیم او عالی‌ترین تعالیمی است که جهان تاکنون بخود دیده است و مشابه آن چه قبل از او و چه بعد از او دیده نشده است. اقتدار تعالیم او، عمق آنها، سادگی و وضوحشان و جنبه‌هایی از تعالیمش که آشکار کننده ضعفها و مشکلات اساسی بشریست، تعالیم وی را از دیگر تعالیم متمایز می‌کند. در بسیاری از موارد انسانها

فقط تعالیم او را می‌خوانند و قانع می‌شوند. برای مثال شما می‌توانید موعظه سرکوه را برای دوستانتان بخوانید و برخی قسمتهای آن خصوصاً انتهای آن را برایشان توضیح دهید.

رفتار او

وی عالی‌ترین معیارها را تعلیم می‌داد و آنها را بجا می‌آورد یعنی امری که در مورد بسیاری از معلمین بزرگ بشریت این امر را نمی‌بینیم. زندگی عیسی معجزه‌ای اخلاقی بود. وی ادعا می‌کرد که هیچ گناهی در زندگی‌اش وجود ندارد. تمام قسمتهای عهدجدید نشان می‌دهند که پیروان وی که از نزدیک او را می‌شناختند، این ادعای وی را تأیید می‌کردند. حتی دشمنان وی مانند یهودا، پیلاطس و فریسیان نتوانستند ادعایی مخالف این ادعای وی مطرح سازند.

معجزات او

ما مسیحیان در مورد معجزات عیسی نباید احساس دستپاچگی و سراسیمگی کنیم. تقریباً همه مکتوبات و نوشته‌هایی که در مورد عیسی وجود دارند و تاریخ نوشته شدنشان چند سال پس از مرگ اوست، در مورد معجزات او سخن می‌گویند. در مورد آنها در منابع یهودی نیز که نظری مخالف نسبت به او دارند، مطالبی نوشته شده. این معجزات هرگز به جهت اهداف خودخواهانه و نفسانی و نیز برای خودنمایی انجام نشدند بلکه علائمی بودند که نشان می‌دادند که او کیست. این معجزات الوهیت او را ثابت نمی‌کردند اما عمیقاً با آن همخوانی و مطابقت داشتند. اگر خدا حقیقتاً به جهان آمده باشد پس می‌توانید انتظار داشته باشید که وقایعی که در زندگی‌اش رخ داده باید کمی متفاوت با زندگی دیگران باشد! و مهمترین و پرمعناترین معجزات از معجزات او درابتدا و انتهای زندگی‌اش دیده می‌شود که این معجزات عبارتند از تجسم و رستاخیز او. این معجزات حقیقتاً عقل انسانی را متحیر می‌سازند و بیش از هر معجزه دیگری ادعاهای او را ثابت می‌کنند.

تحقق پیشگوییها در زندگی او

پیشگوییهای مختلف عهدعتیق در زندگی او تحقق یافتند. او پسر انسان، پسرخدا، پسرداود، غلام رنج کشیده، ملکیصدق، نبی و کاهن و پادشاه اعظم، شخصی بزرگتر از هیکل اورشلیم، شخصی بزرگتر از موسی، سلیمان و دیگران بود. او حتی بعنوان جانشین شریعت و تجسم Shekinah یعنی جلال الهی توصیف شده است. تحقق این همه پیشگویی تنها در یک شخص در تاریخ بی‌سابقه است. بسیاری از پیشگوییها در مورد تولد و مرگ او

تحقق یافتند. یعنی دو قلمرو زندگی که انسانها کنترلی بر آنها ندارند و در مقایسه با دیگر قلمروهای زندگی انسانی تحقق پیشگویی در مورد آنها مشکلتر است!

ادعاهای او

وی خدا را پدر خویش می‌خواند. یعنی مدعی داشتن رابطه پدر و فرزندی‌ای با خدا بود که کاملاً منحصر بفرد است. وی ادعا می‌کرد که گناهان انسانها را می‌آمرزد، سزاوار پرستش است، از مردگان برخواهد خواست، بر انسانها داوری خواهد کرد، طریقیست که توسط وی می‌توان به خدا رسید، توسط او می‌توان حقیقت خدا را شناخت و نیز ادعا می‌کرد که حیات خود خدا در او مجسم شده است. آیا یک انسان می‌تواند چنین ادعاهایی بکند؟ آیا این ادعاها هذیانهای شخصی دیوانه است؟ یا ما با فریب شیادی روبروییم؟ یا اینکه وقتی این ادعاها در کنار دیگر ویژگیهای او قرار می‌گیرند، آیا حقانیت و درستی آنها ثابت نمی‌شود؟

مرگ او

در مرگ او هیچ اثری از خودخواهی و خودنمایی دیده نمی‌شود. این مرگ بمنزله قربانی شدن برای دیگران بود. با این مرگ گناهان انسانها بر او قرار گرفت و بالاخره مرگی پیروزمندانه بود. مرگ او با این ویژگیها تاکنون اشخاص مختلف را بسوی او جذب نموده است و امروزه نیز باعث جذب انسانها بسوی او می‌شود.این واقعیت که چنین شخصی داوطلبانه بسوی چنین سرنوشتی گام برداشت و نیز تعبیری که وی از این مرگ نمود، انسانهای بسیاری را مجاب می‌کند و واقعه رستاخیز او از مردگان، در مورد مرگ مسیح آنان را بیشتر مطمئن می‌سازد.

رستاخیز او

ما باید توجه خاصی به رستاخیز مسیح بکنیم زیرا اهمیتی محوری در ادعاهای مسیحیت دارد. بدون وجود این رخداد دلیلی قاطع دال بر اینکه وی بیش از یک معلم بزرگ انسانی بود، نداریم. اگر رخداد رستاخیز واقعیت داشته باشد، این واقعه یکبار برای همیشه عیسی را به عنوان فرزند یگانه خدا آشکار و اعلان نمود (رومیان ۴:۱). هیچکس تاکنون از مردگان قیام نکرده و به قلمرو جدید حیات پایان ناپذیر قدم نگذاشته است . اما آیا او واقعاً از مردگان قیام کرد؟ در مورد رستاخیز مسیح پنج نکته دیگر نیز می‌توان ذکر نمود که در همان راستای شواهد قبلی قرار می‌گیرند و عبارتند از:

عیسی مرده بود

مرگ او در برابر همگان، گواهی یوزباشی در مورد مرگ او، جاری شدن خون و آب (یعنی جدا شدن لخته‌های خونی از خونابه که دلیل پزشکی محکمی دال بر مرگ مسیح است)، تحویل جسد مسیح از سوی پیلاطس به پیروانش پس از مصلوب شدن، همه و همه نشان می‌دهند که هیچ فریب و نقشه‌ای در کار نبوده است (برخی استدلال می‌کنند که عیسی واقعاً نمرده بود بلکه بیهوش شده بود) و نظریه فریب نمی‌تواند موارد فوق‌الذکر را توجیه کند. عیسی واقعاً مرده بود. رومیها در انجام وظیفه مخوف به صلیب کشیدن انسانها متخصص بودند و قربانیان آنها نمی‌توانستند از دستشان جان سالم بدر برند.

قبر او خالی بود

در مورد این موضوع همه توافق دارند. اما اینکه این خالی بودن به علت دخالت خدا بوده است یا انسان، اختلاف نظر وجود دارد. اگر این امر به علت دخالت انسانها باشد یا دوستان عیسی جسد او را دزدیده‌اند یا دشمنانش. اما دوستان او نمی‌توانستند این کار را بکنند چون از نظر روانی آمادگی انجام چنین کاری را نداشتند و به هرحال اگر هم آمادگی انجام چنین کاری را داشتند قادر نبودند سنگ بزرگ مدخل قبر را به کنار بزنند و بر نگهبانان غلبه کنند. اما اینکه دشمنان عیسی بدن او را برداشته باشند نامحتملتر است. مرگ عیسی آنان را بسیار شادمان ساخته بود و آنان قاعدتاً نباید با دزدیدن جسد او کاری کنند که شرایط را بگونه‌ای برایشان ناگوار سازد. اگر هم آنان چنین کاری کرده بودند، هنگامی که شاگردان با موعظه در مورد رستاخیز مسیح اوضاع اورشلیم را آشفته کردند، می‌توانستند جسد مسیح را به همگان نشان دهند و نادرستی ادعای شاگردان را ثابت کنند. با این اوصاف، در مقابل ادعای مسیحیت که خدا عیسی را از مردگان برخیزانید، ادعای دیگری که معقول باشد وجود ندارد. با پذیرش این ادعای مسیحیت، قبر خالی، نحوه قرار گرفتن کفن مسیح در قبر، فرار نگهبانان و پدید آمدن ایمان به رستاخیز معنا می‌یابند.

تولد کلیسا

در ابتدا تنها عاملی که باعث تمایز پیروان عیسی از یهودیان راست دین می‌شد اعتقادات آنان در مورد عیسی و باور به رستاخیز او از مردگان بود. سه آیین اصلی‌ای که مسیحیان آنها را بجا می‌آوردند یعنی آیین تعمید، عشای ربانی و گردهم آمدن در روزهای یکشنبه به جهت پرستش، بدون اتفاق افتادن رستاخیز غیر قابل فهم هستند. جنبش جهانی‌ای که ما آن را به اسم مسیحیت می‌شناسیم، توسط رستاخیز شکل یک جنبش جهانی را بخود گرفت.

ظاهر شدن عیسی پس از مرگ

عیسی پس از مرگ و رستاخیز خود در طول یک دوره زمانی که شش هفته بطول کشید، به اشخاص متفاوتی ظاهر شد. وی به یازده نفر شاگردانش، به پطرس، توما و یعقوب، به مریم مجدلیه، به مریم مادر خود و به پانصد نفر و نیز دیگران ظاهر شد. با طرح این نظریه که این اشخاص دچار توهم روانی بوده‌اند به هیچ عنوان نمی‌توان رخداد ظاهر شدن مسیح را توجیه نمود چون چنین جمع متنوعی از اشخاص نمی‌توانند یکجا دچار توهم شده باشند. رخداد ظاهر شدن مسیح پس از رستاخیزش در تاریخ جهان نظیر و سابقه ندارد. این ظاهر شدنها رخدادهایی منحصر بفرد بودند، همانگونه که عیسی خودش شخص منحصر بفردی بود.

تغییر زندگی اشخاص

اشخاصی که عیسی را پس از رستاخیزش ملاقات کردند، زندگی‌اشان دگرگون شد. پطرس دمدمی مزاج شخصیتی چون صخره پیدا کرد. پولس که به آزار و کشتار مسیحیان می‌پرداخت به رسول پر اطمینان مسیح تبدیل شد. یعقوب برادر شکاک مسیح رهبر کلیسای اورشلیم شد. گروهی از اشخاص امی که در هنگام دستگیر شدن مسیح او را ترک کردند، تبدیل به کلیسای پویایی شدند که شرح اعمالشان را در کتاب اعمال رسولان می‌خوانیم. نه زندان و نه محکومیت مرگ، نتوانست آنان را از اعلان این خبر خوش به همگان باز بدارد که عیسی زنده است و می‌توان او را ملاقات کرد. از آن زمان به بعد زندگی انسانها شروع به دگرگون شدن نمود و تا امروز نیز زندگی بسیاری دگرگون می‌شود. آنچه که مسیحیت را باوری پرشکوه و پرجلال می‌سازد آن است که مسیح گناهکاران را نجات می‌دهد با قوت رستاخیز خود که در انسانها عمل می‌کند، آنها را تبدیل به مقدسین می‌سازد. این تجربه تبدیل و دگرگون شدن انسانها تجربه‌ای واقعیست. نظریاتی که رستاخیز مسیح را یک اسطوره می‌دانند نمی‌توانند این دگرگونیهای عمیق و واقعی را توجیه کند.

همه دلایل و براهین فوق در مورد مسیح در یک راستا قرار دارند و مجموعه آنها تأثیری مجاب کننده بر انسان برجای می‌گذارد. این باور که عیسی از مردگان قیام کرده و زنده است، تنها نظریه‌ای نیست که در کتابها و محافل الهیاتی باید آن را بررسی کرد، بلکه در طی قرون و اعصار متمادی این باور در سرتاسر جهان در میان انسانها پخش و گسترش یافته است. امروزه یک سوم جمعیت جهان خود را مسیحی می‌خوانند. و این آخرین دلیل و ملاکیست که نشان می‌دهد عیسی کیست.

۵ - رهایی

ما اکنون در موقعیتی قرار داریم که درک کنیم عیسی چه چیزی به ما عطا می‌کند. این موضوع اهمیت زیادی دارد که شما بتوانید جوهره این موضوع را به دوستتان انتقال دهید. اما ابتدا شما باید به او نشان دهید که عیسی واقعاً کیست درغیر این صورت وی هرگز شکوه و جلال آنچه را که عیسی به او عطا می‌کند درک نخواهد کرد.

همانطور که گفتیم خدای قادر مطلق به این جهان آمد تا اشخاص مشابه ما را بیابد. این خدای قادر مطلق بود که برای ما بر آن صلیب هولناک مصلوب شد. این خدای قادر مطلق بود که نه تنها قبر نتوانست او را در خود نگاه دارد بلکه او در تازگی حیات قیام نمود. کیست که ما درباره او سخن می‌گوییم؟در واقع ما نه درباره یک استاد بزرگ، نه درباره یک مرشد روحانی بلکه درباره خدا سخن می‌گوییم .

چرا او به جهان آمد

او به جهان آمد تا به ما نشان دهد خدا واقعاً چگونه است و چون ما هرگز نمی‌توانستیم خدای بیکران و نامتناهی را درک کنیم، وی خویشتن را فروتن ساخت و همانند یکی از ما انسانها شد تا درحالی که در قالب یک انسان بود به ما نشان دهد که خدا چگونه است. وی ادعا نمود: «هرکس مرا دید پدر را دیده است» (یوحنا ۹:۱۴). خدا در حیات و صورت انسانی او خود را ظاهر ساخت. بنابراین ما دیگر نمی‌توانیم ادعا کنیم که خدا را نمی‌شناسیم. هرآنچه را که انسان در مورد خدا می‌تواند بداند ما اکنون می‌دانیم زیرا وی در زندگی و مرگ عیسی آنها را برما آشکار ساخته است. شفقت خدا، توجه او به انسانها، امانت و وفاداری او، پاکی او، و قربانی شدن وی برای ما، همه این ویژگیها در عیسای ناصری جامه عمل پوشیدند و در شخصیت او وجود داشتند.

اما وی برای ما کار بزرگتری انجام داد. وی مرد تا مسئولیت بدیهایی را که ما در کل زندگی‌امان مرتکب می‌شویم برعهده گیرد. کاملاً واضح است که خدایی مقدس نمی‌تواند بدی و شرارت انسانی را نادیده بگیرد. و ما نیز نمی‌توانیم از این شرارت انسانی بگریزیم و از آن مبرا باشیم و همه ما به شکلی گرفتار آن هستیم. حتی انسانهای دیگر نیز که مسیحی نیستند به اشکال مختلف این موضوع را تصدیق می‌کنند. از دیواستیوارت که آهنگسازی مشهور است این سؤال می‌شود که :«هنگامی که به آینه می‌نگری، از آنچه که در آن می‌بینی خوشت می‌آید؟» پاسخ او مختصر و مفید است: «خیر». کارل لاگرفلو که یکی از مشهورترین و نوآورترین طراحان لباس در دنیاست، درحالی که به نمایش لباس از سوی مانکنها بر روی صحنه می‌نگرد می‌گوید: «از همه اینها متنفرم. احساس می‌کنم وجود کثیفی هستم. احساس می‌کنم یک تکه آشغال هستم.» کورت کوباین، خواننده معروف و از بتهای نسل جوان، در سال ۱۹۹۴ خودکشی کرد زیرا دیگر نمی‌توانست با وجود خودش زندگی کند. قبل از خودکشی در مورد خو چنین گفته بود: «من یک لکه ننگ هستم. من موجود خیلی زشتی هستم...از خودم

متنفرم و می‌خواهم بمیرم.» بله در زندگی هر یک از ما لکه‌ای وجود دارد، لکه‌ای سیاه. ما در مقایسه با زیبایی وصف نشدنی خدا زشت هستیم و خدا نمی‌تواند وانمود کند که چنین نیست. بنابراین خدا کاری را انجام داد که غیرقابل تصور است. وی شرارتی را که در ما بود برخویشتن گرفت. وی مرگ اجتناب ناپذیری را که گناهان ما سزاوار آن بودند متحمل شد. وی در جای ما قرار گرفت تا ما بشکلی عادلانه بخشیده شویم و مجدداً بتوانیم به حضور خدا وارد شویم. آه چه آزادی‌ای! چه سخاوت باور نکردنی‌ای! چه خبر خارق‌العاده‌ای! خدای قادر مطلق دیگر برضد ما نیست و هیچ ادعایی علیه ما ندارد. نامه اعمال بد و نادرست ما بر صلیب مسیح میخکوب شد و او با شادی تقصیر آنها را بر خود گرفت. اگر این اتفاق خبر خوش نیست پس نمی‌دانم چه نام دیگری می‌توان بر آن نهاد. من شاهد این بوده‌ام که این خبرخوش زندگی اشخاصی را که امید خود را از دست داده بودند دگرگون ساخته است. من شاهد این امر در پنج قاره جهان و نیز در زندانها بوده‌ام.

وی به جهان آمد، جان سپرد و از مردگان قیام کرد. باید به این سه موضوع حیاتی توجه نمود. از آنجایی که عیسی حقیقتاً از مردگان قیام کرده است پس او زنده است و ما می‌توانیم او را ملاقات کنیم. در واقع یک مسیحی کسیست که با عیسای زنده رابطه ایجاد کرده است. مسیحیت واقعی بیشتر از آنکه یک مذهب باشد به معنای رابطه با عیسی است. آری، چون او زنده است من می‌توانم او را ملاقات کنم. چون او زنده است پس همواره می‌تواند همراه من باشد. چون او زنده است پس قدرتی که او را از قبر برخیزانید می‌تواند مرا از کشش قهقرایی گرایشات بد و شرارت آمیز و عادات بد پیروزکرده و از آنها برهاند. در این سرود روحانی که برای کودکان نوشته شده، حقایق بسیاری وجود دارد و خلاصه الهیات صحیح مسیحیست:

عیسی جان سپرد تا رهاند مرا از گناه
عیسی زندگی می‌کند تا باشم آنقدر قوی
که در جنگ باشد ظفر از آن من.

این عیسای ما است و این کاریست که او برای ما انجام داده است. هللویاه!

۶ - جمع ایمانداران

یکی از مشکلات جهان غرب روحیه فرد گراییست. شما با هر کس که در ایالات متحده یا کانادا سخن بگویید به شما می‌گوید که فردگرایی خشن بر جامعه غرب مسلط شده است. فردگرایی این باور نادرست را در

ذهن انسانها بوجود می‌آورد که ما بدون کمک دیگران می‌توانیم زندگی کاملی داشته باشیم. انجیل این مفهوم را کاملاً رد می‌کند. ممکن است انسانها هر یک به تنهایی تک تک به سوی عیسی بیایند (اگرچه گاهی هم شاهد این بوده‌ایم که گروههای بزرگ انسانی یکباره به سوی مسیح آمده‌اند). اما اگر هم اشخاصی تک تک به سوی مسیح آمده باشند اما هرگز در همین حالت باقی نمی‌مانند. خدا در وهله اول در پی آن نیست که اشخاصی منفرد را نجات دهد بلکه در پی آن است تا جامعه‌ای نوین را پدید آورد. وی می‌خواهد تا اجتماعی از پیروان عیسی، جامعه‌ای مبتنی بر رستاخیز و فرهنگی که در تقابل با فرهنگ حاکم است پدید آورد. وی تنها از ما نمی‌خواهد تا با دیگر انسانها درباره مصالحه با خدا، توکل به او و محبت سخن بگوییم بلکه می‌خواهد تا این مفاهیم را زندگی کنیم. به این معنا کلیسا خود بخشی از خبرخوش است. زیرا مسیحیت بشکل اجتناب ناپذیری متضمن زندگی جمعی است. کلیسا امری انتخابی نیست که اشخاصی که به مسیح ایمان می‌آورند، اگر دلشان بخواهد می‌توانند شرکت در حیات آن را برگزینند، بلکه بخشی جدایی ناپذیر از ملکوت خداست.

البته کلیسا خود ملکوت خدا نیست (خدا نکندچنین باشد)! اما بخشی از ملکوت خداست که از اشخاصی تشکیل شده که از اینکه او را پادشاه خود اعلان کنند شادمانند. این اشخاص سعی می‌کنند تا به خدا خدمت کنند و او را خشنود سازند و از انسانها دعوت می‌کنند تا سلاحهای خود را پایین بگذارند و با پذیرش دعوت خدا به آشتی، حاکمیت او را با شادی بپذیرند. چنین درکی از کلیسا سه ویژگی مهم آن را به ما نشان می‌دهد. نخستین ویژگی آن این است که از جمع انسانها تشکیل شده و شامل اشخاص متعددی از همه زمینه‌ها و نژادهاست که عیسی را پادشاه می‌دانند. دومین ویژگی آن این است که مقدس است یعنی نوع حیاتی که در آن دیده می‌شود متفاوت از حیاتیست که در جهانی که هنوز برعلیه خدا در عصیان است، دیده می‌شود. و سومین ویژگی آن این است که مأموریتی‌برعهده اوست که باید آن را انجام بدهد.

همه مسیحیان عضو این جامعه الهی هستند. این ما نیستیم که چنین مقرر داشته‌ایم. مسیحیتی که کار خود را از فرد آغاز نکند نمی‌تواند به بقایش ادامه دهد امادر عین حال مسیحیتی نیز که کار خود را به فرد خاتمه دهد نمی‌تواند به بقایش ادامه دهد. به همین دلیل هنگامی که عیسی بر زمین زندگی می‌کرد جامعه‌ای از شاگردان را پدید آورد. به همین دلیل وی آیینی را که نشانه پیوستن است مقرر نمود یعنی آیین تعمید را که به روشنی بیانگر ملحق شدن فرد به یک اجتماع است. به همین دلیل وی از خود نه یک کتاب مجموعه احکام بلکه یک آیین شام را به یادگار گذاشت که جوهره آن مشارکت اشخاص با یکدیگر و متعلق بودن به یک جمع است.

درک صحیح از جایگاه کلیسا در نقشه خدا اهمیت بسیاری دارد. در غیر این صورت نادیده گرفتن کلیسا بسیار آسان است. در کلیسا گناه وجود دارد چون پر از گناهکارانی چون من و شماست. اما خدا کلیسا را ترک

نکرده است. وی همانند عروس خود از آن مراقبت و نگهداری می‌کند. وی می‌خواهد تا توسط کلیسا به ریاستها و قدرتها نشان دهد تا او با جمعی از انسانها که هر چند ضعیف و گناهکارند اما زندگی خود را تسلیم او کرده‌اند، چه کارها که نمی‌تواند بکند (افسسیان۳:۱۰). بنابراین این موضوع باید برایمان روشن باشد که هنگامی که دوستی را با عیسی آشنا می‌سازیم، این دوستمان را با جامعه عیسی نیز آشنا می‌سازیم. مسیحی بودن بدون کلیسا همانقدر احمقانه است که شخص بخواهد بدون اینکه در خانواده‌ای باشد، فرزند باشد. خدا ما را درحالی که ناپاک بودیم و در انزوا بسر می‌بردیم برگرفت و ما را تطهیر نمود و در خانواده خود قرار داد. این امر یکی از جنبه‌های خبرخوش است که ما هرگز نباید گفتن آن را فراموش کنیم.

۷ - آخرت

در قرن گذشته، مسیحیان بیش از حد بر روی سرنوشت نهایی انسان تأکید می‌کردند. بهشت و دوزخ در تعالیم مسیحی بخش بسیار بزرگی را به خود اختصاص می‌داد. اما شکی نیست که وضعیت در جهت عکس گذشته تغیر کرده است و ما به اندازه کافی در مورد سرنوشت نهایی خود فکر نمی‌کنیم. ما به این زندگی بعنوان مرحله‌ای که در آن باید برای زندگی آینده آماده شد نمی‌نگریم بلکه گویی برای همیشه این زندگی ما ادامه خواهد داشت. و هنگامی که یکی از دوستانمان چشم از این جهان فرو می‌بندد، این واقعه تأسف‌آورترین اتفاقیست که می‌توانیم تصور کنیم و تنها با نجوا و زمزمه در این مورد سخن می‌گوییم. امروزه می‌توان بروشنی مشاهده نمود که انسانها هیچ علاقه‌ای ندارند در مورد مرگ سخن بگویند و این امر به موضوعی ممنوع تبدیل شده است.

با وجود این انجیل در این مورد نیز ضرورت برخوردی صحیح در جامعه را مطرح می‌سازد. ما مسیحیان لازم نیست ترسی از مرگ داشته باشیم. مرگ دشمنی شکست خورده است و هنگامی که عیسی از مردگان برخاست کمر آن را به خاک رساند. در کلام خدا در این مورد می‌خوانیم: «پس چون فرزندان در خون و جسم شراکت دارند او نیز همچنان در این هر دو شریک شد تا به وساطت موت صاحب قدرت موت یعنی ابلیس را تباه سازد و آنانی را که از ترس موت تمام عمر خود را گرفتار بندگی می‌بودند، آزاد گرداند» (عبرانیان ۲: ۱۵-۱۶). البته هیچیک از ما مسیحیان عجله‌ای برای مردن نداریم اما موضوع این است که هیچ ترسی از آن نداریم و همانگونه که پولس رسول می‌گوید پس از مرگ همراه مسیح خواهیم بود و این امر به یک معنی بهتر از این زندگی است (فیلیپیان۱:۲۳). این آرزویی است که در انتظار آن هستیم. ما برای همیشه با خداوند خواهیم بود و این امر تحقق عمیقترین و پرشورترین امیدهایمان است.

گاهی می‌شنوید که اشخاص می‌گویند: «من در فلان روز نجات یافتم». گفتن چنین جمله‌ای تمامی حقیقت را بیان نمی‌کند. گاهی فعل نجات یافتن در کتاب‌مقدس بصورت زمان گذشته استفاده شده است، اما چنین نمونه‌هایی اندکند. در کتابمقدس فعل نجات یافتن در سه شکل و زمان بکار گرفته می‌شود. در یک شکل آن فرد می‌تواند بگوید «من نجات یافته‌ام» که این جمله بدین معناست که فرد توسط مرگ مسیح بر صلیب از عواقب گناهانش نجات یافته است. در شکل دیگر بکارگرفته شدن این فعل، فرد می‌تواند بگوید: «من در حال نجات یافتن هستم» که این جمله به معنای آزادی از قدرت گناه است که توسط قدرت رستاخیز مسیح در شخص ممکن می‌شود. و در شکل سوم فرد می‌تواند بگوید: «من نجات خواهم یافت» که این جمله به معنای این است که هنگامی که فرد در منزلگاه آسمانی‌اش به مسیح پیوست گناه دیگر برایش وجود خارجی نخواهد داشت و دیگر با آن روبرو نخواهدشد. بنابراین همانگونه که می‌بینید بهشت پایانی خوش نیست که در انتهای نقشه رهایی‌بخش خدا قرار داشته باشد بلکه بخشی جدایی‌ناپذیر از نقشه‌ایست که خدا برای فرزندانش طرح کرده. وی بدیهای ما را متحمل شد. وی روح خود را در درون ما نهاد. وی بتدریج تک تک ما را تغییر داده و ما را به شکل اجتماعی درمی‌آورد که انعکاسی از محبت، وحدت، هماهنگی و تنوعیست که در وجود او هست. و در پایان او به ما در منزل آسمانی‌اش خوشامد می‌گوید. آخرین بخشهای کتاب‌مقدس درباره خانه آسمانی ما و رابطه ما با یکدیگر و با او است که با خوشی تصورناپذیری همراهست.

آیا این عالی نیست که خدا با وجود وضعیت اسفبار انسانها، بر آن نشده است که آنها را از عرصه هستی نابود سازد؟ وی برای ما آینده‌ای بس پرجلال را تدارک دیده است و دلیلی که نشان می‌دهد این باور صرفاً رویایی کودکانه نیست بلکه واقعیتی است که تحقق خواهد یافت، رستاخیز مسیح است. رستاخیز او بیعانه‌ای مطمئن درمورد آینده‌ای است که خدا برای ما تدارک دیده است. اما روزی فرا خواهد رسید که در آسمان و زمین جدید ما شریک طبیعت او خواهیم شد. این سرنوشی است که او برای ما درنظر گرفته است که صرفاً براساس فیض او و براساس محبت عظیم وی که ما شایسته دریافت آن نیستیم، نصیب ما می‌شود. تعجبی ندارد هنگامی که مسیحیان به طبیعت حقیقی‌اشان وفادارند، وجودشان پر از شکرگزاری و سپاس می‌شود.

البته منظور من از ذکر هفت نکته اصلی در این فصل، این نیست که اگر می‌خواهید دوستتان را بسوی مسیح رهنمون سازید باید به هر هفت موضوع حتماً اشاره کنید. اما این نکات می‌توانند راهنمایی برای شما باشند که توسط آنها می‌توانید برخی از مطالبی را که باید به دوستتان بگویید، با کمک این نکات آنها را بیان کنید. این نکات خلاصه‌ای از اصول الهیاتی مهم هستند که در صورت نیاز می‌توانید به آنها مراجعه کنید. در مورد برخی اشخاص بیشتر باید در مورد مسئله خلقت و آفرینش و مسائل مربوط به آخرت سخن گفت. برخی نیاز دارند با

شنیدن نکات مربوط به طبیعت انسان برای نخستین بار شکوه و در عین حال ضعف طبیعت انسانی برایشان آشکار شود. برخی با شنیدن این نکات در می‌یابند که خدا وجودی حقیقیست یا به این نتیجه می‌رسند که رستاخیز مسیح حقیقتاً به وقوع پیوسته است. اما به هر حال همه انسانها نیاز دارند بدانند که چقدر ما انسانها از خدا دور شده‌ایم و نیز باید از عظمت نقشه رهایی‌بخش خدا که به قیمتی بس سنگین تحقق یافته است، آگاه شویم. این موضوع قلب خبرخوش است و هنگامی که شخصی واقعاً این موضوع را درک می‌کند به شخص جدیدی تبدیل می‌شود و زندگی جدیدی را آغاز می‌کند: «پس اگر کسی در مسیح باشد خلقت تازه‌ای است، چیزهای کهنه درگذشت اینک همه چیز تازه شده است». (دوم‌قرنتیان۵:۱۷).

فصل پنجم

تبدیل شدن به قابله

امیدوارم در گفتگو و مصاحبت با دوستتان زمانی برسد که شما به او کمک کنید تا آگاهانه تمام زندگی‌اش را تسلیم عیسی مسیح کند. در این حالت به شما نقش مهم قابله‌ای که تولد فردی دیگر را تسهیل می‌کند داده شده است.

تشبیه قابله تشبیه مناسبی در این مورد است. قابله باعث بدنیا آمدن نوزاد نمی‌شود بلکه صرفاً نقشی کمکی دارد. به همین شکل هیچ مسیحی باعث ایمان آوردن اشخاص به مسیح نمی‌شود بلکه در بهترین حالت ما صرفاً در فرآیندی که منجر به ایمان آوردن یک شخص می‌شود نقشی کمکی داریم. در این فرآیند همانگونه که نطفه‌ای در رحم قرار می‌گیرد، بذر پیام خدا در قلب یک فرد قرار می‌گیرد. این همواره خداست که حیات جدید می‌بخشد اما او گاهی به ما اجازه می‌دهد تا در هنگام تولد فردی دیگر حاضر باشیم و حتی در این امر با خدا همکاری کنیم.

در مورد قابله دو نکته دیگر نیز می‌توان گفت. فکر می‌کنم یک قابله ممکن است مرتکب دو خطا شود. نخستین خطا آن است که ممکن است وی به همه تولدها به یک شکل واحد برخورد کند و به هر شرایطی صرفاً براساس تخصص خود، سرد و بی‌احساس نزدیک شود. هیچ مادر جوانی از برخورد چنین قابله‌ای خوشش نخواهد آمد و خود قابله نیز نیازهای متفاوت اشخاص متفاوت را درک نکرده و شگفتی منحصر بفرد بودن هر تولد را از یاد خواهد برد. موضوع مهمتر اینکه اگر در فرآیند تولد موانع و مشکلاتی وجود داشته باشند ممکن است عواقب فاجعه‌آمیز به بار آیند. به همین شکل اغلب در فرآیند ایمان آوردن اشخاص مشکلات بسیاری پدید می‌آیند که در نهایت باعث تولد روحانی اشخاص می‌شوند. خطای دیگری که یک قابله احتمال دارد مرتکب شود آن است که ممکن است وی کوچکترین تصوری از آنچه که باید انجام دهد نداشته

باشد. خوشبختانه در قابله‌هایی که در کار تسهیل زایمان کودکان فعالند این امر بندرت دیده می‌شود اما در میان مسیحیان که باید قابله‌های روحانی باشند، این امر به فراوانی دیده می‌شود. اگر کسی از ما بپرسد که شاگردسازی مسیحی را چگونه باید انجام دهیم، با تحویل دادن خز عبلات به او نمی‌توانیم به او کمک کنیم. همانگونه که یک قابله می‌داند در مورد یک زائو چه باید بکند، ما نیز باید بتوانیم طرقی روشن و مطمئن پیش روی اشخاص بگذاریم. بنابراین آنچه که ما نیاز داریم این است که تصور روشنی در مورد این امر داشته باشیم که چگونه باید به شخصی کمک کنیم تا مسیح را بیابد. همچنین برخورد مابا اشخاص باید با انعطاف‌پذیری بسیار همراه باشد. ما نباید به اشخاص برنامه‌ای خشک را ارائه کنیم. اما در عین حال نبایدمانند ماهیگیری باشیم که هنگامی که با دستان خالی به خانه بازمی‌گشت همسرش از او پرسید: «چند ماهی صید کرده‌ای؟» و او با اندوه پاسخ داد: «هیچ ماهی‌ای نگرفته‌ام، اما بر ماهیهای بسیاری تأثیر گذاشته‌ام».

بنابراین در نهایت نباید به تکنیکی خاص متوسل شد. شما ارباب دیگران نیستید بلکه کسی هستید که اشخاص را با مسیح آشنا می‌سازد. شما در گفتگو با دوستتان به جایی می‌رسید که وی حقیقتاً خواستار این می‌شود که با مسیح رابطه ایجاد کند. برای شروع این رابطه چگونه می‌توانید به اوکمک کنید؟

در این مورد من چهار نکته را همیشه در ذهن خود دارم. هر چقدر هم برخورد انعطاف‌پذیری با اشخاص داشته باشم وهر چقدر سؤالات و علائق گوناگون اشخاص مرا به بحثهای مختلف بکشانند، اما اگر کسی بخواهد مسیح را بشناسد توجه به چهار نکته اهمیت دارد. نخست وی باید واقعیتی را تصدیق کند یعنی این واقعیت را که او رابطه‌ای زنده با خدا ندارد ونیاز دارد تا رابطه صحیحی با خدا داشته باشد. نکته دوم اینکه وی باید به حقیقتی ایمان داشته باشد یعنی این حقیقت که خدا برای نجات و تجدید حیات ما هر آنچه را که لازم بود در مسیح انجام داده است. نکته سوم موضوعی هست که باید آن را بررسی کرد و آن بهایی است که باید برای شاگردی پراخت شود. نکته چهارم اینکه باید کاری انجام داد یعنی باید عطا و هدیه‌ای را که خدا به ما می‌بخشد دریافت کنیم و شخصاً آن را درک کنیم.

برای ارائه این حقایق طرق گوناگونی وجود دارد. اساسی‌ترین این طرق، طریقیست که در خود عهدجدید دیده می‌شود که عبارتست از: توبه کردن، ایمان آوردن و تعمید گرفتن. توبه کردن به معنای توبه از زندگی‌ای است که در بیگانگی از خدا سپری شده و نیز توبه از گناهان و قدرت شرارت است که در همه ارکان زندگی‌امان دیده می‌شود. ایمان آوردن به معنای ایمان داشتن به خدایی است که جهان را آفرید و آنقدر ما را دوست داشت که بعنوان یک انسان وارد جهان خود شد، مرد تا بیگانگی ما با خودش و گناهانمان را از بین ببرد، و اکنون نیز در ما زندگی می‌کند تا ما را از درون تغییر دهد. و تعمید گرفتن نیز بدین جهت ضرورت دارد

چون تعمید هم نشانه عملی است که خدا برای ما انجام داده و هم نشانه تعهد و تسلیم ما به مسیح است. تعمید همچنین به معنای وارد شدن به بدن مسیح و کلیسای اوست. برخی مسیحیان کودکان را تعمید می‌دهند، درحالی که برخی مسیحیان تنها اشخاصی را تعمید می‌دهند که قادرند در برابر پیام نجات آگاهانه عکس‌العمل نشان دهند. بسیاری از اشخاص در دوران کودکی تعمید گرفته‌اند یعنی زمانی که بهیچوجه نمی‌توانستند ایمان مسیحی آگاهانه داشته باشد، حال بماند که اساساً شاگردی مسیحی را هم به هیچ عنوان تجربه نکرده‌اند.

می‌توان از روشها و برنامه‌های دیگری نیز استفاده کرد. برای مثال یکی از آنها «برنامه مراحل» است، یعنی مراحل رسیدن به آشتی و آرامش با خدا. در این روش ابتدا نخستین مرحله مطرح می‌شود که عبارتست از هدف خدا که همانا آرامش و حیات برای همه کسانی است که به او ایمان می‌آورند. مرحله دوم مشکل ما است یعنی جدایی ما از خدایی پر محبت. مرحله سوم راه حل خدا است که همانا صلیب مسیح می‌باشد و مرحله چهارم واکنش ما است که به معنای پذیرش روح مقدس عیسی در زندگی‌امان است.

برخی دوست دارند حقایق انجیل را با استفاده از نمودار نشان دهند. شما می‌توانید با استفاده از آیه‌ای از کلام خدا این کار را انجام دهید و این آیه را بشکافید. (به شکل شماره ۱ توجه کنید) رومیان۶:۲۳ نمونه خوبیست اما شما می‌توانید از آیات دیگری که مورد علاقه شما هستند استفاده کنید. در این شکل تضاد و تقابل بین دو طریق متفاوت زندگی نشان داده شده است. شما یا در قلمرویی هستید که زندگی در آن به مرگ شما می‌انجامد یا در قلمرویی هستید که منجر به حیات می‌شود. شما یا از خدا پیروی می‌کنید یا از قدرت خود محورانه‌ای که مسیحیان آن را گناه می‌نامند. و شما یا به چیزی متوسل می‌شوید که فقط به شکلی شما را سالم به منزلتان برساند و در پایان روز خسته و تهی هستید، یا به فیض و رحمت مجانی خدا متوسل می‌شوید. این تقابل. تقابلی جدی و اساسیست. همه ما یا در این قلمرو هستیم یا در آن قلمرو. خوشبختانه این امکان وجود دارد که از یک قلمرو شرایط به قلمرو و شرایط دیگر قدم بگذاریم که این امر توسط خداوند ما عیسی مسیح ممکن است.

نمودار دیگری که بسیاری از اشخاص آن را بسیار مفید می‌دانند نمودار بسیار ساده‌ایست که می‌توان آن را بر تکه‌ای کاغذ ترسیم نمود (شکل۲). تصویر اول نقشه خدا را برای جهان نشان می‌دهد که در این نقشه انسان ناظر و واسطه خدا بر جهان است. تصویر دوم امتناع انسان را از تسلیم شدن به خدا و انکار مرجعیت الهی را از سوی او نشان می‌دهد. تصویر سوم نشان می‌دهد که خدا نمی تواند‌این عصیان را تحمل کند و باید بر ما داوری کند. آنگاه قسمت دوم این نمودار مطرح می‌شود. تصویر چهارم عیسی را بعنوان انسان کامل و شایسته نشان می‌دهد که در جایی که ما شکست خوردیم موفق می‌شود. دستان وی بشکل باز و مصلوب شده نمایش داده

شده است تا نشان داده شود که طریق خدا برای اینکه ما را تبرئه کند تنها صلیب عیسی مسیح است. تصویر پنجم بیانگر این است که عیسای قیام کرده به آسمان رفته است، زنده است و در حاکمیت خدا شریک شده است. و تصویر آخر ما را در برابر یک انتخاب قرار می‌دهد. آیا ما تاج را به مسیح بعنوان شخصی که قدرت مطلق بر زندگی‌امان دارد می‌دهیم یا در گذاشتن تاج بر سر خودمان پافشاری می‌کنیم. در این مورد خصوصاً یوحنا۳:۳۶ آیه‌ای است که انسانها را به مبارزه می‌طلبد.

طرق و روشهایی که در سطور فوق به آنها اشاره شد تنها بخشی از طرق و روشهای متعددی هستند که اشخاص برای تشریح خبرخوش به دوستانشان از آنها استفاده می‌کنند. من صرفاً هدفم از طرح این روشها این است که چارچوبی مشخص و روشن از مسائل در اختیارتان گذاشته باشم تا در صورت لزوم از آن استفاده کنید. اما شما باید این موضوع را درک کنید که در روشهای فوق انجیل بشکلی بسیار خلاصه و اجمالی بیان می شود و نباید تصور کنید تنها بااستفاده از روشها و مطالب فوق‌الذکر می‌توانید اشخاص را به سوی مسیح هدایت کنید یا اینکه تمام خبرخوش در چند جمله می‌گنجد. این موضوع را بیاد داشته باشید که چون اشخاص نیازهای مختلفی دارند شما باید جنبه‌هایی از شخصیت و کار مسیح را به آنها معرفی کنید که برای آنها جذابتر است. همچنین این موضوع را نیز بیاد داشته باشید که خدا بدون استفاده از واسطه‌هایی چون من و شما می‌تواند مستقیماً و بشکلی مؤثر عمل کند. خدا دوست دارد که در کار خود از ما نیز استفاده کند اما او باید بر کار خودش مدیریت کند!

در ذیل نمونه‌ای را ذکر می‌کنم که منظور مرا بهتر بفهمید. در مورد ایمان آوردن شخصی که روایت ایمان آوردنش را می‌خوانید، تنها عملکرد خدا دخیل است و بس.

در دورانی که در دانشگاه درس می‌خواندم، تلاش می‌کردم شکافی را که در زندگی‌ام وجود داشت و بعلت فقدان حضور خدا بود، بشکلی پرکنم. من به مشروب، مواد مخدر، سکس و هر چیز دیگری که به فکرم می‌رسید متوسل شدم، اما سودی نداشت. بالاخره با یک مسیحی معتقد روبرو شدم. وی سعی می‌کرد به من بشارت دهد و من سعی می‌کردم او را از اعتقاداتش باز گردانم.

بیاد می‌آورم که یک صبح یکشنبه که شب قبلش را در یک مهمانی گناه‌آلود گذرانده بودم، هنگامی که از خواب برخاستم، این فکر به مغزم خطور کرد: «باید به کلیسا بروم». و عملاً مطابق این تکانه و اندیشه آنی عمل کردم. در خیابان خود را مقابل یک کلیسای کاتولیک یافتم و وارد شدم.

در کلیسا خدا را در آنچه که می توانم آن را عالیترین و نیرومندترین لحظه زندگی‌ام بدانم، ملاقات کردم. در طی مراسم کلیسایی با خدایی روبرو شدم که زنده بود و در جهان ما حضور داشت. این خدا بهیچوجه شبیه

هیچ خدایی نبود که تا کنون شناخته بودم. و در طی مراسم عشای ربانی با خدایی ملاقات کردم که مرده بود تا مرا نجات دهد و مرا بشکلی دوست داشت که تنها خدا می‌تواند چنین دوست بدارد. این زمانی بود که من باید مسیحی می‌شدم و اکنون پس از ملاقات با خدا تا پایان جهان او را خدمت خواهم کرد.

این رخداد، نقطه شروع شاگردسازی مارک بود که این فرآیند کماکان ادامه دارد. وی اکنون آماده می‌شود تا بعنوان کشیش دستگذاری شود! این رخداد به روشنی به ما نشان می‌دهد که عمل تولد تازه کار خداست و نه کار ما.

با وجود این خدا به ما اجازه می‌دهد تا در این مورد ما نیز سهمی داشته باشیم. به همین دلیل من می‌خواهم به مطالبی که در ابتدای این فصل به آنها اشاره داشتم، بازگردم. ما این موضوع را مطرح نمودیم‌که شما در برابر شخصی قرار دارید که واقعاً می‌خواهد بداند از کجا باید شروع کند. همچنین می‌خواهم به روشی که از چهار نکته تشکیل شده بود بشکل مسبوطتری بپردازم زیرا به تجربه آن را مفید یافته‌ام.

الف - واقعیتی هست که باید آن را تصدیق کرد

با مهربانی و در عین حال اطمینان به دوست خود نشان دهید که بنیان همه سردرگمیها و شکستهای او در زندگی یعنی بنیان اصلی احساس خالی بودن، بی‌معنایی یا هر مشکل دیگری که وی اکنون دارد، این است که وی خدا را به حساب نیاورده است. وی در زندگی به راه خودش رفته است. وی با رنج زیستن در دنیایی بدون خدا روبروست که تنها خوشی ماندگار در آن، زندگی کردن همراه با خدا است. بطور خلاصه وی مبتلا به بیماری انسانی گناهست. این بیماری به معنای شکستن شریعت الهی به منظور دستیابی به زندگی و خوشی انسانی (اول یوحنا ۴:۳) و نیز به معنای رد محبت و اقتدار خدا است (یوحنا۱۸:۳). عواقب این بیماری انسانی بسیار جدیست. ما خود را نسبت به خدا بیگانه می‌بینیم (اشعیاء ۵۹: ۱ -۲، افسسیان۱:۲)و برده خود محوری خود هستیم (یوحنا۳۴:۸، تیطس۳:۳، پطرس۱۹:۲). اگر این بیماری معالجه نشود بسیار کشنده است (رومیان۲۳:۶).

اگر انسانها می‌خواهند رابطه‌ای زنده با مسیح بوجود آورند، باید تشخیص کتاب‌مقدس را در مورد ریشه اصلی مشکلات زندگی‌اشان بپذیرند. آنان باید دریابند که رابطه صحیحی با خدا ندارند. آنان همچنین نیاز دارند تا میل به تغییر در ایشان بوجود آید.

در اینجاست که شما با بزرگترین مشکل یعنی غرور انسانی روبرو می‌شوید. ما انسانها هیچ تمایلی نداریم بپذیریم که در موردی اشتباه می‌کنیم چه برسد به اینکه بخواهیم بپذیریم اساساً روند حاکم بر کل زندگی‌امان

نادرست است. ما سعی می‌کنیم ثابت کنیم که شرایط به آن بدیها هم که گفته می‌شود نمی‌تواند باشد. اما کتاب‌مقدس با واقع‌گرایی بی‌رحمانه‌اش امکان هیچ عذر و بهانه‌ای را برای ما نمی‌گذارد. دیدگاه کتاب‌مقدس این است که بر خلاف تصور ساده‌لوحانه ما که فکر می‌کنیم قلبی از طلا داریم حقیقت آن است که قلب انسانی «از همه چیز فریبنده‌تر است وبسیار مریض است، کیست که آن را بداند؟» (ارمیاء۹:۱۷). برخلاف تصور ما که فکر می‌کنیم بدی و شرارت چیزیست که خارج از وجود ماست و وابسته به تعلیم و تربیت، محیط و شرایط است، ریشه بدی و شرارت در درون ما است «زیرا که از درون دل انسان صادر می‌شود، خیالات بد و زنا و فسق و قتل و دزدی و طمع و خباثت و مکر و شهوت‌پرستی و چشم بد و کفر و غرور و جهالت. تمامی این چیزهای بد از درون صادر می‌گردد و آدم را ناپاک می‌گرداند» (مرقس ۷: ۲۱-۲۳). این سخن از عیساست. آیا می‌خواهید با سخن او مخالفت کنید و بگویید او اشتباه می‌کند؟ اما او اشتباه نمی‌کند. نگاهی به مطالب یک روزنامه صبح این موضوع را بروشنی نشان می‌دهد. طبیعت انسانی ما فاسد شده و آلوده است و باید تطهیر شود. البته انسانها وخیم بودن شرایط را درک می‌کنند و به تمهیدات و طرق مختلفی متوسل می‌شوند تا بگونه‌ای این شرایط را توجیه کنند. برخی چنین استدلال می‌کنند که شرارت امری غیرواقعیست تا اینکه یکی از گروههای مسلح خیابانی به یکی از نزدیگانشان حمله می‌کند یا به دخترشان در خیابان حمله می‌شود. برخی می‌گویند که هرگز عمل نادرستی انجام نداده‌اند اما فقط کافیست که از همکاران و اعضای خانواده‌اشان در این مورد سؤال کنید. «اگر گوییم که گناه نداریم خود را گمراه می‌کنیم و راستی در ما نیست» (اول‌یوحنا۱:۸). برخی تصورشان این است که خدا اعمال نیکویشان را در یک کفه ترازو و اعمال بدشان را در کفه دیگر ترازو می‌گذارد و چون خدای رحیمیست، در مورد خطایایشان اغماض می‌کند. اما چنین نیست. وی عیسی را (که تجسم آن چیزی است که خدا می‌خواهد تا انسان در بهترین حالتش باشد) در یک کفه ترازو و ما را با همه خوبیها و بدیهایمان در کفه دیگر ترازو قرار می‌دهد. و همه ما در مقایسه با عیسی کم می‌آوریم و هیچیک از ما آنقدر نیکو نیستیم که در برابر عیسی جلوه کنیم. برخی اشخاص این موضوع را انکار می‌کنند که شرارت در زندگی‌اشان وجود دارد اما آنان بلافاصله بازی را می‌بازند و شما درمی‌یابید که آنان اسیر سیگار، قهوه، موادمخدر هستند یا به دیگران تهمت می‌زنند یا چشم بد دارند. هر کسی که عیسی او را آزاد نساخته است بشکلی اسیر است. هیچ استثنایی در این مورد وجود ندارد. حتی اگر یکی از دوستانتان از این لحظه تا پایان عمرش زندگی‌ای پاک و عاری از کوچکترین تقصیری را در پیش گیرد، در مورد گذشته او چه می‌توان گفت؟ لکه‌های گناه که مربوط به گذشته هستند دست نخورده باقی می‌مانند. و خطاهای نازدودنی گذشته، واقعیتهایی انکارناپذیرند. همانگونه که در رساله به رومیان بشکلی موجز بیان شده است: «یکی هم عادل نیست، یکی هم

نی» (رومیان۳:۱۰)، و خدا که بنا به تعریف، وجودی پاک و عادل است نمی‌تواند این واقعیتها را نادیده بگیرد. او نمی‌تواندناپاکی را در حضور خود تحمل کند و بپذیرد.

ب - حقیقتی هست که باید به آن ایمان داشت

خوشبختانه ما برای اینکه مسیحی شویم نباید به مسائل بسیاری ایمان آوریمو در واقع محتوای ایمان ما با گذشت ماهها و سالهایی که از ایمان آوردنمان می‌گذرد رشد می‌کند. قدیمی‌ترین اعتراف مسیحی در این جمله ساده خلاصه می‌شد: «عیسی خداوند است». این جمله کوتاه حقیقتاً بیانگر بسیاری از حقایق مهم است. عیسی به معنای «خدا نجات می‌دهد» می‌باشد و خداوند واژه‌ای متعال است که در کتابمقدس اغلب در مورد خدا بکار می‌رود. بنابراین معنای این جمله کوتاه تقریباً این است: «خود خدا برای نجات ما آمده است و او از مردگان قیام کرده و بعنوان خداوند کائنات، کلیسا و شخص خود من، برافراشته شده است». این پاسخ خدا به مشکل ماست. وی بخاطر ما مجسم شد، برای ما جان خود را داد، برای ما زنده شده است و از ما می‌خواهد تا خود را تسلیم او سازیم.

شما باید به دوست خود وقت کافی اختصاص دهید تا به او نشان دهید که خدا چگونه بشکلی عالی نیاز ما را برآورده ساخته است و چگونه بشکلی خارق‌العاده شفایی برای بیماری انسانی ما تدارک دیده است. عیسی توسط مرگ خود بر صلیب و با گرفتن گناهان ما بر خویش مشکل گناهان ما را حل نمود (رومیان۵:۱، ۸:۱، دومقرنتیان۵:۲۱، اول‌پطرس۳:۱۸). وی بخاطر رستاخیز خود زنده است و می‌توان او را ملاقات کرد. وی می‌تواند در این زندگی همراه و همسفر ما باشد و نیز او راهنمای مطمئن مادر زندگی پس از مرگ است زیرا هیچکس تاکنون از مردگان قیام نکرده است!

شما باید به دوستتان کمک کنید تا در مورد صلیب عیسی چیزی را درک کند. اشخاص اندکی به آسانی این موضوع را درک می‌کنند که البته این امر موضوع تعجب‌آوری نیست زیرا صلیب عیسی رازی بسیار عمیق است. اما صلیب مطمئناً فقط نشان دهنده محبت خدا نیست. صلیب همچنین پایان دردناک زندگی یک فرد نیکو نیست. همچنین به معنای پذیرش بردبارانه مرگ‌از سوی یک شهید نیست بلکه معنای صلیب این است که خود خدا، با تحمل بار گناهان ما بر دوشهایش، مشکل گناهان ما را از میان برداشت. آیاتی از کتاب‌مقدس چون مرقس۱۰:۴۵، دومقرنتیان ۵: ۱۸-۲۱ و غلاطیان ۳: ۱۰-۱۳، بر این راز عمیق و مهم پرتوهایی می‌افکنند. اینکه خدا شخصی چون مرا آنقدر دوست داشته باشد که به جهان بیاید و وحشتناکترین نوع مرگی را که بیرحمی انسانی تا بحال آن را تدراک دیده، متحمل شود، موضوعیست که برای من باور نکردنی بنظر می‌رسد. موضوع باورنکردنی‌تر آن که وی اجازه داده است بدی و شرارت کل جهان و بطور خاص بدی و شرارت شخص من،

به دهشتناکترین و زنندهترین شکل ممکن بر وجود بی‌گناه او نازل شود. اما او چنین کرده است. به همین دلیل جمعهٔالصلیب که جمعه نیکو (Good Friday) نامیده می‌شود، برای ما جمعه نیکو بوده و برای او جمعه هولناک محسوب می‌شود. به همین دلیل مابا شادی و شعف پر از اطمینان می‌توانیم فریاد برآوریم: «پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند» (رومیان۸:۱).

اما یکی از آیاتی که من برای تشریح کار عیسی برای حقجویان آن را بسیار مفید یافته‌ام اول پطرس۳:۱۸ است: «زیرا که مسیح نیز برای گناهان یکبار زحمت کشید یعنی عادلی برای ظالمان تا ما را نزد خدا بیاورد». این آیه ساده و گویاست. شخصی که بر صلیب رنج کشید کسی بجز مسیح یعنی رهایی دهنده مسح شده نبود، یعنی کسی که از زمان رخداد باغ عدن جهان در انتظار او بود. وی نجات‌دهنده اعظم بود که بر آن دار دهشتناک، با رنج و عذاب هولناک چشم از جهان فرو بست. چرا وی بر صلیب بود؟ «برای گناهان»، یعنی او که «عادل» بود بجای ما «ظالمان» در جایی قرار گرفت که در صورتی که خدا واقعاً ما را برای اعمالمان سزا می‌داد، باید در آنجا قرار می‌گرفتیم. به هر حال همیشه نتیجه گناه موت است. ما قبلاً ابعاد عاطفی، اجتماعی و روحانی این مرگ را در حالت از خود بیگانگی که خودمان آن را برگزیده‌ایم، تجربه کرده‌ایم. مرگ جسمانی صرفاً کامل کننده این جدایی نهاییست. به همین دلیل مرگ پدیده‌ای اجتناب ناپذیرست. «تا ما را نزد خود بیاورد». اگر طریق دیگری برای انجام این کار وجود داشت، مطمئناً وی آن را انجام می‌داد. اما طریق دیگری وجود نداشت. وی بر روی صلیب آنچه را که برای بازآوردن ما بسوی خدا ضروری بود، انجام داد. و این عمل را «یکبار» انجام داد. واژه‌ای که در یونانی در این آیه بکار رفته است به معنای «یکبار و برای همیشه» است. آنچه که باید انجام می‌شد، انجام گشت و بهای کفاره، پرداخت شد.

و همانگونه که مرگ مسیح اعمال گناه‌آلود مربوط به گذشته ما را پاک نمود، به همین شکل نیز رستاخیز عیسی می‌تواند نیرویی را در زندگی‌امان جاری سازد که تغییری اساسی را در ما موجب می‌شود. عیسای قیام کرده می‌خواهد تا بیاید و در زندگی ما ساکن شود تا در ما قدرت رستاخیز خود را جاری سازد (افسسیان۱:۱۹، فیلیپیان۴:۱۳، اول‌پطرس۱:۵). وی بتدریج بندهای خودمحوری و خودخواهی را که وجود ما را فاسد می‌کند در هم شکسته و ما را آزاد می‌سازد تا در خانواده الهی چون پسران و دختران رفتار کنیم (یوحنا۸:۳۶). شما به این دلیل دوستتان را تشویق می‌کنید تا ایمان بیاورد. دوست شمانه بخاطر مسائل متعدد،بلکه بخاطر مهمترین مسائل ایمان می‌آورد. دوست شمانه به یک اعتقادنامه بلکه به خدای زنده ایمان می‌آورد که آمد، مرد و قیام کرد. و این امر نه یک افسانه خیالی، بلکه واقعیتیست که ریشه در تاریخ دارد و واقعاً ارزش آن را دارد که به آن ایمان آوریم.

ج - موضوعی که باید آن را بررسی کرد

این موضوع این است که برای اینکه شاگرد عیسی باشیم چه بهایی باید بپردازیم. ورود به زندگی مسیحی بشکلی مجانی صورت می‌گیرد اما برای ادامه آن باید هر آن چه را که داریم بدهیم. عیسی تنها نجات‌دهنده نیست. او خداوند نیز هست. و شما اگر در همان ابتدا صریحاً این موضوع را مشخص کنید که باید برای پیروی از مسیح بها پرداخت، خود و دوستتان را از مشکلات احتمالی‌ای که در آینده ممکن است پیش بیاند آزاد خواهید ساخت. عیسی این مطلب را بروشنی در مثل لوقا ۱۴: ۲۵–۳۵ بیان نموده است. وی پس از بیان مثل شام بزرگ که بیانگر امکان ورود آزادانه و مجانی همگان به ملکوت خداست، بلافاصله بر روی شرایطی که پس از ورود باید به آن توجه کرد، تأکید می‌کند. وی از اشخاص می‌خواست تا آماده باشند از او بیش از خانواده و آرزوهای شخصی‌اشان اطاعت کنند. آیا آنان این آمادگی را داشتند که یک عمر به او متعهد و سرسپرده باشند؟ آیا می‌توانستند مخالفتها را تحمل کنند؟ آیا می‌توانستند در اقلیت بودن را بپذیرند؟ آیا این جرأت را داشتند که برای اجتماع خود نمک باشند؟ مسائل فوق برخی از اصول شاگردی پربهایی هستند که عیسی انسانها را بدان می‌خواند و این اصول تغییر نکرده‌اند!

البته همه این مسائل به آینده مربوط می‌شوند. شما نمی‌توانید از دوست خود انتظار داشته باشید که در نخستین لحظه ایمان آوردن به مسیح، در مورد بهایی که باید برای پیروی مسیح بپردازد، ایده واقع‌بینانه‌ای داشته باشد. همانگونه که از یک زوج در روز ازدواجشان نمی‌توان انتظار داشت که تصور دقیقی از راهی که برای مثال در بیست سال آینده باید بپیمایند تا به زندگی زناشویی خوبی دست یابند، داشته باشند. آنان نمی‌توانند لحظاتی را که در فقر و ناخوشی و بیماری یا ثروت و خوشی سپری می‌شوند بیکباره درنظر بگیرند. اما به هر حال ضرورت دارد که دو نفر این اصل را که طرف مقابل باید قبل از هر چیز دیگری در نظر گرفته شود، بپذیرند و هر دو نفر باید این اصل را در همه تغییرات و طوفانهای زندگی رعایت کنند. تعهد به عیسی نیز به همین شکل است. وی در متی۶:۲۴ این موضوع را به صراحت بیان می‌کند: «محال است که خدا و ممونا را خدمت کنید» (ممونا خدای ثروت در فرهنگ کارتاژ بود). برای مسیحی بودن باید بهای بسیاری پرداخت و ما هرگز نباید این موضوع را نادیده بگیریم. اما در عین حال ما باید برای دوست خود این موضوع را نیز بروشنی آشکار سازیم که در رد کردن پیشنهاد عیسی در مورد داشتن حیات ابدی و آمرزش گناهان او باید بهای بس سنگینتری را بپردازد.

من اغلب این جنبه از مسیحی شدن رابا طرح سه سؤال خلاصه می‌کنم. این سه سؤال به شرح زیر هستند: آیا حاضرید به مسیح اجازه دهید که چیزهای نادرست زندگی‌اتان را پاک سازد؟ آیا حاضرید عیسی را نخستین

اولویت زندگی‌اتان قرار دهید؟ آیا حاضرید بعنوان یک مسیحی شناخته شوید و به جامعه مسیحیان بپیوندید؟ در مورد شخصی که تازه می‌خواهد مسیح را بپذیرد، درحال حاضر فقط می‌توان چنین مسائلی را در مورد شاگردی مطرح نمود. اما به هرحال شما وظیفه دارید که مسئله بهای شاگردی را بدرستی و مستقیماً با دوستتان مطرح کنید.

د - کاری که باید انجام داد

دوست شما نیاز دارد تا این عطیه عظیم یعنی خود عیسی را دریافت کند. دیگر عطایای خدا تماماً در او خلاصه می‌شوند (افسسیان۱:۳). ما در ضعف خود، با مسیح در محبت و قدرتش پیوند می‌یابیم و همراه می‌شویم و عهدجدید برای نشان دادن این حقیقت از تصاویر و اصطلاحات متفاوتی سود می‌جوید. ما به مسیح ایمان داریم (یوحنا۳:۱۶). وارد حیات او می‌شویم (افسسیان ۱: ۱۱–۱۲)، حکم تبرئه شدن را در مورد خود می‌پذیریم (رومیان۸:۱)، در کنار مسیح فرزندخواندگی را می‌یابیم (رومیان۸:۱۵)، توسط مسیح به حضور خدا امکان «دخول» داریم (افسسیان۲:۱۸)، نزد مسیح می‌آییم (یوحنا۶:۳۷) و بسیاری از تعابیر و تصاویر دیگر. همه این تصاویر به طرق مختلف حقیقت واحدی را بیان می‌کنند. ما و مسیح با هم پیوند یافته و یکی شده‌ایم و این رخداد آغاز فصل نوینی در زندگی‌امان است.

من اغلب در این مرحله با دوستانم در مورد یوحنا۳:۱۶ سخن می‌گویم که احتمالاً مشهورترین آیه در کتاب‌مقدس است. این آیه نیاز بزرگ انسان (هلاک شدن)، محبت عظیم خدا (دادن پسر خود) و اهمیت اتخاذ تصمیم ایمان را نشان می‌دهد («هر کس بر او ایمان آورد»)، ممکن است دوستی که برای او این آیه را مطرح کرده‌ایم چنین بیندیشد که از قبل به این آیه ایمان داشته است و ایماندار است بنابراین نظر اورا به یوحنا۱:۱۲ معطوف می‌کنم تا به او کمک کنم که دریابد که منظور کتاب‌مقدس از ایمان آوردن واقعاً چیست. ایمان آوردن صرفاً یک تصدیق ذهنی بی‌محتوا نیست بلکه به معنای متعهد شدن و سرسپردگی به شواهد و دلایل قانع‌کننده است . یوحنا۱:۱۲ این حقیقت را با معادل نشان دادن «ایمان آوردن» و «قبول کردن» یا «پذیرفتن» نشان می‌دهد. براساس این آیه کسانی که به عیسی ایمان آوردندیعنی کسانی که او را قبول کردند، می‌توانند فرزندان خدا شوند. این امر بواسطه بدنیا آمدن در یک خانواده مسیحی یا بدنیا آمدن در یک کشور مسیحی میسر نمی‌شود و شما نمی‌توانید بگویید که پیش از قبول کردن مسیح، درگذشته همواره مسیحی بوده‌اید. فرزند خدا شدن، توسط آنچه که یوحنا آن را «خواهش مردم» می‌نامد ممکن نمی‌شود و شما نمی‌توانید خودتان آن را تحصیل کنید یا با تلاشهای انسانی‌اتان بدستش آورید. این امر توسط اراده انسانی تحقق نمی‌یابد و نه شبان کلیسا، نه والدینتان و نه رئیس جمهور کشورتان نمی‌توانند شما را وارد خانواده خدا سازند. تنها خدا می‌تواند این امر را محقق سازد.

این خانواده، متعلق به خداست و تنها و تنها اوست که می‌تواند شما را به خانواده خود بپذیرید. سهم شما این است که ایمان آورید یا عطیه گرانقدر خدا را بپذیرید.

ممکن است دوست شما در فکر خود به عیسی «ایمان» داشته باشد اماهرگز او را در زندگی خود نپذیرد. ایمان وی به عیسی ممکن است ایمانی فکری و نظری باشد اما هنوز جنبه عملی بخود نگرفته باشد. بسیار مهم است که تفاوت این دو را به او نشان دهیم. برای روشن شدن موضوع، شما می‌توانید مبلغی پول از جیب خود درآورده وبه طرف او بگیرید و بگویید: «ایمان داری که این پول برای توست؟» وی بدون اینکه به پول شما دست بزند لبخندی خواهد زد و به شما بله خواهد گفت. آنگاه شما پول را مجدداً در جیبتان بگذارید و به او بگویید: «اما تو بهیچوجه ایمان نداشتی که این پول مال توست». دوست شما در این حالت منظور شما را احتمالاً باید درک کند. ایمان داشتن به معنای قبول کردن است. تنها هنگامی که او عملاً دستانش را دراز می‌کرد و پول را از دست شما می‌گرفت، پولها واقعاً از آن او می‌شد. و این دقیقاً کاری است که شما از او می‌خواهید تا در مورد عطای الهی خدا، یعنی روح عیسی انجام دهد.

اما چگونه می‌توان این کار را انجام داد؟

من اغلب برای بیان روشنتر موضوع، در کنار یوحنا۱۲:۱ و ۱۶:۳، مکاشفه ۲۰:۳ را نیز مطرح می‌کنم یعنی وعده‌ای را که باعث شده تا میلیونها نفر شخصاً ایمان آورند. تصویری که در این آیه وجود دارد بسیار اساسی و روشن است. این آیه بخشی از پیامی است که مسیح قیام کرده توسط خادم خود یوحنا به کلیسای لاودکیه می‌دهد. این کلیسا بیشتر ظاهر یک کلیسا را داشت. اعضای آن نزد یکدیگر فخر می‌کردند که: «من ثروتمندم، من متمولم و به هیچ چیز نیازمند نیستم»، یعنی دچار توهمی بودند که امروزه هم به فراوانی دیده می‌شود. آنان درک نمی‌کردند که «مستمند و مسکین و ... فقیر و کور و عریان» بودند. اما مسیح برای برطرف کردن نیازشان به آنان پیشنهاد می‌کند تا: «زر مصفای به آتش را از من بخری تا دولتمند شوی و رخت سفید را تا پوشانیده شوی و ننگ عریانی تو ظاهر نشود و سرمه را تا به چشمان خود کشیده بینایی یابی» (مکاشفه ۳: ۱۷–۱۸). اما چنین بنظر می‌رسد که این کلیسا به تنها چیزی که توجه نداشت خود مسیح بود.

در این کلمات چه تناقضی وجود دارد. کلیسایی که همه چیز دارد بجز مسیح را. امروزه نیز چنین کلیساهایی وجود دارند. عیسی به آنان می‌گوید که آنان باید بیدرنگ توبه کنند. آنگاه آنان باید همانگونه که میهمانی را به منزل خود می‌پذیرند، او را نیز به منزل خویش بپذیرند. «اینک بر در ایستاده می‌کوبم. اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند به نزد او در خواهم آمد و باوی شام خواهم خورد و او نیز با من» (یوحنا۳:۲۰). عیسی تنها کسیست که می‌تواند به چنین جامعه‌ای که ظاهر کلیسا را دارد اما از نظر روحانی مرده است، حیاتی نوین عطا

کند. و او در بیرون ایستاده و در می‌کوبد. دستهای او زخمیست. وی مرد تا بتواند وارد زندگی آنان شود. وی مشتاق این است که تنها اگر آنان به او اجازه ورود بدهند، داخل شود و همه چیز را تغییر دهد. دیگر این آنانند که باید تصمیم بگیرند. آنان باید کاری انجام دهند یعنی بایدبه او اجازه دهند که داخل شود. ممکن است دوست شما بیکباره متوجه این موضوع شودکه او نیز مسیح را در خارج از زندگی خود نگاه داشته است. ممکن است وی مطالب زیادی در مورد او بداند، در فکر خود به او ایمان داشته باشداماواقعیت آنست که هرگز او را قبول نکرده و نپذیرفته است. وی باید در را بگشاید و از عیسی بخواهد که داخل شود. و نکته عالی در مورد تمثیل موجود در این آیه این است که این صرفاً یک تصویر نیست زیرا هنگامی که شخصی زندگی خود را بر روی مسیح می‌گشاید، واقعاً چیزی اتفاق می‌افتد. او دیگر آدم سابق نخواهد بود. روح مسیح وارد وجود او می‌شود.

این تصویر مرا بسوی عیسی آورد. احتمالاً به همین دلیل من این آیه را خیلی دوست دارم و اغلب از آن استفاده می‌کنم. خداوندی که منزل زندگی ما را ساخته است، خداوندی که با پرداخت بهای بس سنگینی آن را از برای خویشتن باز خریده است، هنگامی که انسانها بنا به میل خود بزور آن را از او می‌گیرند، بر پشت در منزل می‌ایستد و برای وارد شدن اجازه می‌خواهد. وی می‌خواهد تا وارد منزل شود و منزل را کاملاً پاک بسازد و تعمیرات اساسی در آن انجام دهد. وی می‌خواهد تا نور وی از پنجره این منزل به بیرون بتابد. اما او برخلاف میل صاحب‌خانه عملی انجام نمی‌دهد و این معجزه فروتنی و تحمل اوست. وی منتظر ما می‌ماند تا ما از او بخواهیم که عمل کند. توجه کنید که وعده او بی‌قید و شرط است: «به نزد او درخواهم آمد». پیشنهاد او پیشنهادی خطاب به همه انسانهای کره خاکیست. «اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند». دوست شما در مقابل چنین پیشنهادی چه خواهد کرد؟ آیا او را به داخل دعوت خواهد کرد یا او را بیرون نگاه خواهد داشت؟ باید به عیسی فوراً پاسخ داد (عبرانیان ۳: ۷-۹). پاسخ به او اجتناب‌ناپذیر است (اعمال۴:۱۲) قبول کردن مسیح یا سرسپردگی به او، همانند ازدواج، یکبار صورت می‌گیرد اما همانند ازدواج عوامل بسیاری هستند که باعث بوجود آمدن این سرسپردگی می‌شوند و نیز همانند ازدواج سالها تلاش لازم است تا هماهنگی کامل بین دو طرف بوجود آید. دوست شما پیش از آن که تصمیم قطعی در این مورد بگیرد باید این مسائل را بروشنی درک کند. در فصل بعدی به برداشتن قدم عملی سرسپردگی و مسائل مرتبط با آن بشکل مسبوطتری خواهیم پرداخت.

فصل ششم

نحوه برخورد با واکنش اشخاص

خبر خوش همانند دینامیت است. بسیاری از اشخاص بیشتر مدت زندگی‌اشان از تأثیر آن دور می‌مانند اما هنگامی که با شما فرصت گفتگویی همانند آنچه در فصل گذشته شرح آن رفت پیدا می‌کنند، عموماً متوجه می‌شوند که در مورد انجیل باید کاری انجام دهند.

در این روزها، هنگامی که برای نخستین بار از اشخاص دعوت می‌شود تا تصمیم بگیرند که زندگی خود را به مسیح بسپارند، آنان تمایل چندانی به اخذ تصمیم آنی نشان نمی‌دهند. معمولاً برای اینکه آنان برای انجام چنین کاری آماده شوند، هشت یا ده جلسه باید در مورد مطالب انجیل با آنان سخن گفت و آنان را آماده کرد. از یک جهت آنان احساس می‌کنند که اخذ تصمیم از سوی ایشان باعث بوجود آمدن تغییرات عمیقی در زندگی‌اشان می‌شود. از سوی دیگر آنان مطمئن نیستند که آیا به پیام انجیل ایمان دارند یا خیر. از سوی دیگر فضای غالب بر محیط آنان‌بگونه ایست که آنان تحت تأثیرافکار عمومی و نیز تحت تأثیر دیدگاهها و پیش‌فرضهای دوستانشان هستند. بنابراین ما باید بردبار و مهربان باشیم اما در عین حال باید آماده باشیم تا به دوستمان کمک کنیم تا بر تردیدهایی که در زمانه ما ذهن اشخاص را انباشته است، غلبه کند.

دوست شما ممکن است در مورد هر یک از نکات اصلی‌ای که شما به آنها می‌پردازید، مشکل داشته باشد.

مشکلات مربوط به توبه کردن

ممکن است مشاهده کنید که دوستتان در زمینه توبه کردن مشکل دارد. ممکن است او صادقانه فکر کند که تفکر ورفتار او همانگونه که الان هست، صحیح است. چگونه می‌توانید به او کمک کنید تا شرایط حقیقی خودرا ببیند؟

تجربه من این بوده که در چنین مواقعی گفتگو در مورد اصول اخلاقی مطروحه در ده فرمان می‌تواند مفید باشد. اگر وی این فرامین را انجام ندهد پس نمی‌تواند در حضور خدا بایستد. در ابتدا ممکن است وی بیندیشد

که همه این فرامین را انجام داده است. اما شما می‌توانید به او نشان دهید که هیچیک از آنها را انجام نداده است! آیا او خدا را در رأس زندگی خود قرار داده است؟ البته که چنین نکرده است! آیا او تصویری از خدا برای خود بوجود نیاورده است؟ (برای مثال او چنین سخنانی می‌گوید: «من نمی‌توانم به خدایی باور داشته باشم که... تصور من از خدا این است که...») آیا او چه با کفرگویی به نام خدا و یا با داشتن ظاهری مسیحی و داشتن رفتاری ریاکارانه، نام خدا را به باطل بر زبان نیاورده است؟ آیا او به خدا وقت می‌دهد، حال بماند که هفته‌ای یک روز را بعنوان سبت به خدا اختصاص نمی‌دهد؟ وقت دادن به خدااحتمالاً در برنامه زمانی او هیچ جایی ندارد. و بدین شکل شما می‌توانید در مورد اجرای هر یک از فرامین ده فرمان در زندگی‌اش، از او سؤال کنید. آیا به پدر و مادر خود احترام می‌گذارد؟ در مورد قتل و زنا چطور؟ خوب امروزه در این مورد اکثر اشخاص از این امور دوری می‌کنند. اما درحالی که عیسی نفرت نسبت به یک شخص را با قتل و شهوت و نگاه ناپاک را با زنا یکی می‌داند، چگونه می‌توانیم خود را از این امور مبرا بدانیم؟ کش رفتن برخی اجناس از فروشگاهها، یا تصمیم قاطع در رسیدن به همه چیزهایی که می‌خواهیم داشته باشیم آنهم به هر قیمتی، در حالی که نیاز چندانی به آنها نداریم غیبت و بدگویی در مورد دیگران، امروزه مسائلی شایع و فراگیرند. خدا در مورد آنا چه می‌اندیشد؟

اغلب متوجه شده‌ام که بررسی تک تک فرامین ده فرمان در زندگی اشخاص، در مورد اشخاصی که مغرورانه می‌اندیشند هیچ ایرادی بر آنان وارد نیست، بسیار مفید واقع می‌شود. گاهی از موعظه سر کوه هم به همین شکل استفاده می‌کنم. بسیاری از اشخاص می‌اندیشند که از تعالیم موعظه سر کوه پیروی می‌کنند درحالی که عمیقاً در مورد این موضوع نیندیشیده‌اند و واقعیت امر آن است که از آن پیروی نمی‌کنند. آیا آنان برای آنچه که راست و صحیح است گرسنگی و تشنگی دارند؟ آیا آنان پاک دل هستند که خدا را ببینند؟ آیا آنان وارد راه تنگ شده‌اند که منجر به حیات می‌شود و آیا به راه گشاده که روندگان در آن بسیارند و منجر به هلاکت می‌شود پشت کرده‌اند؟ آیا آنان ابتدا ملکوت خدا و عدالت او را طلبیده‌اند؟ البته که چنین نکرده‌اند. با توجه به این توضیحات اساساً ادعای پیروی آنان مسخره است. اما اگر آنان از روش زندگی ملکوت پیروی نکرده باشند، چگونه می‌توانند با پادشاه ملکوت روبرو شوند؟

من اغلب با شخصی که از خود راضیست، در مورد رومیان ۳: ۱۰-۲۰ سخن می‌گویم. پس از بررسی این قسمت بندرت پیش می‌آید که چنین شخصی مثل سابق به خود ببالد! در یعقوب ۲:۱۰ منطقی دارد که اشخاص بسیاری را خلع سلاح می‌کند. اگر من شهروندی باشم که همه قوانین کشورم را رعایت می‌کنم، اگر بخاطر سرقت دستگیر شوم، اینکه دیگر قوانین کشورم را زیر پا نگذاشته‌ام، نمی‌تواند دلیلی باشد که مرا بخاطر سرقت

مجازات نکنند. «زیرا هر که تمام شریعت را نگاه دارد و در یک جز بلغزد، ملزم همه می‌باشد». بر قوانین قضایی کشورها این اصل حاکم است. در مورد شریعت خدا نیز این اصل صدق می‌کند.

علیرغم توضیحات فوق، بیاد داشتن این موضوع نیز اهمیت دارد که شما نباید تلاش کنید تا در مورد گناهان پیش پا افتاده، در اشخاص احساس گناه بوجود آورید. درواقع شما باید تلاش کنید تا دوستتان را متوجه این گناه هولناک سازید که خالق خویش را از زندگی‌اش بیرون نگاه داشته است و زندگی‌اش را نه براساس احکام او بلکه براساس خواست خودش به پیش می‌برد. همانگونه که پولس رسول می‌گوید شما می‌خواهید اشخاص را تشویق کنید تا به سوی خدا توبه کنند (اعمال۲۱:۲۰). او کسیست که با او به درستی رفتار نشده و نادیده گرفته شده است. دوست ما، مانند بسیاری از ما، زندگی‌اش معطوف و متمرکز بر خودش است. و خدا انسانها را می‌خواند تا جهت زندگی‌اشان را تغییر دهند و زندگی‌اشان معطوف و متمرکز بر او باشد. درواقع در توبه، از اشخاص خواسته می‌شود تا چنین کنند. تنها روح‌القدس قادر است اشخاص را در مورد گناهانشان متقاعد کند و من و شما قادر به انجام چنین کاری نیستیم. اما هنگامی که ما اصول کتاب‌مقدس را برای دوستمان تشریح می‌کنیم و در این حین برایش دعا می‌کنیم، می‌توانیم مطمئن باشیم که خدا در قلب او عمل می‌کند.

مشکلات مربوط به درک

بسیاری از مواقع مطلبی که برای شما بسیار روشن است، برای دوستتان موضوعی مبهم بنظر می‌رسد. بنابراین شاید نیاز باشد تا شما بارها و بارها به آن مطلب بپردازید و دعا کنید که روح‌القدس چشمان دوستتان را بگشاید تا آن مطلب را درک کند. همانگونه که کالین دی می‌گوید: «پرسشهای جدیدی مطرح می‌شوند و پاسخها در سطحی بالاتر ارائه می‌شوند. به هر حال همیشه باید امیدوار باشیم تا پرسشگر به جایی برسد که در روند جستجویش، مروارید گرانبها را کشف کند، یا ناگهان بر اثر تصادف، گنجی را که در زیر پایهایش دفن شده بیابد».

دوست شما ممکن است کماکان کاری را که مسیح برای او بر صلیب انجام داده درک نکند. چگونه ممکن است مرگ مسیح که درگذشته دور رخ داده، بر شخص او تأثیر بگذارد؟ به او نشان دهید که قربانی عیسی که به یک معنی نامحدود است و شامل همه انسانها می‌شود،به معنایی دیگر شامل گروهی عظیم و مشخص از انسانها در جهان می‌گردد که به او ایمان می‌آورند. به او نشان دهید که صلیب نقطه محوری کار خدا در تاریخ است که در آنجا گناهان همه گناهکاران، در طول همه قرون و اعصار کفاره می‌شود، بگونه‌ای که گویی خدا گناهانی را که قبل از آن انجام شده و نیز گناهانی را که پس از آن و پیش از به پایان رسیدن تاریخ انجام می‌شود، برخود می‌گیرد. «و خداوند گناهان جمیع ما را بر وی نهاد» (به معنای دقیق کلمه) (اشعیاء۶:۵۳) شاید

دوست شما باز چنین بیندیشد که می‌تواند نجات را بدست آورد: به یک معنی شاید دریافت فیض مجانی خدا برای او تحقیرکننده باشد. به او نشان دهید که چنین ذهنیتی نه تنها ناممکن است زیرا همه ما هر روزه اعمال اشتباهی انجام می‌دهیم بلکه همچنین غیرقابل تحمل نیز می‌باشد. خدا اجازه نخواهد داد بهشت او از وجود زنان و مردانی آلوده شود که توسط کوششهای خود نجات یافته‌اند و به اصطلاح براساس فضیلتهای خودساخته خود فخر می‌فروشند و خودنمایی می‌کنند. بهشت آسمانی او مکانی خواهد بود که ما در آن‌جا «غرق در حیرت، محبت و شکرگزاری» خدای عظیم خواهیم بود که خود را خوار و کوچک ساخت تا ما را نجات بخشد. «زیرا که محض فیض (یعنی پذیرفته شدن از سوی خدا بشکل مجانی) نجات یافته‌اید، بوسیله ایمان و این از شما نیست بلکه بخشش خداست. و نه از اعمال تا هیچکس فخر نکند» (افسسیان ۲: ۸-۹).

ممکن است دوست شما هرگز معنای واقعه رستاخیز را درک نکند. رستاخیز به معنای آن است که عیسی شخصیت یک کتاب تاریخی نیست بلکه او زنده است و می‌توان او را ملاقات کرد. اگر دوست شما از نظر فکری قانع نشد با او روایت چهار انجیل در مورد رستاخیز مسیح و اول‌قرنتیان باب پانزده را مورد مطالعه و بررسی قرار دهید. اگر احساس می‌کنید دوست شما از سرسپردگی و متعهد شدن به مسیح می‌ترسد، از تردیدهای خودتان در این مورد سخن بگویید، از جهش ایمان سخن بگویید که هنگامی که زندگی خود را به مسیح قیام کرده سپردید آن را انجام دادید. و در مورد واقعیت این ملاقات رویارویی با وی و تغییری که عیسی در زندگی‌اتان بوجود آورده سخن بگویید. شهادت شخصی شما در این مورد تأثیر زیادی می‌تواند داشته باشد.

مشکلات مربوط به سرسپردگی

با وجود این ممکن است با رفع اشکالات فوق، دوست شما هنوز این آمادگی را نداشته باشد که زندگی‌اش را به مسیح بسپارد. برداشتن این گام بسیار مهم است و در آغاز قرن بیست و یکم سرسپردگی خصلتی نیست که در جامعه ما عمومیت داشته باشد. انسانها بطور کلی هنگامی که می‌بینند مسئله‌ای سالیان زیادی از زندگی‌اشان را در بر می‌گیرد، در مورد سرسپردگی به آن، دچار تردید می‌شوند.

البته ممکن است سوءتفاهماتی در این مورد وجود داشته باشد. ممکن است شخص سرسپردگی مسیحی را با پذیرش فکری یکی بشمارد. در چنین حالتی یعقوب ۱۹:۲ را برای شخص بخوانید که در آن با کنایه‌ای گزنده‌ای گفته می‌شود: «تو ایمان داری که خدا واحد است؟ نیکو می‌کنی! شیاطین نیز ایمان دارند و می‌لرزند». چنین باوری بی‌ارزش است و فایده‌ای برای شخص ندارد. شیاطین نیز به حقیقت خدا باور دارند، اما خود را وقف خدمت به او نمی‌کنند. آیا دوست شما نیز درصدد پیوستن به آنهاست؟ ممکن است شخص سرسپردگی مسیحی را با داشتن نوعی تجربه احساسی یکی بداند. همانگونه که عیسی در لوقا ۱۳:۱۱ بیان کرده، خدای پدر

عطای گرانبهای روح‌القدس را به کسانی که از او بخواهند می‌بخشد . در هنگام دریافت این عطا ممکن است فرد تجارب احساسی عمیقی داشته باشد، اما ممکن هم هست فرد هیچ تجربه احساسی‌ای نداشته باشد اما روح‌القدس را بیابد. اما به هر حال داشتن تجربه‌ای احساسی با سرسپردگی آگاهانه و عمیق شخص به مسیح یکسان نیست.

ممکن است شخص بجا آوردن مراسم و آیینها را با سرسپردگی یکی بداند. مراسم و آیینها، قول و التزام شخص به داشتن زندگی مبتنی بر سرسپردگی است، درست همانند انگشتر عروسی در انگشت عروس. اما این مراسم نمی‌توانند جایگزین سرسپردگی واقعی شوند درست همانگونه که صرفاً گذاشتن انگشتر عروسی به دستتان، بیانگر زندگی زناشویی مبتنی بر سرسپردگی نیست. این انگشتر بخشی از این زندگی است اما این زندگی تنها در انگشتر خلاصه نمی‌شود. در کتاب‌مقدس نیز به ما هشدار داده می‌شود که نشانه‌های ظاهری را بجای ذات و جوهر واقعیت درونی قرار ندهیم و سپس فخر نکنیم که صاحب چیزی هستیم که درواقع آن را نداریم. شمعون جادوگر در کتاب اعمال‌رسولان نمونه خوبی در این مورد است. وی تعمید گرفت اما مسیحی‌ای واقعی نبود. پطرس به او گفت: «تو را در این امر (یعنی زندگی مسیحی) قسمت و بهره‌ای نیست زیرا که دلت در حضور خدا راست نمی‌باشد. زیرا که تو را می‌بینم در زهره تلخ و قید شرارت گرفتاری» (اعمال ۸: ۲۱ –۲۳). پولس نیز برای روشن ساختن این مطلب که توسل به ظواهر کافی نیست تشبیهی در عهدعتیق ذکر می‌کند: «زیرا آن که در ظاهر است یهودی نیست و آنچه در ظاهر در جسم است ختنه نی. بلکه یهود آن است که در باطن باشد و ختنه آنکه قلبی باشد، در روح نه درحرف، که مدح آن نه از انسان بلکه از خداست». (رومیان ۲: ۲۸–۲۹).

یا ممکن است دوست شما در مورد موضوع تصمیم آنی دچار سردرگمی باشد و ناگهانی بودن این امر او را هیجان‌زده نسازد. بسیار خوب به او نشان دهید که این زمان و تاریخ تولد او (چه تولد جسمی مدنظر باشد و چه تولد روحانی) نیست که اهمیت دارد بلکه موضوع مهم این است که آیا او زنده است یا خیر! اشخاص زنده بسیاری هستند که از تاریخ تولد خود آگاه نیستند. شاید مدت زمان زیادی لازم باشد تا برای فرد مشخص شود که آنگونه که کتاب‌مقدس بیان می‌کند از موت به حیات قدم گذاشته است. اما وقوع بسیاری از چیزهای نیکو زمان می‌برد. بدنیا آمدن یک نوزاد زمان می‌برد. ماهها طول می‌کشد تا جنین رشد کند و خود رخداد بدنیا آمدن هم چند ساعت به طول می‌انجامد. اما مسئله و موضوع اصلی آن است که قبلاً در منزل بچه‌ای وجود نداشت امااکنون بچه‌ای وجود دارد و بدنیا آمدن کودک پایان ماجرا نیست و این کودک باید رشد کند. اما به هر حال او اکنون موجودی زنده است! مسئله اصلی بشارت این نیست که اشخاص بیکباره دگرگون شوند وایمان آورند.

من شخصاً تردید دارم که بیکباره چنین شود. همیشه عواملی وجود دارند که شخص را بسوی دگرگونی و ایمان آوردن سوق می‌دهند و از آن ناشی می‌شوند. مهمترین موضوع این است که آیا شخص عیسی را لمس می‌کند یا خیر؟ ممکن است برای شروع انگشت عیسی را لمس کند اما به هر حال این کار تماس محسوب می‌شود. شما می‌توانید واقعیت وجود یک شخص و گرما و قوت او را حتی توسط لمس یک انگشت او حس کنید. این تماس مختصر با گذشت سالیان می‌تواند به درآغوش گرفتن پرشوری تبدیل شود. موضوع مهم شروع کردن است. مسئله اصلی رابطه با عیساست و نه ناگهانی بودن آن.

بنابراین گاهی در مورد سرسپردگی و تسلیم شدن به مسیح، سؤتفاهمات و برداشتهای نادرستی وجود دارد. اما معمولاً اکثر اشخاص بخوبی متوجه می‌شوند که چه باید بکنند و منظور از سرسپردگی به مسیح چیست و موضوع این است که نمی‌توانند این کار را انجام دهند. به چنین اشخاصی چگونه می‌توانید کمک کنید؟ من گاهی استفاده از روشهای ذیل را مفید یافته‌ام.

شما می‌توانید به دوست خود بگویید: «بسیار خوب، هنوز برای این کار آماده نیستی و من کاملاً به تصمیمات تو احترام می‌گذارم. اما فکر می‌کنی چه چیزی مانع تسلیم شدن توبه مسیح است؟ اگر این مانع را به شکلی قانع‌کننده از طریقت برداریم آنگاه حاضری زندگی‌ات را به مسیح بسپاری؟»

شاید شخص دیگری به این نوع برخورد عکس‌العمل بهتری نشان دهد: «بسیار خوب، احساس می‌کنی احتیاج به وقت بیشتری داری؟ خیلی عالیست اگر بخواهی در این مورد جدیتر و عمیقتر فکر کنی، اما اگر بخواهی در مورد برداشتن قدمی در این مورد تأخیر کنی فکر نمی‌کنم چندان درست باشد. در اشعیاء۵۵:۶ مطلب جالبی در این مورد گفته شده است: «خداوند را مادامی که یافت می‌شود بطلبید و مادامی که نزدیک است او را بخوانید.» پس در این مورد جدیتر فکر کن. موافقی در این دو روز باز هم همدیگر را ببینیم و گفتگوی مفصلی داشته باشیم؟» این نوع برخورد این اشتیاق را در دوست شما برمی‌انگیزد که وقت بیشتری به اخذ تصمیم اختصاص دهد اما کماکان باعث نمی‌شود تا از سردرگمی خلاص شود.

اگر احساس می‌کنید که بی‌میلی دوستتان برای سرسپردگی به مسیح به علت طفره رفتن است و او دارد وقت تلف می‌کند، با او کمی جدیتر برخورد کنید: «می‌خواهی از این موضوع بگریزی؟ اگر کسی که زندگی‌ات را بخاطر او به خطر انداخته‌ای، نخواهد نزد تو بیایید و از تو تشکر کند، آیا عمیقاً احساس رنجش و آزردگی نمی‌کنی؟ فکر می‌کنی مسیح چه احساسی دارد؟ اما وی تنها زندگی‌اش را به خاطر تو به خطر نینداخته بلکه آن را فدای تو کرده. به هر حال درست نیست که درحالی که او دستانش را بسوی تو دراز کرده است به او بی‌توجه بمانی. او می‌خواهد زندگی تو را غنی‌تر سازد نه اینکه آن را از تو بگیرد». من در شرایط متفاوت، از

تمامی این روشها استفاده کرده‌ام و از هر یک نیز نتایج خوبی گرفته‌ام، اما بسیار مهم است که به چیزهایی که در دوستتان می‌بینید اما وی آنها را به زبان نمی‌آورد، حساس باشید و هنگامی که در این شرایط حیاتی در پی کمک به او هستید، دعا کنید تا با حکمت الهی سخن بگویید.

ممکن است دوست شما واقعاً یک مسیحی است اما در این مورد کاملاً مطمئن نیست. اگر چنین است نیازی نیست که در این مورد تصمیم بگیرد بلکه او نیاز به اطمینان دارد. در چنین مواردی من ترجیح می‌دهم تا شخص را تشویق کنم به نشانه‌های واقعیتهای روحانی در زندگی‌اش توجه کند. وی باید بداند که کجا ایستاده است (اول‌یوحنا۵:۱۳) و نباید در تردید و عدم اطمینان غوطه‌ور باشد. نشانه‌های زندگی جدید، آنگونه که در رساله اول یوحنا ذکر شده، در زندگی او می‌توانند دیده شوند. در یک فرزند خدا بتدریج احساسی جدید از بخشیده شدن، اشتیاقی جدید برای خشنود ساختن خدا، نگرشی جدید نسبت به دیگر انسانها، محبتی جدید نسبت به دیگر مسیحیان، نیرویی تازه برای غلبه بر شریر، خوشی و اطمینانی جدید و تجربه‌ای جدید از پاسخ یافتن دعا دیده خواهد شد. (اول‌یوحنا۱: ۳-۴، ۶۴۲-۱:۲، ۱۰:۳، ۵: ۱۴-۱۵، ۱۹-۱۶۴:۴). دوست شما نه تنها باید احساس کند یا امیدوار باشد که فرزند خداست بلکه باید در این مورد مطمئن باشد و نشانه‌های فوق برخی از علائمی هستند که این واقعیت را به او نشان می‌دهند.

البته هنگامی که چنین فردی دربرابر توان آزمایی پذیرش تغییرات عمیق در زندگی‌اش روبرو باشد، ممکن است مشکلات و بهانه‌هایی را که معمولاً مطرح می‌شوند، طرح کند. در این حالت شما با موردی متفاوت روبرو هستید. تفاوت در اینجاست که در حالت اول هنگامی که مشکل و مانعی را برطرف می‌کنید، دوستتان پس از آن به آسانی به سوی مسیح می‌آید. اما در مورد دوم، هنگامی که مشکل یا بهانه‌ای را برطرف می‌سازید، وی بهانه دیگری را مطرح می‌کند و این روند به همین شکل ادامه می‌یابد. بنابراین باید با حساسیت و توجه عمیق به مشکلات واقعی شخص توجه نمود اما هنگامی که بهانه‌ای مطرح می‌شود باید به شخص نشان داد که مسئله‌اش نه رفع مشکل بلکه بهانه‌تراشی و طفره رفتن است. در چنین مواردی شما باید دعا کنید تا خدا حکمت و حساسیت فراوانی به شما عطا کند. اگر در حالتی که شخص با مشکلی جدی روبروست، بگونه‌ای رفتار کنید که گویی وی دارد بهانه‌تراشی می‌کند، عمیقاً باعث رنجش وی خواهید شد. در مواردی نیز ممکن است وقت زیادی را صرف پاسخ به سؤال یا حل مشکلی کنید که بهانه‌ای بیش نیست اما پس از آن بهانه‌ای دیگر مطرح می‌شود و متوجه می‌شوید شخص مقابل صرفاً در حال بهانه‌تراشی و وقت تلف کردن است.

برخی از بهانه‌های رایج

برخی از بهانه‌های رایجی که زیاد مطرح می‌شوند به شرح زیر هستند:

«من وقت کافی برای پردختن به این موضوع ندارم.» در پاسخ باید گفت: «خیر، شما اگر بخواهید می‌توانید به این موضوع وقت اختصاص دهید. در این مورد همه مشکل دارند. همه ما مشکل وقت داریم و وقت خود را بیشتر به اموری می‌دهیم که برای ما اولویت دارند. شما با گفتن اینکه وقتی برای پرداختن به این موضوع ندارم منظورتان این است که: «فکر نمی‌کنم پرداختن به عیسی مهم باشد.» در این حالت بهتر است بجای گفتن اینکه وقت ندارم، به صراحت این موضوع را بگویید».

«کلیسا پر از اشخاص ریاکار است» جمله‌ایست که اغلب به ما گفته می‌شود. خوب واقعیت آن است که چنین اشخاصی در کلیسا هستند. هیچکس ادعا نمی‌کند که کلیسای مسیحی عادی از هر گناهیست. اماکسی که این حرف را می‌زند نیز شخصی بی‌گناه نیست. بنابراین با گفتن اینکه: «تو نیز بیا و به یکی از این گناهکاران اضافه کن» و نیز با طرح این سؤال که او شخصاً چند نفر ریاکار را در کلیسا می‌شناسد و چگونه اطمینان دارد که آنان اشخاصی گناهکارند، این سخن اغراق‌آمیز او را زیر سؤال ببرید. اشاره به رومیان۱۲:۱۴ می‌تواند در این مورد مفید باشد.

بهانه دیگری که معمولاً مطرح می‌شود این است که «من می‌توانم بدون اینکه به کلیسا بروم مسیحی باشم». به این بهانه پاسخی بسیار کوتاه می‌توان داد: اما عیسی نمی‌توانست چنین کاری کند (لوقا۴:۱۶). اما کسی که واقعاً فیض خدا را تجربه کرده است، نمی‌تواند از انجام وظیفه‌ای مهم شانه خالی کند. مسیحیت مذهبیست که مستلزم شرکت در زندگی مشترک روحانیست که مبتنی بر سخاوت و بخشش نسبت به دیگران است. اگر نگرش فردی چنین باشد، وی چیزهای زیادی را از دست می‌دهد.

بهانه دیگری که معمولاً هنگامی که دوست خود را در برابر این دعوت مهم قرار می‌دهید که زندگی خود را تسلیم کند مطرح می‌شود این است که ممکن است وی بگوید: «خوب من همیشه مسیحی بوده‌ام». این ادعا تنها در مورد شخصی می‌تواند صدق کند که در یک خانواده پرمحبت مسیحی بدنیا آمده و بزرگ شده باشد، از دوران کودکی شروع به شناخت خدا کرده باشد و این شناخت روزبروز عمیقتر شده باشد و نیز شاگردی مسیح از ابتدا در زندگی‌اش اعمال شده باشد. اما معمولاً هنگامی که شخصی ادعا می‌کند که همیشه مسیحی بوده است در این مورد تردید کنید. ممکن است وی سعی می‌کند تا شما را فریب دهید، یا با صرف کلیسا رفتن خود را مسیحی جا بزند (به اول‌یوحنا ۳:۱ و دوم تیموتاوس۵:۳ مراجعه کنید). یا ظاهراً قبلاً مسیحی شده باشد (به رومیان۲۸:۲، اعمال:۲۱–۱۳ مراجعه کنید)، یا تمام تلاش صرفاً انسانی خود را برای مسیحی بودن انجام دهد (به یعقوب۱۳:۲، متی ۲۲: ۳۷–۳۹ و غلاطیان ۱۰:۳ مراجعه کنید). بیان جمله «من همیشه مسیحی بوده‌ام» به شکلهای مختلف معمولاً بهانه‌ای برای سرپوش نهادن بر نافرمانی فرد از خداست. بنابراین شما باید با شکیبایی

و محبت تلاش کنید تا علت اصلی این بهانه را برملا کنید. رومیان ۱: ۱۸-۳۲ قسمتیست که وضعیت تکان‌دهنده انسان بی‌خدا را که برعلیه خدا عصیان کرده است، نشان می‌دهد. اما باب دوم رومیان نیز که بیانگر وضعیت انسان مذهبی است که برعلیه خدا عصیان کرده است، به همان میزان تکان‌دهنده است!

معمولاً بهانه‌هایی از این نوع مطرح می‌شوند اما بهانه‌های مختلف دیگری نیز می‌توانند مطرح شوند که معمولاً علت طرح آنها آمیزه‌ای از غرور و تعصب است. همچنین اشخاص تحت تأثیر تفکر غالب بر جامعه، تنبلی، نادانی، ترس و سودجویی ممکن است بهانه‌هایی را مطرح سازند. این عوامل به دوستانمان کمک می‌کنند تا در نافرمانی پنهان خود باقی بمانند. موضوع بسیار حیرت‌انگیز آن است که خدا کماکان درحال ارائه بخشش خود به کسانیست که مصممند تا آن را دریافت نکنند (رومیان ۵: ۶-۱۰)!

برخی مشکلات شایع

هنگامی که سعی می‌کنید تا به اشخاص کمک کنید تا خود را تسلیم مسیح کنند، با برخی مشکلات شایع و واقعی روبرو می‌شوید که در ذیل به چند مورد از آنها اشاره می‌کنیم.

برخی از اشخاص ممکن است بگویند: «خوب، من واقعاً تلاش خواهم کرد تا از مسیح پیروی کنم». این طرز فکر، اگر چه از جهتی شایان ستایش است، از دیدگاه پلاگیانیستی ناشی می‌شود که بشکلی ناآگاهانه در عمق وجودمان ریشه کرده است یعنی مبتنی بر این توهم است که ما قلبی از طلا داریم! ما همیشه بیشتر خواهان انجام دادن کاری هستیم تا دریافت چیزی. و پیام انجیل، خبرخوش کاریست که خدا برای ما انجام داده است، کاری که باید آن را پذیرفت نه اینکه سزاوار دریافت آن شد و آن را بدست آورد. قلب مسیحیت نه تلاش کردن بلکه توکل کردن است و موضوع محوری نه انجام عمل، بلکه رابطه است. در کلام خدا آیات بسیاری وجود دارند که این حقیقت را بیان می‌کنند. برای مثال رومیان۴ : ۳-۵، اعمال۱۶:۳۱، و اشعیاء۱۲:۲ به این موضوع اشاره دارند.

یا ممکن است شخصی بگوید: «اما من این موضوع را بهیچوجه درک نمی‌کنم.» و چنین سخنی درست در نقطه اوج توضیحات سلیس و روشن شما بر زبان آورده می‌شود! البته آنان بسیاری از سخنان شما را درک نمی‌کنند! چگونه ممکن است انسانی فانی بتواند آنچه را که خدای قادر مطلق انجام داده است تا اورا به حضور خود بپذیرد، به شکل کامل درک کند؟ «چیزهایی که چشمی ندید و گوشی نشنید و به خاطر انسانی خطور نکرد، یعنی آنچه خدا برای دوستداران خود مهیا کرده است.» اما خدا آنها را به روح خود بر ما کشف نموده است زیرا که روح همه چیز حتی عمقهای خدا را نیز تفحص می‌کند. (اول‌قرنتیان ۲: ۹-۱۰). برای اینکه لامپی را روشن کنید نیازی نیست که از ماهیت و خواص الکتریسیته اطلاعات کافی داشته باشید، یا پیش از خوردن

غذایی مقوی نیازی نیست از همه املاح و ویتامینهای موجود در آن آگاه شوید. «بچشید و ببینید که خداوندنیکو است. خوشا بحال شخصی که بدو توکل می‌دارد» (مزمور۸:۳۴). وظیفه شما این است که دوستان خود را تشویق کنید که تا آنجا که حقایق مربوط به عیسی را درک کرده‌اند، به او توکل کنند و وجود خود را به او بسپارند. برای بوجود آمدن رابطه‌ای واقعی با عیسی در ابتدا همین‌قدر کافیست. برخی ممکن است بگویند: «قبلاً همه چیزهایی را که می‌گویید امتحان کرده‌ام اما فایده‌ای نداشته است». اما آنچه که آنان امتحان کرده‌اند چه بوده است؟ آیاشخص بازگشت عمیق بسوی خدا را با چیزی دیگر اشتباه نکرده است؟ شاید دوست شما در یک جلسه بشارتی شرکت کرده اما تغییر عمیقی در او صورت نگرفته است. شاید عواطف او برانگیخته شده‌اند اما وی عمیقاً تغییر نکرده است. شاید هم تصمیم او در بازگشت بسوی خدا واقعی بوده است اما پس از آن وی بطرز صحیح تغذیه نشده و رشد نکرده است بنابراین بتدریج آنچه را که بدست آورده کمرنگ شده است. شاید زندگی منفردی را در پیش گرفته و از جامعه مسیحیان دوری گزیده بنابراین پژمرده شده است. شاید او هرگز قدرت روح‌القدس را در از بین بردن عادات گناه‌آلود تجربه نکرده است. شاید باد تردیدهای شخصی وی و شک‌گرایی اطرافیانش، جوانه نازک ایمان وی را خشک کرده‌اند. به هر حال به شخصی که به سوی خداباز می‌گردد باید توجه زیادی نشان داد. برای او توضیح دهید که: «اگر بی‌ایمان شویم او امین می‌ماند زیرا خود را انکار نمی‌تواند نمود». (دوم‌تیموتاؤس۱۳:۲) و اگر او واقعاً خود را تسلیم مسیح کند، مسیح وارد زندگی او خواهد شد و کار خود را در زندگی‌اش آغاز خواهد کرد. به او نشان دهید که وضعیت او نه به احساسات او بلکه به قابل اعتماد بودن خدا وابسته است که کلام او چنین می‌گوید: «آنکه پسر را دارد حیات را دارد و آنکه پسر خدا را ندارد حیات را نیافته است». (اول‌یوحنا۱۲:۵). آیا او مسیح را به زندگی خود پذیرفته است؟ اکر چنین کرده است، اگرچه مدتها از این امر گذشته باشد و بشکلی ضعیف آن را تجربه کرده باشد، مسیح وارد زندگی او شده است. با وعده‌های خدا او را تغذیه کنید. زیرا در رویارویی با مشکلات، این وعده‌ها می‌توانند کمک زیادی به او کنند. اما اگر وی با ارزیابی زندگی‌اش به این نتیجه رسید که هرگز مشتاقانه و به شکلی واقعی طریق شاگردی را در پیش نگرفته است، همانگونه که دیگران را به این طریق راهنمایی می‌کنید، چنین شخصی را نیز بدین طریق هدایت کنید.

ممکن است برخی بگویند: «فکر نمی‌کنم بتوانم زندگی مسیحی خود را ادامه دهم. بله، سخن آنان صحیحست. آنان قادر به چنین کاری نیستند و مسئله اصلی این است که از لحظه‌ای که مسیح وارد زندگی آنها شد وی آنها را حفظ خواهد کرد. وعده‌هایی چون یوحنا ۱۰: ۲۸–۲۹ اول‌پطرس ۵:۱ و یهودا ۲۴، این حقیقت را

بروشنی بیان می‌کنند. همه ما باید در طریق ناآشنا اما ضروری توکل گام برداریم. این وظیفه مسیح است که از سقوط من جلوگیری کند اما این وظیفه من است که برای انجام این کار به او توکل کنم.

شاید یکی از شایعترین مشکلات، در زمان تصمیم‌گیری ترس باشد. بسیاری از اشخاص می‌گویند:«می‌ترسم». چنین پاسخی، پاسخی صادقانه بوده و بهیچوجه نباید از آن تعجب کرد. به شخص کمک کنید تا ترس خود را تجزیه و تحلیل کند. آیا او از این می‌ترسد که هیچ اتفاقی نیفتد؟ اگر چنین است او را متوجه این وعده نجات‌دهنده سازید که می‌گوید: «به نزد او درخواهم آمد». باید به عیسی توکل کرد که او کلامش را زیر پا نمی‌گذارد. آیا شخص از این می‌ترسد که زندگی او پر از ملال و مصیبت شود؟ هرگز چنین نخواهد بود. «طریق حیات را به من خواهی آموخت. به حضور تو کمال خوشی است و به دست راست تو لذتها تا ابدالاباد!» (مزمور۱۶:۱۱). آیا شخص از این می‌ترسد که در اقلیت قرار گیرد؟ البته چنین خواهد شد.اما در این حالت یک نفر به اضافه مسیح همواره اکثریت را تشکیل می‌دهند. به هر حال تاکنون چه زمانی حق با اکثریت بوده است؟ آیا وی از آنچه که دوستانش خواهند گفت می‌ترسد؟ این مسئله‌ای بسیار رایج است و مسئله‌ای کاملاً واقعیست. به او بفهمانید اگر دوستی اشخاصی با او عمیق باشد و نکات مثبتی که در او براثر ایمان آوردن بوجود آمده بر این دوستان آشکار شود، چنین اشخاصی او را ترک نخواهند کرد به او نشان دهید که او نباید فردی خشکه‌مقدس شود.همچنین به او نشان دهید که او مجبور نیست رابطه‌اش را با دوستانش قطع کند. وی می‌تواند همچنان در میان آنان باشد با این تفاوت که اینک عیسی در زندگی او حضور دارد. به او نشان دهید که محبت کامل، این ترسهای او را از بین می‌برد (اول‌یوحنا۴:۱۸) و او باید به محبت کامل در زندگی‌اش خوشامد بگوید.

قدم ایمان

زمانی می‌رسد که مسائل تاحدی برای دوستتان روشن می‌شوند و جریان انبوه سؤالات، دیگر مانند سابق جاری نیستند. در این هنگام با مهربانی از دوستتان بپرسید: «آیا فکر می‌کنی این آمادگی را داری که اکنون به خداوند بله بگویی؟ یا هنوز مانعی هست که ترا از او دور نگاه می‌دارد؟»

اگر او چیزی برای گفتن نداشت به او بگویید: «بسیار خوب، اکنون بیا زانو بزنیم و از او بخواهیم تا وارد زندگی تو شود» (یا می‌توانید از کلمات و اصطلاحات دیگری استفاده کنید). یا می‌توانید به او بگویید آیا او ترجیح می‌دهد در تنهایی اقدامی مشخص در جهت تسلیم و سرسپردگی به مسیح انجام دهد و اگر چنین است چه زمانی در صدد انجام چنین کاری برخواهد آمد؟ یا اینکه برای انجام این کار دوست دارد که شما نیز حضور

داشته باشید و در این لحظات مهم به شکلی او راکمک کنید. معمولاً اشخاص دوست دارند که در این زمان به آنان کمک کنید.

اگر چنین است درکنار شخص بنشینید یا زانو بزنید و آنگاه او را تشویق کنید تا برای خودش دعا کند. دعا می‌تواندکوتاه باشد مانند این دعا: «خدایا بر من گناهکار رحم کن». عیسی به ما میگوید که گفتن چنین جمله‌ای کافیست که فردی راعادل شده به منزلش بفرستد (لوقا ۱۸: ۱۳-۱۴). یا شخص می‌تواند براساس وعده مکاشفه۳:۲۰ عمل کند و از عیسایی که مدتی طولانیست او را از قلب خود بیرون نگاه داشته، بخواهد که وارد شود. یا همانند لوقا۱۱:۱۳ شخص می‌تواند از پدر آسمانی بخواهد که روح‌القدس را به او عطا کند. در مجموع نه محتوای دعای شخص بلکه واقعی بودن سرسپردگی و تسلیم اوست که اهمیت دارد. اما به هر حال حکیمانه است که شخص را تشویق کنیم تا از خداوند بخواهد که وارد زندگی‌اش شود، زندگی گذشته او را پاک سازد و روح‌القدسش را در درون وجودش بگذارد.

مهم نیست که فرد با صدای بلند دعا می‌کند (که ممکن است هرگز در زندگی‌اش چنین تجربه‌ای نداشته) یا در سکوت. اگر شخص ترجیح می‌دهد در سکوت دعا کند در نهایت از او بخواهید خلاصه‌ای از آنچه که دعاکرده به شما بگوید. در نهایت شما می‌توانید بخاطر نجات این شخص و همراه با او به شکرگزاری بپردازید. اما اغلب تشویق کردن شخص به اینکه با صدای بلند دعا کند می‌تواند نتایج خوبی داشته باشد. به شخص بگویید: «البته اگر با صدای بلند دعا کنی این امر بدین معنا نیست که اگر در سکوت دعا کردی خدا نمی‌تواند دعایت را بشنود. اما چون تو می‌خواهی در کنارت باشم، اگر با صدای بلند دعا کنی من هم می‌توانم دعایت را بشنوم. فکر می‌کنم اگر با صدای بلند دعا کنی این کار مُهری بر تصمیم تو دال بر تسلیم و سرسپردگی به مسیح است». با دادن این توضیحات فرد معمولاً خود را راحتتر احساس می‌کند که دعا کند.

به هر حال، چنین لحظاتی در کنار دوستی بودن، امتیازی بس بزرگست. در چنین مواقعی معمولاً من نمی‌توانم از اشک ریختن خودداری کنم. آنگاه برای دوستم دعا می‌کنم که روح‌القدس او را در مسیح تعمید دهد، او را پر از عطایای روحانی سازد و هرگز او را ترک نکند.

در این لحظات معمولاً انسان احساسات مختلفی را تجربه می‌کند. اغلب خنده و گریه تواماً در شما و دوستتان دیده می‌شود. اما در کنار خوشی عمیق این لحظه نباید از توجه به برخی مسائل مهم غفلت کرد.

برخی پیامدهای آنی

۱ – شخص باید تصور روشنی در این مورد داشته باشد که کجا ایستاده است. من معمولاً در این مواقع از دوستانم می‌پرسم: «آیا هنگامی که از عیسی خواستی تا وارد قلبت شود، او وارد شد؟» در اکثر موارد شخص

بدون کوچکترین تردیدی پاسخ این سؤال را می‌داند. اما همیشه چنین نیست. در این حالت من شخص را متوجه این وعده مسیح می‌سازم که می‌گوید اگر کسی در را باز کند من وارد خواهم شد. آنگاه از او می‌پرسم: «آیا در قلبت را بر روی او باز کردی؟» شخص ممکن است بگوید: «بله، تا آنجا که می‌دانستم این کار را چگونه باید انجام داد، این کار راکردم». آنگاه می‌پرسم: «او چه کاری در وجودت انجام داده است؟» شخص ممکن است بگوید: «آه من متوجه شدم که او وارد وجودم شد اگرچه تغییر بزرگی را احساس نمی‌کنم». آنگاه به او می‌گویم: «خوب می‌دانی که ایمان به معنای اطمینان به این امر است که عیسی قابل اعتماد است و به معنای اطمینان به احساسات متغیرت نیست». عیسی وعده داده است که وارد قلب تو خواهد شد ولی وعده نداده است که بلافاصله احساس خواهی کرد عمیقاً تغییر کرده‌ای». آنگاه در مورد چنین شخصی درست به همان گونه رفتار می‌کنم که در مورد اشخاصی که عمیقاً احساس شادمانی می‌کنند و در مورد ورود عیسی به قلبشان شادی و اطمینان دارند. سپس فرد را تشویق می‌کنم تا برای آنچه که برایش اتفاق افتاده خدا را شکر کند.

۲ - شخص باید احساس قدردانی و شکرگزاری خود را بیان کند. شخص نباید شبیه کودک قدرناشناسی باشد که با دریافت هدیه‌ای گرانبها، با تأخیر بسیار تشکر خود را ابراز می‌کند. بنابراین از همان ابتدا در فرد روحیه شکرگزاری را تشویق کنید. از او بخواهید که از خداوند تشکر کند که وارد زندگی‌اش شده است. در این زمان قاعدتاً نباید مشکل خاصی در مورد دعای فرد به صدای بلند وجود داشته باشد. برای مثال شخص می‌تواند چنین دعا کند: «خداوند عزیر، برای اینکه وارد زندگی‌ام شدی از تو متشکرم. از تو بخاطر وعده‌ات که هرگز مرا ترک نخواهی کرد متشکرم. کمکم کن تا بقیه عمرم به تو وفادار باقی بمانم». چنین دعایی، آموزشی اولیه در مورد دعا برای دوستتان محسوب می‌شود. وی باید در وهله نخست نه با خواسته‌های خود بلکه با شکرگزاری و قدردانی به حضور خداوند بیاید.

۳ - باید به شخص در برابر شک و تردیدهای اولیه کمک کرد.همیشه وقتی که شخصی تصمیم می‌گیرد خود را تسلیم مسیح کند، شک و تردیدهایی به ذهن او هجوم می‌آورند. برای مثال چنین سؤالاتی در ذهن فرد بوجود می‌آیند: آیا او تجربه‌ای واقعی داشته است؟ آیا او فریب احساساتش را نخورده است؟ آیا تجربه او تجربه‌ای ماندگار است؟ اگر او مرتکب اشتباهی شود چه اتفاقی می‌افتد؟ در این مرحله برخورد حکیمانه آن است که شما سعی نکنید به همه مسائل و سؤالات او کاملاً و بیکباره جواب دهید بلکه بهتر است وعده‌های مهم مسیح را در ذهن او جا بیندازید. من اغلب اول‌یوحنا۵:۱۲ را برای اشخاص نقل می‌کنم. «آنکه پسر را دارد حیات را دارد و آنکه پسر خدا را ندارد، حیات را نیافته است». آیا او پسر را دارد؟ اگر او را به زندگی‌اش

دعوت کرده است، او را دارد. آنگاه او حیات الهی را دارد و حیات جاودانی خدا در اوست. من به شخص می‌گویم تا این آیه را بارها و بارها با خود تکرار کند و محل آن را به خاطر بسپارد. او را هشیار سازید که شک و تردید سلاح اصلی شیطان در حمله به یک نو ایمان است. اگر شیطان نتواند از مسیحی شدن دوستتان جلوگیری کند، تمامی تلاش خود را می‌کند تا وی در این مورد کاملاً مطمئن نباشد و با مشکلاتی روبرو شود. اما به محض اینکه مسیحی نوایمان آموخت که همانند استاد خود، براساس وعده‌های کتاب‌مقدس با شک روبرو شود و بگوید «مکتوب است»، بعنوان یک مسیحی استوار خواهد شد و شروع به رشد خواهد کرد.

۴ – شخص باید در مورد ایمان خود با شخصی دیگر سخن بگوید. عهدجدید به طرق مختلف بر روی این موضوع تأکید می‌کند که ما باید با دهان خود اعتراف کنیم که متعلق به مسیح هستیم و ایمان ما به او صرفاً نباید در نهان و در قلبمان باشد. این موضوع را که در رومیان ۱۰: ۹–۱۰ بیان شده است به او نشان دهید. در ابتدا انجام این کار برای شخص مشکل خواهد بود اما گفتن این امر به فردی دیگر که وی به مسیح ایمان آورده است، در دراز مدت کمک بزرگی به شخص خواهدکرد. او را تشویق کنید که کسی را بیابد که با شنیدن این امر خوشحال خواهد شد. احتمالاً وی شخصی را می‌شناسد که مدتها برای ایمان آوردن او دعا کرده است. هنگامی که آن شخص بشنود که شخصی که برایش دعا می‌کرده، ایمان آورده، چقدر شادمان خواهد شد. اگر شخص سنش در خانه از دیگران کمتر است، قبل از اینکه چیزی در مورد ایمان آوردن خود به والدینش بگوید، بهتر است مدتی زندگی و اعمالش نشان دهند که چه اتفاقی افتاده و آنگاه لب به سخن بگشاید. پس از انجام این اقدامات مقدماتی شخص باید بتواند به دیگران نیز آنچه را که برایش اتفاق افتاده بگوید و هنگامی که وی چنین می‌کند، این امر به عامل تقویت کننده مهمی در زندگی‌اش تبدیل می‌شود.

۵ – به شخص باید با مهربانی و عطوفت توجه نمود. این کاربسیار زود باید انجام گیرد. دشمن بیکار نیست و درپی نابود ساختن یک زندگی مسیحی نوشکفته است. بنابراین شما نیز نباید بیکار بمانید و باید به فرد نوایمان کمک کنید تا دریابد در مسیح وارث چه قدرت و قابلیتهایی شده است. گفتن این مطالب برای یک روز او کافیست و با کمک به او برای روبروشدن با این مسائل،از او بخواهید تا یک یا دو روز دیگر مجدداً او را ببینید. در ملاقات بعدی شما می‌توانید به مشکلات دیگری بپردازید که به تازگی برای او پیش آمده‌اند و به او کمک کنید تا در زندگی مبتنی بر اطاعت و شاگردی مسیح رشد کند. در عین حال در حالی که شخص وارد هیجان‌انگیزترین رابطه ممکن یعنی رابطه با عیسی مسیح بعنوان منجی و خداوند خود شده است، شما می‌توانید

کتب مفید روحانی که در این زمینه می‌توانند به وی کمک کنند، در اختیار او بگذارید تا آنها را مطالعه کرده و در مورد آنها تعمق کند.

فصل هفتم

مراقبتهای پس از ایمان آوردن

یکی از ضعفهای اساسی کلیساهای غرب قصور ما در توجه و مراقبت کافی از اشخاصی است که به مسیح ایمان آورده و اعتراف ایمان می‌کنند. شاید دلیل این امر این باشد که ما انتظار نداریم تا ایمانداران بالغ زیادی را مشاهده کنیم. شاید دلیل دیگر این ضعف این باشد که ما فکر می‌کنیم هنگامی که یک فرد بزرگسال، توسط مراسمی به عضویت کلیسا درآمد، تعلیم و تربیت مسیحی با همه اصول و اهدافش دیگر پایان یافته و به شخص پذیرفته شده نیز همین را بشکلی منتقل می‌کنیم. اما تغذیه روحانی نوایمانان حوزه‌ای بود که مسیحیان اولیه توجه زیادی به آن نشان می‌دادند. این امر حتی در دوران رسولان نیز دیده می‌شود. در این مورد ما نه تنها گزارشات کتاب اعمال رسولان را در دست داریم بلکه بقایای تعلیماتی را که آنان به ایمانداران جدید می‌دادند، می‌توانیم در رسالات عهدجدید مشاهده کنیم. باوجود این، امروزه به این موضوع توجه چندانی نمی‌شود. از مسیحیان جدید انتظار می‌رود که به یک کلیسا ملحق شوند و خود را با شرایط آن تطبیق دهند. آنان یا باید در کلیسا شنا کردن را یاد بیاموزند یا غرق شوند.

و متأسفانه بسیاری از آنان غرق می‌شوند. در حال حاضر تعداد اعضای بسیاری از کلیساها در حال کاهش یافتن است. بسیاری از اعضای کلیساها احساس ملال می‌کنند. پرستش کلیسایی از نظر فرهنگی برایشان غریب است و اعضاء احساس می‌کنند زندگی‌اشان بین روزهای دوشنبه تا شنبه هیچ ربطی به روزهای یکشنبه که به کلیسا می‌روند ندارد. و تعلیمی که آنان می‌بینند ربطی به نیازهای واقعی آنان ندارد. شما نمی‌توانید فرض را بر این بگذارید که اگر دوستتان را به کلیسا؛ تحویل دادید وی یک مسیحی خوب باقی خواهد ماند زیرا شکاف فرهنگی بین کلیسا و جامعه پیوسته درحال عمیقتر شدن است. کتابها، موسیقی، پیش‌فرضها در مورد خدا و جهان و نحوه زندگی در محافل کلیسایی کاملاً متفاوت از آن چیزیست که اشخاص غیرمذهبی به آنها عادت

دارند. بنابراین هنگامی که شخصی به کلیسا می‌رود، باید از نظر فرهنگی تغییرات فرهنگی عمیقی را تجربه کند که حتی می‌توان گفت روبرو شدن با آن مشکلتر از تسلیم کردن زندگی خود به مسیح است.

کلیسا در این مورد مقصر است. در طی سالیان متمادی، ما که در کلیسا بوده‌ایم، به خود زحمت چندانی نداده‌ایم تا انسانها راحتتر ما را درک کنند و به ما نزدیک شوند و ما نباید متعجب شویم که چرا برای اشخاص پذیرش ملاکهای کلیسایی مامشکل است. بسیاری از کلیساها ویژگی مهمی را که ویلیام تمپل آن را بدینگونه توصیف می‌کند، از دست داده‌اند: «کلیسا تنها جامعه در جهان است که بخاطر منافع اشخاصی که عضو آن نیستند، بوجود آمده است». گویی کلیساهای ما نه به منظور وسعت یافتن بلکه به منظور نگهداری از آنچه که هست، سازمان‌دهی شده‌اند. بنابراین طبیعیست که برای شخصی که خارج از کلیسا بزرگ شده است، سازگار شدن با فضای حاکم بر بسیاری از کلیساها مشکل باشد.

بنابراین چه باید کرد؟

پیروی از عیسی تمامی زندگی انسان را دربرمی‌گیرد. یکی از واژه‌هایی که در عهدجدید برای تشریح این امر بکار می‌رود «شاگرد» شدن است. آنچه که ما بعنوان شاگرد نیاز داریم تا آن را بیاموزیم رابطه‌ای رشد یابنده با عیسی است که بشکل فزاینده‌ای بر تمامی زندگی ما تأثیر می‌گذارد. زندگی مسیحی شامل رعایت اصول و مقررات نیست. اگر چنین باشد آنگاه مسیحیت به یک قانون‌پرستی جدید تبدیل می‌شود (و این اتفاقیست که بشکل وحشتناکی در برخی کلیساها دیده می‌شود).

اما دوست شما خوانده شده تا آزادی و رهایی نوینی را تجربه کند. تجربه مسیحی به این می‌ماند که شما عاشق عالی‌ترین شخصی شود که در دنیا وجود دارد. بتدریج که رابطه‌اتان با این شخص عمیقتر می‌شود، شما هر کاری انجام می‌دهید تا او را خشنود سازید. اما شما این کار را نه بخاطر اینکه قانون می‌گوید بلکه بخاطر اینکه این فرد را دوست دارید، انجام می‌دهید. هیچکس بهتر از خود شما نمی‌تواند به دوستتان کمک کند تا در زندگی شاگردی موفق شود. ممکن است دیگران در این مورد بیشتر بدانند یا تجربه بیشتری در این زمینه داشته باشند اما به اندازه شما به دوستتان نزدیک نیستند زیرا شما دوست او هستید. شما شخصی هستید که او را با عیسی آشنا ساخته‌اید. شما از امتیازی منحصربفرد برخوردارید. وی چیزهایی از شما دریافت داشته که هرگز از هیچ فرد دیگری نمی‌تواند دریافت کند. دوست شما همانقدر به شما نیاز دارد که پولس پس از ایمان آوردن به برنابا نیاز داشت. دوست شما پیش از آشنا شدن با کلیسا، در چند هفته نخست شاگردی خود، به عطوفت، مهربانی و توجه شما نیاز دارد. مراحل شاگردی را آهسته و بتدریج به دوستتان بیاموزید و قبل از موعد توقعات

سنگین از او نداشته باشید. دوستی شما با دوستتان، در قلب این شاگردی قرار دارد. شما در کنار او قرار دارید تا به او کمک کنید که بیاموزد.

بسیار خوب، برا شخصی که به تازگی در طریق شاگردی گام نهاده است ابتدا کدام جنبه‌های آن را باید بیاموزد؟ هشت جنبه وجود دارد که باید آنها را بخاطر سپرد:

۱ - شخصی باید بیاموزد که اطمینان داشته باشد. البته منظور کبر و غروری نیست که بسیار ناپسند است بلکه منظور اطمینانی است که عضو یک تیم ورزشی اطمینان دارد که به عضویت آن تیم برگزیده شده یا اطمینان کودکی که می‌داند عضو خانواده است. شما هنگامی که به دوست خود کمک می‌کنید تا در مسیح رشد کند بنیان متحکم اولیه را دراختیار او می‌گذارید. وی نیاز به توکل کردن به وعده‌های عیسی دارد که نمی‌تواند دروغ بگوید. اطمینان مسیحی تماماً متکی برخداست. خدای پدر ما را مطمئن می‌سازد که در خانواده او پذیرفته شده‌ایم. (رومیان۸:۱۵). خدای پسر گناه ما را بر صلیب می‌پذیرد و ما اکنون «...نزد خدا سلامتی داریم به وساطت خداوند ما عیسی مسیح» (رومیان۵:۱). و خدای روح‌القدس با تغییراتی که در زندگی ما بوجود می‌آورد، بتدریج حضور خود را بر ما بیشتر مکشوف ساخته و حضور او را بیشتر حس می‌کنیم. این حقایق در رساله اول‌یوحنا به دقت تشریح شده‌اند. در زندگی یک مسیحی حس جدیدی از بخشیده شدن وجود دارد. همچنین آگاهی جدیدی در مورد خشنود ساختن خدا، نگرشی جدید در مورد توجه و مراقبت از دیگر انسانها و محبت جدیدی نسبت به مسیحیان دیگر وجود دارد. شخص نیروی جدیدی در برابر شرارت در خود احساس می‌کند. شخص همچنین خوشی و اطمینانی جدیدی را تجربه می‌کندو شخص تجربه جدیدی در مورد پاسخ یافتن دعاهایش دارد. خداوند می‌گوید: «اینک من همه چیز را نو می‌سازم». البته همه موارد فوق بیکباره صورت نمی‌پذیرند و همانند چشمه‌ای که از زمین خشک می‌جوشد، این تجارب نز در زندگی شخص ظاهر می‌شوند.

۲ - شخص باید بیاموزد تا صدای خدا را بشنود. این امر بخشی مهم از شاگردی مسیح است و امریست که برای شخص تجربه‌ای کاملاً جدید خواهد بود. وی پیش از تسلیم زندگی‌اش به مسیح، شاید دعاهایی را بر زبان می‌آورده است اما این امر صرفاً سخن گفتن است و نه شنیدن. شما تا زمانی که از شخصی نمی شنوید نمی‌توانید از او مطلبی بیاموزید. دوست شما چگونه می‌تواند بیاموزد که به خدا گوش فرا دهد؟ یکی از مهمترین طرقی که توسط آن این امر تحقق می‌یابد کتاب‌مقدس است. ما برای زندگی مسیحی خود یک دستورالعمل عملی داریم و تا زمانی که حیاتی مبتنی بر اطاعت و شاگردی را آغاز نکرده‌ایم، این دستورالعمل

توجه ما را چندان بخود جلب نمی‌کند.اما هنگامی که چنین زندگی‌ای را آغاز کردیم، این دستورالعمل برای ما به امری حیاتی تبدیل می‌شود. با وجود این، این دستورالعمل از همه دستورالعملهای دیگر متفاوت است و به منزله نامه‌ای عاشقانه از سوی خدا به ماست. این دستورالعمل شامل هشدارها، تشویقها، خطاهای وحشتناکی که ایمانداران مرتکب شده‌اند، داستانهای هیجان‌انگیز، نامه‌ها و چهار برداشت خارق‌العاده از زندگی عیسی است. این امتیاز شما خواهد بود که این کتاب‌مقدس را (که بیشتر مجموعه‌ای از کتب مختلف است یا یک کتاب واحد و به یک تابخانه می‌ماند) به دوست خود معرفی کنید. ممکن است این کتاب برای وی کاملاً نو باشد یا ممکن است وی با آن از قبل آشنا باشد. به هرحال شماباید به او کمک کنید تا آن را به طریقی کاملاً نوین مطالعه کند و آن را نه بعنوان اثر ادبی بلکه بعنوان نقطه تماس و ملاقات با خدا مطالعه کند. چنین مطالعه‌ای بدین معناست که دوستتان بخشی از کتاب‌مقدس را بخواند و آن بخش چنان تأثیری بر او برجای بگذارد که وی با خود بگوید: «چقدر بر من تأثیر گذاشت». چنین مطالعه‌ای به معنای مطالعه کتاب مقدس به منظور درک وعده‌ای است که شخص می‌تواند آن را در مورد خویش بپذیرد و بر آن بایستد، یا به معنای پیروی از نمونه‌ای است که در آن بیان شده، یا به معنای درک تشویقی است که در آن مکشوف شده، یا به معنای به زبان آوردن دعایی است که در آن وجود دارد،یا به معنای روبروشدن با توان‌آزمایی‌ای است که در برابر فرد قرار می‌گیرد و یا صرفاً به معنای درک حقیقتی جدید در مورد خداوند است. شما می‌توانید با دوست خود بخشی از کتاب‌مقدس را بخوانید و به او نشان دهید چگونه در مورد آن تأمل و تعمق کند وآن را هضم کند و از عصاره شیرین آن لذت برد. البته سخنان فوق به معنای پرستیدن کتاب‌مقدس نیست. مارتین لوتر می‌گوید همانگونه که ما به سراغ گهواره می‌رویم تا کودکمان را در آن بیابیم، به همین شکل به سراغ کتاب‌مقدس می‌رویم تا مسیح را در آن بیابیم. آگوستین کتاب‌مقدس را نامه‌ای صمیمانه می‌داند و هنگامی که دوست شما با شما شروع به خواندن قسمتی از کتاب‌مقدس می‌کند، باید با همان نگرشی که در سطور فوق مطرح شد، آن را بخواند.

پیشنهاد من این است که برای شروع، شما هفته‌ای یکبار او را ملاقات کنید و بخشی از کتاب‌مقدس را انتخاب کنید که هر دوی شما را قادر می‌سازد تا مطالبی را از آن استخراج کنید. همچنین بهتر است در این قسمت، حقایق اساسی و مهم ایمان مسیحی نیز وجود داشته بانشد. برای مثال شما می‌توانید یوحنا ۳: ۱-۱۶ یا لوقا ۱۹: ۱-۱۰ را برگزینید و آنها را بعنوان نمونه‌ای از شروع سرسپردگی و تسلیم به مسیح مطالعه کنید. هفته بعد می‌توانید لوقا ۱۱: ۱-۱۳ را مطالعه کرده و در مورد آن دعا کنید. در هفته بعد می‌توانید متی ۴: ۱-۱۱ را مطالعه کنید و در مورد نحوه مواجهه عیسی با وسوسه‌ها بحث کنید. و به همین شکل قسمتهای مختلف کتاب‌مقدس را انتخاب کرده و آنها را بررسی کنید و به دوست خود همواره نشان دهید که هنگامی که نکات

مطرح شده در قسمتهای مختلف کتاب‌مقدس را درک می‌کند و در مورد آنها می‌اندیشد، چگونه به آنچه که خدا می‌گوید گوش بدهد، سپس در سکوت عمیقاً در مورد این حقایق تعمق کند، و سپس در کنار شما با صدای بلند آنهارا در دعا و پرستش بر زبان آورد. این روش الگویی برای مطالعه شخصی کتاب‌مقدس دراختیار دوستتان قرار می‌دهد و شما با راهنمایی‌های بعدی یا دادن کتب و جزواتی به وی که در مورد مطالعه کتاب‌مقدس هستند، می‌توانید به او در این زمینه کمک کنید.

۳ - شخص باید بیاموزد که دعا کردن بخشی حیاتی و جداناپذیر از شاگردی است. عاشقی که هرگز با معشوق خود ارتباط ندارد موجود عجیبیست و شاگردی که دعا نمی‌کند دقیقاً وضعیتش به چنین شخصی می‌ماند. متأسفانه مسیحیان بسیاری هستند که چنینند. شکی نیست که دوست شما نمی‌خواهد یکی از آنان باشد. دعا واقعاً بعدی جدید از زندگیست و به معنای در میان گذاشتن همه چیز با خداوند است.اکثر اشخاص می‌دانند دعا کردن به معنای طلبیدن و خواستن نیز هست امابسیاری از اشخاص نمی دانند که دعا کردن همچنین به معنای ابراز تشکر نیز هست. دعا همچنین شامل تفکر و تعمق در سکوت در مورد حقایق کتاب‌مقدس و کاربرد آنها در زندگی و رابطه‌امان با خدا نیز می‌شود. دعا همچنین شامل نگریستن به صورت خداوند در سکوت و شامل بهت و شگفتی نیز می‌شود که بسیاری از اوقات باگفتن این جمله بیان می‌شود: «خداوندا، تو خارق‌العاده هستی». دعا همچنین شامل اعتراف کردن نیز می‌شود. هنگامی که خطایی مرتکب می‌شویم باید بلافاصله به خداوند روی آوریم و این خطا را اعتراف کنیم تا اثری از آن در زندگی‌امان باقی‌نماند. «گناهان ما را بیامرز» دعایست که یک شاگرد مسیح آن را بخشی مهم از دعای خود می‌گرداند.

شما باید به دوست خود نشان دهید که چگونه افکار خود را از مطالعه کتاب‌مقدس بسوی دعا معطوف سازد. او را تشویق کنید فهرستی از مطالبی تهیه کند که می‌خواهد تا هر روزه آنها را به حضور خداوند بیاورد که می‌تواند شامل مسائلی مربوط به کار، مسائل خانوادگی و یا مسائل جهان پیرامون شود. شما می‌توانید به او کمک کنید تا در یابد او وسیله‌ای در دستان خداست که خدا توسط وی می‌تواند بر خانواده، محل کار، و محیط و دوستان تأثیر بگذارد و به او نشان دهید که باید برای اشخاصی که در این قلمروها؛ هر روزه آنها را می‌بیند دعا کند. با شروع این دعاها،پس از گذشت زمانی اندک زمانی وی شاهد پاسخهایی ملموس و چشمگیر به دعاهایش خواهد بود و با دیدن این امر بسیار هیجان‌زده خواهد شد. دعا برای وی بیشتر از آنکه یک فعالیت باشد، طریق زندگی خواهد بود. بدین شکل دوست شما می‌تواند تبدیل به شخصی شود که می‌توانید پیوسته او را ببینید و مدت زمانی را به شکرگزاری و شفاعت اختصاص دهید.

در صورت اشتیاق خود اشخاص، من از اینکه با آنها در همه موقعیتها دعا کنم، هیچ ابایی ندارم. برای مثال می‌توان در خیابان دعایی کوتاه با دوستتان داشته باشید، یا پس از گذارانیدن ساعتی با دوستتان، هنگام رفتن به منزل او را با دعا بدرقه کنید، یا با شنیدن خبری خوش یا حادثه‌ای ناگوار می‌توان بلافاصله دعا کرد. بدین طریق شما دوستتان را تشویق می‌کنید تا همانگونه که شاخه‌ای در درخت می‌ماند، او نیز در مسیح بماند و از خداوند توان و قوت لازم را بیابد. و عیسی به ما وعده داده است اگر به این شکل در او بمانیم، پر از خوشی شده و ثمر خواهیم آورد. در این حالت، همانگونه که شیره درخت خود را در میوه و برگهای درخت نشان می‌دهد، زندگی او نیز در ما دیده خواهد شد.

۴ - شخص باید بیاموزد مشکلات خود را مطرح کند. همانگونه که در روند رشد یک کودک این امر موضوعی مهم است، برای یک مسیحی جوان نیز این امر اهمیت دارد. در این مورد نیز حضور و دوستی شما اهمیتی اساسی دارد. اگر شما بشکل منظم حداقل هفته‌ای یکبار با دوستی که او را بسوی مسیح رهنمون ساخته‌اید، دیدار کنید و اگر با مهربانی جویای حالش باشید و از او بخواهید مسائلش را با شمادر میان بگذارد، وی مسائل مختلفی را که با آنها روبروست و در فکرش می‌گذرند با شما مطرح خواهد کرد. در بیشتر موارد شما در مورد این مسائل می‌توانید به دوستتان کمک کنید چون اغلب خودتان در گذشته با این مسائل روبرو شده‌اید. گاهی شکهای او منعکس‌کننده شکهای شماست و شما باید در مورد شکهای خود بسیار صادق و بی‌پرده باشید. چنین برخوردی دو چیز به او نشان می‌دهد. نخست اینکه می‌توان در مورد بسیاری از مسائل شک و تردید داشت اما در عین حال در مورد متعلق بودن به مسیح اطمینان و اعتماد داشت. و دوم آنکه این شک و تردیدها مسائلی خجالت‌آور نیستند که باید آنها را پنهان نمود بلکه می‌توان به صراحت راحتی در مورد آنها با دوستان گفتگو کرد. چنین برخوردی باعث می‌شود تا در مورد مسیحیت روحیه‌ای تحقیقگر و کنجکاو در دوستتان رشد کند. بنابراین مسیحیت او می‌تواند دقیقاً آن چیزی نباشد که شما به او ارائه داده‌اید و او با مطالعات و تحقیقات بیشتر می‌تواند به دیدگاههای عمیقتر و افقهای نوین در مورد مسیحیت دست یابد. چنین برخوردی باعث می‌شود تا فرد اگر هم در موردی شک و تردید دارد، از تلاش بی‌حاصل برای پنهان ساختن آن دست بکشد و از خطراتی که در نتیجه پنهان ساختن این شکها و عدم بیانشان بوجود می‌آید، رهایی یابد.

هنگامی که به نخستین روزهایی که به مسیح ایمان آوردم می‌نگرم، بیاد می‌آورم شخصی که مرا بسوی مسیح هدایت نمود، پیوسته مرا ملاقات می‌کرد، به شکها و سؤالات من پاسخ می‌داد و سعی می‌کرد به من در غلبه بر مشکلات و خطاهایم کمک کند. و اکنون متوجه می‌شوم که این برخورد وی بیش از هر عامل دیگری به من

کمک کرد تا در طریق اطاعت و شاگردی صحیح گام بردارم. همه ما احتیاج به دوستی نزدیک داریم که بتوانیم در مورد امور روحانی و اساسی با او سخن بگوییم.

۵ – شخص باید بیاموزد چگونه با عواقب تصمیم خود روبرو شود. عیسی بروشنی تعلیم می‌دهد که پیروی از او آسان نیست. پیروی از او به معنای قرار گرفتن در اقلیت است، به معنای ایستادگی برای دفاع از حقیقت در شرایطیست که آن حقیقت از سوی دیگران کهنه و منسوخ محسوب می‌شود، به معنای اولویت دادن به او بیش از هر رابطه انسانی دیگریست و بالاخره پیروی از او به معنای رویارویی کامل با شرارت در سه بعد آن است یعنی رویارویی با جهان، نفس و شیطان. هر سه بعد می‌خواهند تا مسیح را از زندگی ما بیرون کنند. «جهان» به معنای اجتماعیست که بدون درنظر گرفتن خدا سازمان یافته و متشکل شده است و برای همه ما گروه همسالان، دیدگاه سیاسی غالب برجامعه، دیدگاههای جامعه در مورد برتری نژادی و روابط جنسی، و ترس از طرد شدن از سوی جامعه می‌توانند عواملی باشند که ما را تحت فشار قرار دهند. ما همچنین تحت فشار نفس قرار داریم و عواملی چون زندگی خودمحورانه و وسوسه‌هایی که مدتها تسلیم آنها بوده‌ایم و برای ما همچون دوستان قدیمی هستند، برای ما مشکل سازند. در این مورد نیز شما باید به دوست خود کمک کنید. و در ورای این فشارها و مشکلات که خارج از وجود یک مسیحی یا در درون او هستند، نیروی شرارت متشکلی وجود دارد که کتاب‌مقدس او را «شیطان» می‌خواند. ممکن است دوست شما به شیطان ایمان نداشته باشد زیرا فکر می‌کند باور به او یکی از اصول بنیادین ایمان مسیحی نیست! اما او بزودی واقعیت وجود شیطان و قدرت او را کشف خواهد کرد. و طریق پیروزی بر هر سه عامل فوق، واحد است. درک این طریق آسان است اما گام برداشتن در این طریق آسان نیست. جمله ذیل به روشنترین شکل ممکن این طریق را بیان می‌کند: من به تنهایی نمی‌توانم بر وسوسه غلبه کنم اما مسیح می‌تواند. پس من با توکل به او می‌توانم بر وسوسه غلبه کنم.

شما می‌توانید به دوستتان کمک کنید تا این توکل در او رشد کند. یعنی برای تغییر خواسته‌های قلبی فاسد،برای ایستادن در مقابل دیدگاه غالب در جامعه در صورت لزوم، و برای توسل به او در لحظه وسوسه شدن و تقاضای کمک، شخص باید بیاموزد بیش از پیش به عیسی توکل کند. البته انجام این کار مشکل است زیرا برای ما غیرعادیست که نه صرفاً بر قابلیتها و تواناییهای خود بلکه بر شخصی دیگر توکل کنیم، حتی اگر این شخص عیسی باشد. بنابراین هنگامی که دوست شما دریافت که نیروهای دشمن چقدر نیرومندند و هنگامی که وی توکل کردن به عیسی را در زمان وسوسه امری مشکل یافت، ممکن است با شکستهایی روبرو شود. شکستها نیز همانند لکه جوهر از خود اثری برجای می‌گذارند اما پیش از آنکه این لکه‌ها جذب کاغذ

شوند، باید آنها را سریعاً پاک کرد! اجازه ندهید دوستتان دچار این هراس شود و بیندیشد که پس از در پیش‌گرفتن طریق شاگردی وضعیت بدتر و بدتر خواهد شد. درواقع وی به ماهی زنده‌ای تبدیل شده است که برخلاف جریان آب شنا می‌کند درحالی که قبلاً وی همانند ماهی‌ای مرده بود که جریان آب او را همراه دیگران به هر جایی که می‌خواست می‌برد. وسوسه به معنای گناه نیست و شما باید به دوست خود کمک کنید تا این موضوع را دریابد.

۶ – شخص باید یادبگیرد که برای دیگران زندگی کند. این امر نیز یکی دیگر از بخشهای شاگردی مسیح است. چند سال پیش لقب «انسانی برای دیگران» در مورد عیسی زیاد بکار می‌رفت و اگرچه این لقب نیز در مورد عیسی نارساست اما به جنبه مهمی از زندگی او اشاره دارد. او زندگی خود را برای دیگران فدا کرد. و در این اجتماع منفعت پرست و مبتنی بر خودخواهی، شاید خصلت خیرخواهی نسبت به دیگران و ایثاری که در مقابل، چیزی از دیگران انتظار ندارد، بیش از هر خصلت دیگری بهترین معرف برای عیسی باشد. واقعه‌ای را که یکبار در سوپرمارکت برایم رخ داد فراموش نمی‌کنم. درحالی که نزدیک صندوق بودم و می‌خواستم پول اجناسی را که خریده‌ام بپردازم، شخصی که جلوتر از من قرار داشت، در هنگام پرداخت پول ناگهان با؛ وحشت متوجه شد که به اندازه کافی پول ندارد و گفت: «آه نمی‌توانم پول همه اینها را بپردازم». بنابراین من گفتم: «خوشحال می‌شوم آن مقدار پولی را که کم دارید من بپردازم»، و این کار را کردم. انجام این کار برایم خیلی طبیعی بود و نمی‌توانستم تصور کنم که این رفتارم عواقبی داشته باشد. اما چند ماه بعد که برای خرید مجدداً به آن فروشگاه رفتم کارمندان آن فروشگاه مرا بعنوان فردی بخاطر داشتند که پول شخصی دیگر را پرداخته بود! کار مهمی انجام نداده بودم اما در زمانه ما حتی انجام چنین کار کوچکی باعث تعجب دیگران می‌شود.

وظیفه شما این است که دوستتان را با حقیقت این سخن عیسی برانگیزید: «دادن از گرفتن فرخنده‌تر است». از نظر ارزشهای دنیوی این سخن بی‌معناست اما درحقیقت قلب و محور شاگردی مسیح است. هر مسیحی‌ای با یوحنا ۱۶:۳ آشناست اما حقیقت مطرح شده در اول‌یوحنا ۳: ۱۶–۱۸ نیز به همان اندازه مهم است. یوحنا می‌نویسد: «از این امر محبت را دانسته‌ایم که او جان خود را در راه ما نهاد و ما باید جان خود را در راه برادران بنهیم. لکن کسی که معیشت دنیوی دارد و برادر خود را محتاج بیند و رحمت خود را از او باز دارد، چگونه محبت خدا در او ساکن است؟ ای فرزندان محبت را به جا آریم نه در کلام و زبان بلکه در عمل و راستی».

موضوع جالب توجه آن است که فراگیری زندگی کردن برای دیگران با یکی از تشنگیهایی که در عصر ما در میان انسانها بشدت احساس می‌شود، ارتباطی نزدیک دارد. انسانهای عصر ما این موضوع را درک کرده‌اند که ماده‌گرایی و منفعت‌جویی بخودی خود انسان را عمیقاً ارضاء نمی‌کند. علاوه بر این وضعیت اقتصادی جوامع متزلزل است و پیدا کردن شغل روزبروز مشکلتر می‌شود. اشخاص می‌خواهند زندگی‌اشان را بگونه‌ای بگذرانند که بشکل کامل احساس ارضاء کنند. آمارها نشان می‌دهند که در جوامع ما، اشخاص وقت زیادی به تفریحات گوناگون می‌دهند، یعنی پدیده‌ای که سابقاً به این شکل دیده نمی‌شد. اما مهمترین اشتیاق انسانهای جوامع ما،اشتیاق برای داشتن رابطه با دیگران است. و هنگامی که ما بشکلی جدی شروع به فراگیری این امر می‌کنیم که برای دیگران زندگی کنیم، بشکلی خارق‌العاده ارضاء شدن این نیاز را تجربه می‌کنیم. به این سخن متناقض نمای عیسی توجه کنید: «زیرا هر که خواهد جان خود را نجات دهد آن را هلاک سازد و هر که جان خود را به جهت من و انجیل برباد دهد آن را برهاند» (مرقس ۳۵:۸). باور کردن این امر مشکل بنظر می‌رسد که این کلام حقیقت دارد. نسخه مسیحیت در مورد اینکه انسان باید برای دیگران زندگی کند، بشکل جالب توجهی پاسخگوی انسان معاصر است و آنچه را که انسان معاصر در اشتیاق آن است یعنی ارضای عمیق درونی را در پی دارد.

۷ – شخص باید بیاموزد که خود را متعلق به یک جمع بداند. این نکته یکی دیگر از ابعاد اساسی شاگردی است که باید دوست خود را بسوی آن هدایت کنید. عیسی شاگردان خود را تک تک به پیروی از خود می‌خواند اما آنان را به درون یک گروه می‌خواند. زندگی جمعی بخشی جدایی‌ناپذیر از مسیحیت است. تمامی تصاویری که در کتاب‌مقدس در مورد مسیحیت ترسیم شده، طبیعت جمعی آن را نشان می‌دهد. ما اعضای یک بدن، سربازان یک سپاه، میهمانان یک جشن و سنگهای یک عمارت هستیم. ما به همدیگر نیاز داریم و این حقیقت نیز در تضاد با استقلال‌طلبی افراطی‌ای قرار می‌گیرد که امروزه بسیاری از انسانها درپی آن هستند. البته حقیقت این است که ما به تنهایی از عهده انجام همه امور برنمی‌آییم. ما انسانها جزایری مجزا نیستیم بلکه بخشهایی از سرزمینی پهناوریم. اگر ما بخواهیم در انسانیت خود رشد کنیم، استعدادها و قابلیتهای خود را بشناسیم و به عنصری مثبت در جوامع‌امان تبدیل شویم، به یکدیگر احتیاج داریم. فردگرایی حاکم بر جوامع غربی که متأسفانه بخاطر کوتاهی در امر بشارت جدی، قدرتمند شده است، این اسطوره و باور نادرست را تقویت می‌کند که ما متعلق به نسلی هستیم که «من» برای آن نخستین اولویت است. اما چنین نیست و مسیحیان به نسلی تعلق دارند که «ما» برای آنان نخستین اولویت است. و به محض اینکه دوست شما این موضوع را

دریافت، زندگی مسیحی شادتری خواهد داشت. به عبارت دیگر کلیسا در برابر مسیحیان بعنوان انتخابی قرار نگرفته است که اختیار دارند آن را بپذیرند یا رد کنند بلکه ما در درون آن از نو متولد شده‌ایم و به آن تعلق داریم.

البته ممکن است دوست شما آنقدر با زندگی مسیحی بیگانه باشد که تلاش برای ورود مستقیم او به کلیسا کاری نادرست باشد. اما به هر حال او نیاز دارد تا هر چه زودتر با جمعی از مسیحیان آشنا شود. برای تحقق این امر در ابتدا می‌توانید دوستتان را با زوجی مسیحی که با آنها صمیمی هستید آشنا کنید. می‌توانید شامی با آنها صرف کنید، کمی با هم دعا کنید و با گیتار سرودی روحانی بخوانید. موردی را بیاد می‌آوردم که شاهد بازگشت بزهکارانی جوان به سوی مسیح بودم. اگر آنها را مستقیماً به کلیسایی محلی می‌فرستادیم، نمی‌توانستند خود را با زندگی کلیسایی تطبیق دهند و دچار مشکلات جدی می‌شدند. بنابراین تصمیم گرفتیم پیش از وارد ساختن آنها به کلیسا، حدود شش ماه در منزلی از آنها نگهداری کنیم. آنها تحت نظر یک مسیحی با تجربه که با مسائل مربوط به زندانیان نیز آشنا بود، نگهداری می‌شدند. نتیجه کار عالی بود و پس از این مدت آنها به راحتی وارد زندگی کلیسایی شدند.

اما شاید بهترین شکل مشارکت مسیحی برای یک نوایمان، گروهی کوچک متشکل از سه یا چهار نفر باشد که تازه ایمان آورده‌اند یا جداً در این فکر هستند که خود را تسلیم مسیح کنند. این گروهها بشکل فزاینده‌ای درحال زیاد شدن هستند و با اسامی‌ای تحت عنوان گروههای کشف حقیقت، گروههای کوچک یا گروههای تغذیه روحانی شناخته می‌شوند. هدف این گروهها این است که در محیط گرم و پذیرای خانواده‌ای مسیحی، این زمینه و امکان را فراهم سازند که فرد حقجو یا کسی که درحال آشنایی با مسیح است، به جایی برسد که خود را تسلیم مسیح کند و سپس در این گروهها بعنوان مسیحی رشد کند. این گروهها مزایای زیادی دارند. رهبری این گروهها را زوجهایی باتجربه و آماده تشکیل می‌دهند که فضایی گرم و راحت را پدید می‌آورند. آنان همچنین زیاد سخن نمی‌گویند. اعضای گروه، در مورد وضعیت روحانی خود با همدیگر سخن می‌گویند. آنان بسرعت از خوشی مشارکت با یکدیگر در نام مسیح و نیز بررسی کتابی کتاب‌مقدس برخوردار می‌شوند. آنان در جمعی علاقمند، آزادانه دعاهایی کوتاه را بر زبان می‌آورند. آنان می‌توانند در گروه، سؤالاتی را در مورد اعتقادات مسیحی یا رفتار مسیحی که برایشان روشن نیست، مطرح کنند. آنان شاهد رشد همدیگر هستند و این امر آنان را برمی‌انگیزد تا بیشتر رشد کنند. درواقع هنگامی که این گروهها تغذیه روحانی اعضایشان را انجام می‌دهند و آنها را آماده عضویت در گروههای خانگی کلیساها می‌سازند کار آنان را می‌توان با وظیفه مراقبت از

یک نوزاد مقایسه نمود. هر کلیسایی احتیاج به مراقبت از نوزادان تازه بدنیا آمده دارد، خصوصاً اگر انتظار تولدهای جدید را می‌کشد.

اما وجود این گروههای مراقبت از نوایمانان بدین معنا نیست که مسؤلیت شما نسبت به دوستتان پایان می‌یابد. مراقبت از دوستتان در حکم یک دوره عملی عالی است که شما را آماده می‌سازد تا در آینده رهبر یک گروه تغذیه روحانی شوید، زیرا مهمترین مسئله در این گروهها فقط تشکیل جلسات هفتگی نیست، بلکه ملاقاتهای مرتب با اعضا یا رهبر گروه اهمیت دارد که این ملاقاتها، ملاقاتهای شبانی هستند. و اگر شما یکی از این رهبران هستید می‌توانید مراقبت از دوستتان را با کمک به او در زمینه رشد در مشارکت با دیگر اعضای گروه تلفیق کنید.

اگر دوست شما به یکی از این گروهها ملحق شود، پس از آن شرکت در حیات کلیسایی برای او آسانتر خواهد بود. اعضای گروه می‌توانند با همدیگر در یک جلسه کلیسایی شرکت کنند و این امکان را می‌یابند تا پس از جلسه برداشتهای خود و مسائلی را که برایشان مطرح شده، با رهبران گروهشان مطرح سازند. بتدریج شخص نوایمان این نیاز را احساس می‌کند که به عضوی فعال در کلیسای محلی تبدیل شود. حضور او باعث تشویق ایمانداران قدیمی می‌شود. حضور آنان همچنین باعث می‌شود تا پرستش کلیسایی حال و هوای تازه‌ای بیابد و اگر حالت یکنواخت و عادی بخود گرفته، خون تازه‌ای به رگهایش تزریق شود. در مورد مسئله تعمید شخص، باید با شبان کلیسا صحبت شود، همچنین باید در مورد شرایطی که در مورد شرکت اشخاص در مراسم عشای ربانی وجود دارد پرس و جو کرد.

۸ – توضیحات فوق ما را به آخرین مورد از مطالبی که شخص در طریق شاگردی باید بیاموزد رهنمون می‌سازد که من می‌خواهم در مورد آن تأکید کنم و آن مسئله پرستش است. اگرچه این مورد آخرین موردیست که آن را ذکر می‌کنیم اما در طریق شاگردی اهمیت بسیاری دارد و بخشی اساسی از مسیحی بودن است. در پرستش حقیقی ما خویشتن خویش را در حیرت و محبت و پرستش خدای عظیم از یاد می‌بریم،یعنی همان خدایی که برای انسانهایی چون ما رنج کشید. ما می‌خواهیم ارزش کار وی را بستاییم و او شایسته این ستایش و احترام است. انجام این کار کوچک بودن ما را به ما یادآوری می‌کند یعنی موضوعی را که نیاز داریم پیوسته آن را بخاطر داشته باشیم! و پرستش دائمی و تکرار شونده به قلب و نقطه مرکزی هر هفته محسوب می‌شود که به دیگر روزهای آن تعادل می‌بخشد.

غریزه پرستیدن عمیقاً در روح انسانها ریشه دارد. مشکل هنگامی بوجود می‌آید که خدا موضوع این پرستش نیست و چیزهایی دیگر به غلط جای آن را می‌گیرند. روحیه پرستش حاکم بر جوامع غیردینی معاصر معطوف قهرمانان فوتبال و بسکتبال، ستارگان سینما و هر شخص و عامل دیگری می‌شود که باعث می‌گردد ما خودمان و وضعیت رقت‌بارمان و نیز خودخواهی‌امان را فراموش کنیم. اکنون که دوست شما بسوی مسیح آمده است، قادر است این غریزه را به شکلی که قبلاً هرگز ممکن نبود، ارضاء نماید. وی می‌تواند محبت و ستایش خود را معطوف خدایی سازد که جهان را آفریده، با وجود این آنقدر خویشتن را فروتن ساخته که به کوچکترین جزئیات زندگی‌امان نیز توجه دارد. نسخه جدید «کتاب دعای کلیسای اسقفی» (نسخه جدید سال ۱۹۸۰) به روشنی هدف و مقصود پرستش را در شروع جلسات صبحگاه و شامگاه بیان می‌کند:

ما بعنوان خانواده الهی، در حضور پدر
گرد هم آمده‌ایم،
تا ستایش و شکرگزاری خود را نثار او نماییم
تا کلام مقدس او را شنیده و آن را دریافت بداریم
تا نیازهای این جهان را به حضورش آوریم،
و از او آمرزش گناهانمان را استدعا نماییم،
و فیض او را بطلبیم،
تا توسط فرزند او عیسی مسیح
وجود خویشتن را وقف خدمت او کنیم.

عملکرد محوری در پرستش مسیحی شام خداوند است. این امر از آن جهت مهم و محوریست چون عیسی به پیروانش گفت که آن را به یادگاری او بجا آورند. او برای ما نه مجموعه‌ای از قوانین، نه یک سازمان و نه حتی یک کتاب به یادگار نگذاشت، بلکه برای ما یک شام به یادگار گذاشت! آیا این امر عالی نیست؟ مشارکت دور یک میز صمیمانه‌ترین رابطه‌ای است که ما انسانها می‌توانیم با یکدیگر داشته باشیم. و اگر در این پرستش، عیسی در مرکز توجه ما ونیز میزبان ما باشد، تعجبی ندارد که پرستش ما عمیق باشد. شاید توضیح برخی از ابعاد این آیین به دوستتان، می‌تواند برای او بسیار مفید باشد. در طی این آیین، ما به خویشتن می‌نگریم و اعمال و افکار نادرستمان را اعتراف می‌کنیم. همچنین به گذشته و جلجتا می‌نگریم و عیسی را بخاطر اینکه برای ما جان خود را فدا کرد شکر می‌گوییم. ما همچنین چشمان خود را برافراشته و به حضور قیام کرده او می‌نگریم و از او می‌خواهیم تا توسط نان و شراب، که به گفته او بدن و خون اوست وجود ما را تغذیه کند. و ما با محبت

به پیرامون خود می‌نگریم و اشخاص دیگری را می‌بینیم که همراه با ما میهمانان میز خداوند هستند. ما همچنین به آینده می‌نگریم، یعنی به بازگشت او پایان یافتن تاریخ، و به شام عروسی بره که آیین شام خداوند نمونه کوچکی از آن است. و آنگاه به جهان خارج نیازمند می‌نگریم. شام خداوند برای سربازان مسیحی در حکم جیره جنگیست که سربازان در هنگام نبرد دریافت می‌کنند.

بنابراین شخص نوایمان باید مطالب بسیاری بیاموزد. آموختن همه این امور زمان می‌برد و در طول یک زندگی نیز نمی‌توان همه این مطالب را بشکل کامل آموخت. درواقع کار ما در آسمان این خواهد بود که این امور را بشکل کامل بیاموزیم. بنابراین از دوست خود، بخصوص در روزهای نخست، انتظار زیادی نداشته باشید. «مراقبت همراه با مهربانی و عطوفت» و «بیان تدریجی حقایق و با زبان ساده» در عصری که مسیحیت به شکل فزاینده‌ای، برای اکثریت اعضای جامعه ما به نگرشی نامفهوم و گنگ تبدیل می‌شود و در جامعه‌ای که بسیاری از اعضای آن با مشکلات بزرگ دست و پنجه نرم می‌کنند، درجامعه‌ای که بسیاری از اعضای آن متعلق به خانواده‌های از هم پاشیده‌ای هستند که هرگز محبت اصیل و بی‌شائبه را در خانواده‌اشان تجربه نکرده‌اند، «مراقبت همراه با مهربانی و عطوفت» از اشخاص و «بیان حقایق بشکلی تدریجی و به زبانی ساده» طرقی هستند که توسط آنها می‌توان به اشخاص کمک نمود.اگرچه بچه‌های خیابانی حکم فرزندخواندگی را در خانواده سلطنتی دریافت کنند و در قصر سلطنتی پذیرفته شوند، اما برای آموختن راه و رسم زندگی سلطنتی باید وقت زیادی صرف کنند! و وظیفه شما این است که به اشخاص کمک کنید تا این فرآیند را با موفقیت طی کنند. «زیرا با خدا همکارن هستیم و شما زراعت خدا و عمارت خداهستید» (اول‌قرنتیان۳:۹).

فصل هشتم

اجتناب از اشتباهات

رومیهای قدیم جمله جالبی دارند:est erare Humanum (فقط انسانها هستند که اشتباه می‌کنند). هنگامی که ما در مورد مسیح با دوستانمان سخن می‌گوییم این امر در مورد ما نیز صدق می‌کند. در این آخرین فصل کتاب می‌خواهم در مورد اشتباهاتی هشدار دهم که به هنگام هدایت اشخاص بسوی مسیح در خود و دیگران آنها را مشاهده کرده‌ام.

پرحرفی

همانگونه که می‌دانید هر مبشر باید فردی باشد که به راحتی سخن می‌گوید. بنظر می‌رسد که این امر عمدتاً به خلق و خوی اشخاص مربوط می‌شود. فکر می‌کنم شخصی که خونگرم و اجتماعیست، هنگامی که به مسیح ایمان می‌آورد می‌تواند بشکل راحتتری پیام انجیل مسیح را به دیگران برساند. اما شخصی که پروف است ممکن است تأثیر خوبی بر دیگران و خصوصاً بر اشخاص خجالتی و حساس برجای نگذارد. ممکن است چنین اشخاصی در برابر ارائه پیام انجیل بشکلی آرامتر و توأم با تأمل و اندیشمندی بهتر واکنش نشان دهند. اما چنین اشخاصی دربرابر شخصی که حراف و بیش از حد بخود مطمئن است واکنشی منفی نشان می‌دهند. اشخاص درون‌گرا معمولاً دربرابر شخصی که زیاد حرف می‌زند و با اشخاص با تحکم و قدرت برخورد می‌کند، واکنش مثبتی نشان نمی‌دهند. این یکی از دلایلی است که نشان می‌دهد چرا همیشه اشخاص برون‌گرا بهترین مبشرین نیستند. اگر شما شخصی ملایم هستید و از هرگونه کلام و رفتار اغراق‌آمیز اجتناب می‌کنید، ممکن است در ایجاد ارتباط با شخصی که از گفتگو با فردی زودجوش و خونگرم خجالت می‌کشد، موفق شوید.

ممکن است شتاب‌زدگی و عصبی بودن مشکل دیگر ما در رساندن پیام انجیل به دیگران باشد اما اکثر ما این گرایش انکارناپذیر وجود دارد که هنگامی که می‌خواهیم خبرخوش را با دوستمان در میان بگذاریم زیاد سخن می‌گوییم. مانند پزشکان ما نیز باید قبل از نوشتن نسخه ابتدا بیماری را تشخیص دهیم. ما باید ببینیم زندگی درونی دوستمان چگونه است. باید با او گفتگویی راحت و صادقانه داشته باشیم. ما هرگز نباید چنین تصور کنیم که مغز اشخاص خالیست و ما آموخته‌ایم که چگونه باید کاسه سرشان را باز کنیم و مضمون انجیل را به درونشان بریزیم. همانگونه که هارون رابینسون می‌گوید:

سر انسانها نه باز است و نه خالی. هر سری سرپوشی دارد که محکم و استوار است و هرچقدر هم سعی کنیم مطالبی را با فشار به دورن سرانسانها بریزیم، هیچ باوری وارد مغز انسانها نمی‌شود. ذهن انسانها هنگامی باز می‌شود که صاحب این ذهنها احساس کنید که نیاز دارند تا فکر خود را باز کنند. حتی در چنین حالتی نیز افکار و باورها از صافی تجارب، عادات، پیش‌فرضها و ترس و سؤظن عبور می‌کنند. اگر افکاری هم بر شخصی تأثیر می‌گذارد، این امر بخاطر این است که داد و ستد فکری بین سخنگو و شنونده وجود دارد و شنونده از نتایج آنچه می‌شوند بهره‌مند می‌شود.

برای درک سخنان فوق،تنها لحظه‌ای در مورد عکس‌العملتان دربرابر دو مبلغ پیرو شاهدان یهوه بیندیشید. ما فکر خود را در مقابل تهاجم باورهای آنان باز نمی‌کنیم زیرا این باورها را مربوط به خود نمی‌دانیم. به همین شکل هنگامی که دوستمان دیگر نمی‌خواهد به سخنانمان گوش بدهد اما ما به سخن گفتن ادامه می‌دهیم، او را با خود بیگانه می‌سازیم. در این حالت بهتر است موضوع صحبت را عوض کنیم تا زمانی که خودش سر صحبت را در این مورد باز کند و خواستار گفتگو در این زمینه باشد. سؤالات متعددی مطرح سازید. سعی کنید به دیدگاههای او پی ببرید و سپس به این دیدگاهها احترام بگذارید و با آن دیدگاههای وی که تضادی با باورهای مسیحی شما ندارد، موافقت کنید. تنها ارتباطی که دو سویه و دوجانبه است می‌تواند تأثیراتی ماندگار برجای بگذارد.

کم حرفی

اگر مبشر باحرارت وسوسه می‌شود که زیاد حرف بزند، بسیاری از ما وسوسه می‌شویم که در مورد مسیح با دوستانمان کم سخن بگوییم. ما از طرح این موضوع دچار دستپاچگی می‌شویم و با خود می‌گوییم شاید گفتگو در این مورد دوست ما را آزرده‌خاطر سازد و حتی شاید این امر به دوستی ما خاتمه دهد. در ابتدا با خود می‌گوییم: «ابتدا باید او را بهتر بشناسم». اما پس از گذشت مدت زمانی، فکر گفتگو در مورد مسیح را به کنار می‌گذاریم و با خود می‌گوییم: «شاید این گفتگو تأثیر بدی بر رابطه‌امان بگذارد». مطمئناً برخورد متعادل آن

است که بتدریج که خودمان را به اشخاصی که دوستان ما شده‌اند می‌شناسانیم، هرگز نباید از بیان ایمان مسیحی خود به آنان دچار دستپاچگی و خجالت شویم، اما در عین حال نباید ایمان خود را به آنان تحمیل کنیم. بگذارید ایمان مسیحی شما بعنوان بخشی از شخصیتتان که دیگران آن را می‌شناسند، بشکلی طبیعی بر آنان آشکار شود. فرصتهای مناسب درآینده بوجود خواهند آمد و در آن زمان ما حق سخن گفتن را خواهیم داشت.

ماجرای دو شخص را بیاد می‌آورم که هفته‌ای یکبار با هم گلف بازی می‌کردند. آنان در زیر آسمان باز تقریباً در مورد همه چیز سخن می‌گفتند ولی با وجود اینکه یکی از آنان مسیحی بود اما در مورد عیسی سخنی گفته نمی‌شد. زمانی رسید که شخص غیرمسیحی در بستر بیماری افتاد و دیگر درحال احتضار بود و در این زمان دوست مسیحی وی تلاش کرد تا در مورد عیسی با او سخن بگوید اما دوست محتضر وی به او گفت: «فراموشش کن جان. اگر این موضوع واقعاً مهم بود، سالها پیش در این مورد با من حرف می‌زدی». کم حرف زدن با دوستانمان در مورد مسیح همانقدر می‌تواند عواقب مصیبت‌باری داشته باشد که پرحرفی کردن در این مورد.

ناتوانی در همدلی و همگامی با مردم

آنچه که انسانها بدان باور دارند و براساس آن زندگی می‌کنند، امری شخصی و درونی است و انسانهای عادی صرفاً با زندگی کردن در کنار اشخاصی که کاملاً با آنان بیگانه‌اند، باورهای عمیق شخصی‌اشان را تغییر نمی‌دهند. اگر ما می خواهیم انسانها را با عیسی آشنا سازیم، باید با آنها همدل و همگام شویم. دکتر جان درین روایت جالبی را در این مورد نقل می‌کند. روزی او و دختر کوچکش در پارک قدم می‌زدند. آنان به سنجاقکها نگاه می‌کردند و به برگهای خشک درختان لگد می‌زدند. ناگهان دختر کوچک او، همانند دیگر کودکان بدون مقدمه‌چینی و با صراحت از پدرش می‌پرسد: «پدر، فکر می‌کنی خدا در همه کارها دست داره؟» درحالی که وی در این اندیشه بود که چگونه به وی پاسخ دهد، ناگهان مرد میانسالی از پشت درختی جلوی آنها سبز می‌شود و از دکتر درین می‌پرسد: «آیا شما نجات یافته‌اید؟» سپس موعظه بسیار کوتاهی برای آنها می‌کند و به او هشدار می‌دهد که پیش از آنکه خیلی دیر شود در مورد این امور بیندیشد، آنگاه به همان شکل ناگهانی بلافاصله پشت درختها ناپدید می‌شود. دختر دکتر درین با تعجب از او می‌پرسد: «پدر این مرد چی می‌خواست؟» دکتر درین می‌گوید پاسخ به سؤال دومی دشوارتر از پاسخ به پرسش اولی بود! درحالی که این پدر و دختر در فضایی آکنده از محبت و اطمینان در مورد حقایق مهم زندگی و خدا بحث می‌کردند، شخصی بشکلی غیرعقلانی و با

سرعت برق به حریم خصوصی آنان تجاوز می‌کند و به خیال خودش به آنان بشارت می‌دهد. بشارتی که در بطن روابط انسانی انجام نشود، تأثیرات مخربی می‌تواند برجای نهاد.

برای آشنا ساختن دوستانمان با عیسی ما باید با دیدگاهها و علائق آن‌ها آشنا باشیم. چه مطلبی در مورد عیسی می‌توانیم به دوستمان بگوییم که در دایره علائق او باشد و نظر او را جلب کند؟ چگونه می‌توانیم با استفاده از تصاویر و تشبیهاتی زیبا و خلاقانه حقایق مربوط به ایمان را بیان کنیم؟ چگونه می‌توانیم برای بیان پیام انجیل، از بکاربردن واژه‌های الهیاتی و فنی که فقط مسیحیان از آنها سر در می‌آورند اجتناب کنیم؟ چندی پیش تحقیقی را مطالعه کردم که عمیقاً مرا تکان داد. در این بررسی از گروهی از اشخاص که به کلیسا می‌روند سؤالاتی شده بود. ۴۲ درصد آنان گفته بودند که در کلیسا گاهی بخواب می‌روند و ۶۷ درصد نیز گفته بودند که گاهی صبحهای یکشنبه آرزو می‌کنند بجای رفتن به کلیسا در رختخوابشان بمانند. موضوعی که باعث تعجب فراوان من می‌شود این است که در دنیا واعظان و خادمین بسیاری وجود دارند که قادرند عیسی یعنی هیجان‌انگیزترین فردی را که دنیا تا کنون بخود دیده است، به شخصی بسیار کسل‌کننده تبدیل کنند! اما در عین حال می‌دانم من خودگاهی آنقدر با شور و هیجان مشغول صحبت در مورد عیسی بوده‌ام، که این نوع رابطه یک طرفه باعث شده تا حوصله دوستانم سر برود. اگر چنین بوده پس من با آنها همدل و همگام نبوده‌ام. مورد عیسی و زن سامری را در نظر بگیرید. عیسی واقعاً با این زن همدل و همرنگ می‌شود. یا دو شاگردی را که به عمواس می‌رفتند درنظر بگیرید که عیسی با آنان نیز همدل و همگام می‌شود. در هر دو حالت عیسی به سخنان آنان گوش می‌سپارد و سپس خبرخوش را به آنان می‌گوید اما در هر دو مورد، خبرخوشی که او بیان می‌کند، با توجه به موضوعی که بیش از هر چیز دیگری در ذهن این اشخاص اهمیت داشت، بیان می‌شود.

شروع صحبت با پرداختن به احساس گناه

هنگامی که من ایمان آوردم، در آن زمان قلب پیام انجیل در سه یا چهار نکته خلاصه می‌شد و در آن بر گناهکار بودن انسان تأکید زیادی می‌شد. من این موضوع را متوجه شده‌ام که این طریق خوبی برای ارائه پیغام انجیل نبوده است. درواقع امروزه بسیاری از اشخاص، هیچ احساس گناهی ندارند فقط هنگامی که مسحی می‌شوند می‌توانند درک کنند که احساس گناه چیست. اگرچه کلام خدا می‌گوید: «همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند» اما شروع پیغام انجیل با پرداختن به این موضوع طریقی نیست که در سرتاسر جهان موفقیت‌آمیز باشد و یا بهترین روش تلقی گردد. در زمان لوتر و نیز در میان یهودیان زمان پولس، پرداختن به احساس گناه طریق بسیار خوبی برای ارائه پیغام انجیل بود. اگر شما پیرو دینی باشید که خدا باوری اخلاقی اساس آن است، برای اینکه متوجه شوید که بسیاری از قوانین اخلاقی را زیر پا گذاشته‌اید وبنابراین با مشکل

بزرگی روبرویید، نیازی نیست که متفکری برجسته باشید. در این حالت پرسش مهم برای شما این است که «چگونه انسان می‌تواند نزد خدا تبرئه شود؟» و عیسی پاسخ عالی و فوق‌العاده‌ای برای این سؤال است. در قرن نوزدهم در انگلستان،موضوع زندگی پس از مرگ بر ذهن اشخاص غالب بود. در آن روزها در مورد بهشت وجهنم موعظه‌های زیادی می‌شد. اما وضعیت انسانها امروزه چنین نیست. مشکلات انسانهای غربی مشکلات متفاوتیست: آنان از «بی‌معنایی» و نبود مقصود و هدف در زندگی‌اشان رنج می‌برند. برای آنان مسئله رنج انسانی که هر شب بر صفحه تلویزیون شاهد آن هستند، مسئله‌ای مهم است، مسئله روابط انسانی که گرانبهاترین چیز در زندگی است، مسئله‌ای اساسی برای محسوب می شود درحالی که امروزه هرج و مرج و آشفتگی عجیبی در این زمینه حاکم است. بنابراین برای یک واعظ معاصر و یا برای شماکه می‌خواهید با دوستتان در مورد عیسی سخن بگویید تأکید بر این مسائل می‌توانند راهگشا باشند.

بجای شروع کردن از مسئله گناه، می‌توان مطالب تأئیدآمیز بسیاری مطرح کرد. پولس در آتن چنین می‌کند: «شما را از هر جهت بسیار دیندار یافتم». و نیز در انطاکیه پیسیدیه نیز برخوردی مشابه دارد: «ای مردان اسرائیلی و ای خداترسان گوش دهید!» کتاب‌مقدس با سقوط انسان شروع نمی‌شود بلکه با خدایی که همه چیز را نیکو آفرید. و اثری از این نیکویی را در هر انسانی می‌توان یافت. بیایید به این نیکویی توجه کنیم و نخستین برخوردمان بااشخاص مبتنی بر محکومیت شدید آنان نباشد. آنان می‌دانند که مرتکب تقصیر و خطا شده‌اند. آنان انتظار دارند که از سوی کلیسا محکوم شوند. آنان احساس می‌کنند که به اندازه کافی خوب نیستند. بیایید آنان را غافلگیر کنیم. بیایید ابتدا به آنان، محبت خدا را به انسانها اعلام کنیم. آیا قلب و نکته اصلی پیام خوش، محبت خدا نیست؟ آیا نباید بجای پرداختن به قصورات و گناهان انسانی از این امر شروع کنیم؟

توسل بیش از حد به استدلالات عقلانی

جالب است که مسیحیان انجیلی درعصری که عقل‌پرستی دوران روشنگری را محکوم می‌کنند، اغلب خود تسلیم این عقل‌پرستی می‌شوند. کتبی چون «شواهد انکارناپذیر» به قلم جاش مک داول و «دفاعیات مسیحی» به قلم گیسلر، که با انگیزه‌های بس عالی و نگارش درآمده‌اند. برخوردشان بگونه‌ای است که گویا صرفاً با مجاب ساختن اشخاص از نظر عقلانی مشکل حل می‌شود و مسئله ورود انسانها به ملکوت خدا صرفاً مسئله خاتمه دادن بحث به سود دیدگاه مسیحیست. البته صرفاً تکیه بر این موضوع که قلب انسان دلایلی دارد که عقل از آنها بی‌خبر است کافی نیست. همانگونه که اشخاص بسیاری به علت ترس یا؛ مصرف موادمخدر به سوی خدا نمی‌آیند، به همین شکل، فقدان دلایلی کافی در مورد وجود خدا یا رستاخیز مسیح می‌تواند باعث نیامدن آنان بسوی خدا باشد. البته می‌توان با اطمینان در این موارد سخن گفت و مطمئناً استدلال بی ایمانان در این زمینه‌ها،

بهترین استدلالها نیستند. اما ما هرگز نباید فراموش کنیم که ممکن است در مباحثه با فردی، بحث را به سود خود پایان دهیم اما شخصی را که سعی داریم به او کمک کنیم از دست بدهیم. ما در پی تولد فرد از آسمان هستیم یعنی امری که هیچ انسانی قادر به تحقق بخشیدن به آن نیست. البته دفاعیات مسیحی وظیفه مهمی دارد و این وظیفه، برداشتن موانع عقلانی‌ای است که در برابر طریق آمدن بسوی مسیح قرار گرفته‌اند، و وظیفه آن همانند عملکرد بولدوزری است که سنگهای بزرگی را که از کوه به جاده سقوط کرده‌اند، برمی‌دارد. اما این امر برای هدایت دوستتان به سوی مسیح نقش محوری ندارد. فرد باید تجربه شخصی خودش را داشته باشد. شما می‌توانید جاده را از سنگها پاکسازی کنید اما این خود فرد است که باید جاده را بپیماید. بنابراین میان‌بری وجود ندارد که ما بتوانیم محبت به شخص، دعا و بردباری را کنار بگذاریم.

بنابراین، استدلالات عقلانی امروزه بیش از هر زمان دیگری کم اثرتر شده‌اند. تفکر پست‌مدرن معاصر دیگر مجال زیادی برای این استدلالات باقی نگذاشته و به این طرق استدلالی به عنوان روشهای کهنه‌ای می‌نگرد که بی‌ثمر بودن آنها ثابت شده است. امروزه تفکر «آنچه بدرد من می‌خورد» و در مورد مطلبی احساس خوشایندی داشتن، به تفکر غالب تبدیل شده است. بنابراین حکیمانه است که مسائلی را که مربوط به حقیقت و صحت پیام انجیل هستند نادیده نگیریم اما بیشتر باید بر روی آن جنبه‌های تجربی خبرخوش تأکید نمایید که بیش از جنبه‌های دیگر می‌توانند برای دوست شما جذاب باشند. عیسایی که دوست انسانهاست، عیسایی که بر مرگ غالب می‌شود، عیسایی که به زندگی معنی می‌دهد، عیسایی که هیچگاه مثل یک صاحب‌کار بی‌ملاحظه ما را از نزد خود اخراج نمی‌کند، حقایقی از کلام خدا هستند که انسان معاصر را به سوی خود جذب می‌کنند. جذابیت خبرخوش و نه محکومیتی که درنتیجه رد کردن آن بر انسان نازل می‌شود، باید نکته اصلی تأکید ما باشد. ما هرگز نباید گناه انسانی را ناچیز جلوه دهیم اما نیازی نیست که اولین موضوعی که به آن می‌پردازیم این موضوع باشد! انجیل به سؤالات عقلانی ما نیز پاسخ می‌دهد اما همچنین خواسته‌های قلبی ما را نیز ارضاء می‌کند و این امر موضوعیست که انسانهای معاصر بیش از هر موضوع دیگری به آن توجه دارند.

ارائه انجیل به شکلی سطحی

ترس من این است که امروزه در برخی از محافل و مجامع چنین باشد. برخی به انجیل جنبه‌ای کاملاً فردگرایانه می‌دهند. آنان انجیل را در قالب گناه شخصی و نجات شخصی ارائه می‌کنند. اگر شخص به مسیح ایمان آورد و همان شب بمیرد، شنیدن همین مطالب برای او کافیست. گفتن این مطالب خلاف واقعیت نیست و در جای خود صحیح است. اما چنین دیدگاهی منعکس کننده حقیقت مسیحیت در کلیت آن نیست. مسیحیت

همچنین دارای بعدی جهانی است و شامل گذشته، حال و آینده می‌شود. همچنین انسان و محیط او را شامل می‌شود و همزمان به فرد و انسانیت جدیدی که وی بخشی از آن می‌گردد، توجه دارد.

دربسیاری از موارد پیام انجیل صرفاً در تصمیمی آنی در پذیرش مسیح خلاصه می‌شود و دیگر توجهی واقع‌گرایانه به آنچه که برای پیروی از مسیح ضروریست یا بهای شاگردی نمی‌شود. در بسیاری از جلسات کلیسایی چنین سخنانی می‌شنویم: «کسانی که ایمان آورده‌اند دستانشان را بلند کنند. متشکرم بسیار خوب دیگر کسی نیست؟ متشکرم، می‌توانید بروید». چنین رویه‌ای شایسته واعظان مسیحی نیست و همه ما؛ در رابطه با دوستانمان باید مراقب باشیم تا به شکلی سطحی انجیل را ارائه ندهیم. ارائه انجیل به شکل سطحی نه تنها تأثیر ماندگار بر اشخاص بر جای نمی‌گذارد بلکه حتی می‌تواند تأثیری مخرب و منفی نیز بر آنان داشته باشد.

شخصی بنام جان را بیاد می‌آورم که هنگامی که هر دوی ما در دانشگاه آکسفورد دانشجوی سال اول بودیم، او را به سوی مسیح هدایت کردم. هنگامی که پس از پایان تعطیلات، مجدداً به دانشگاه بازگشتم دریافتم که او برای پیروی مسیح مجبور شده بود شغل خود را ترک کند. او به من گفت: «مایکل هیچوقت به من نگفتی که برای پیروی از مسیح چه بهایی باید پرداخت». البته من به او گفته بودم که باید برای پیروی از مسیح بها پرداخت اما این موضوع را بروشنی برای او توضیح نداده بودم. امیدوارم درسی را که آن روز یاد گرفتم هیچوقت فراموش نکنم. برای اینکه دوستتان سریعاً تصمیم بگیرد، او را تحت فشار نگذارید و عجله نکنید، در این صورت روزی خواهد رسید که هم شما و هم دوستتان پشیمان خواهید شد.

شیوه سطحی دیگر در بشارت این است که ما صرفاً به نجات روح دوستی که به او شهادت می‌دهیم، توجه داشته باشیم. تنها توجه به نجات یافتن روح اشخاص باور نادرستیست که توسط دیدگاهی خاص تبلیغ می‌شود و با تعلیم کل عهدجدید سازگار نیست. واژه «نجات یافتن» هم در زبان عبری و هم در زبان یونانی، معنایی کاملاً این جهانی دارد و مطمئناً در وهله اول به سرنوشت انسان پس از مرگ اشاره ندارد یا فقط بر آن تأکید نمی‌کند. این واژه به شفای روح و جسم انسان، پیروزی بر دشمنان و غلبه بر ترس و تنهایی مرتبط است. این واژه در مورد جمع انسانها اطلاق می‌شود و نه به یک روح جدا از اجتماع انسانی. هنگامی که این موضوع را درک کردیم برای ما آشکار می‌شود که تهیه دارو و غذا بر انسانها، دوستی و مشارکت با آنها و حتی تهیه سرپناهی برای آنها، بخشی از پیام نجات باید در نظر گرفته شوند. به هر حال انجیل ما در مورد خدایست که جهان روحانی نادیدنی را ترک کرد تا در میان ما مجسم شده و ساکن شود. بنابراین نباید پیام انجیل را بگونه‌ای ارائه کنیم که جنبه نیرومند این جهانی آن نادیده گرفته شود و صرفاً به آنچه که ما دوست داریم آن را روحانی بنامیم محدود شود. در طی هشتاد سال گذشته بین مسیحیان محافظه‌کار که فقط برای مردم موعظه می‌کردند و

مسیحیان لیبرال که فقط برای آنان اعمال نیکو انجام میدادند، شکاف عظیمی وجود داشت. خوشبختانه امروز دریافته‌ایم که انجام هر دو کار هم مهم است.

خبر خوش شامل همه چیز می‌شود. پس ما دامنه آن را به اموری کوچک محدود نسازیم.

افتادن در دام اسارتی جدید

پیام ما در مورد آزادی‌ای است که مسیح برای انسان به ارمغان می‌آورد، اما گاهی پیام انجیل را بگونه‌ای مطرح می‌کنیم که در تضاد با این امر قرار می‌گیرد.

برخی به گفتن پیام انجیل به شکلی خاص چنان عادت کرده‌اند که گویی قالبی فولادین را به اشخاص ارائه می‌کنند و دیگران باید به هر زحمتی شده خود را در این قالب جای دهند. ممکن است پیام انجیل در سه اصل کلی یا چهار اصل و یا روشهای دیگری که سازمانها و کلیساهای مختلف بکارمی‌گیرند، ارائه شود. این روشها بخودی خود خوبند و هیچ اشکالی ندارند اما اگر این تأثیر را بر اشخاص برجای بگذارند که تنها طریق رسیدن به مسیح هستند و دوست شما مجبور است از آنها پیروی کند، این برخورد صحیح نیست. البته چنین برخورد انعطاف‌ناپذیری، پایه‌ای در کتاب‌مقدس ندارد و در کلام خدا طرق متعدد و متنوعی برای رسیدن به مسیح دیده می‌شود. در بررسی برخورد عیسی با اشخاص مختلف در اناجیل هیچگاه نمی‌بینیم که او خود را تکرار کرده و به همه یک شکل خود را معرفی کرده باشد. بیاد داشتن این موضوع که اشخاص شخصیتها و سرشتهای گوناگونی دارند به ما کمک می‌کند تا برخی از حقایق اساسی خبرخوش را مد نظر داشته باشیم. اما اگر تلاش کنیم تا همه رادر کلیشه‌ای خاص جای دهیم، دچار مشکل می‌شویم. در این حالت ما نه در حال بیان رهایی بلکه در حال بیان اسارتی جدید هستیم، هرچند ممکن است خود نیز از این امر آگاهی نداشته باشیم.

این اسارت جنبه دیگری نیز دارد. موضوع غم‌انگیز اینکه این امر در برخی محافل مسیحی دیده می‌شود. به محض اینکه فرد ایمان خود را به مسیح اعتراف می‌کند از او خواسته می‌وشد که از قوانین و اصول خاصی پیروی کند و امر و نهی‌های زیادی به او می‌شود. مثلاً فلان کتاب را بخوان، فلان لباس را نپوش، فلان کار را نکن و غیره. البته این قوانین و اصول بدین جهت تدوین شده‌اند که حد و حدود آزادی مسیحی را مشخص سازند، زیرا آزادی مسیحی هم حدودی دارد، اما این اصول به آسانی می‌توانند شخص را در یک زندان قرار دهند و در همه زمینه‌ها دست و پای او را ببندند. و در مجموع ما نباید زنجیرهای تازه‌ای به دست و پای اشخاص بیندازیم.

اِعمال فشار

از آنجایی که در جلسات بشارتی متعددی بوده‌ام، باید اعتراف کنم نسبت به فشار انسانی که گاه توسط واعظ بر شنوندگان اِعمال می شود بسیار بدبینم. گاهی این امر حتی به حد سؤاستفاده از احساسات اشخاص می‌رسد. چنین رویه‌ای نادرست است چون کار خدا را ما نباید انجام دهیم. و چنین رویه‌ای می‌تواند عواقب هولناکی درپی داشته باشد و اشخاص ممکن است بواسطه فشار بیموردی که از سوی مبشری پرشور به آنها وارد می‌شود، تا آخر عمر جریحه‌دار و آزرده‌خاطر باشند.

هنگامی که به این پدیده به شکل عمیقتری می‌نگریم، درمی‌یابیم که ریشه این امر ناتوانی ما در توکل به خداست. ما چنین می‌اندیشیم که فرد باید در همین لحظه عکس‌العمل نشان دهد و ما کسی هستیم که باعث این کار می‌شویم. اما آیا عیسی به نیقودیموس نگفت که باد روح‌القدس هر جا که بخواهد می‌وزد و انسان نمی‌تواند جهت آن را دریابد و سر منشأ آن را بداند؟ ما باید در بیان خبر خوش چنین رویه‌ای داشته باشیم. ما باید به حقیقت و قدرت پیام خوش شهادت شخصی خود را نیز اضافه کنیم. ما باید به دوست خود نشان دهیم که او باید تصمیم بگیرد. اما نباید او را تحت فشار بگذاریم. این نه وظیفه ما بلکه وظیفه روح‌القدس است که شخص را بجایی برساند که بگوید: «عیسی خداوند است». بیاد داشته باشید که حتی عیسی هنگامی که جوان ثروتمند براه خود رفت، از رفتن او ممانعت نکرد.

بنابراین هنگامی که یکی از دوستانمان بیکباره تسلیم مسیح نمی‌شود، نباید بیندیشیم که شکست خورده‌ایم. ما باید این ذهنیت را کنار بگذاریم که وی بیکباره باید به مقصد برسد و نباید حتماً در انتظار نتایج آنی باشیم. بسیاری از مواقع وی بتدریج بسوی مسیح می‌آید و ما باید به خدا توکل کنیم تا دخالت الهی خود را در لحظه مناسب انجام دهد.

در عین حال که در مورد اِعمال فشار انسانی در لحظه‌ای خاص باید مواظب بود، به همین میزان در مورد دست روی دست گذاشتن و بی‌عملی کامل نیز باید مواظب بود! بسیاری از اشخاصی که بشکل مرتب یا گاهکاهی به کلیسا می‌روند فکر می‌کنند تمامی زندگی مسیحی در همین خلاصه می‌شود. آنان کوچکترین تصوری از این امر ندارند که نیاز دارند تا شخصاً با عیسی روبرو شوند و باید تصمیم بگیرند آیا می‌خواهند شاگرد او باشند یا خیر؟

این امر در برخی کلیساها، خصوصاً کلیساهایی که در آنها به مراسم اهمیت زیادی داده می‌شود، دیده می‌شود. انجام آیینها و مراسم و رفتن به کلیسا و خواندن کتاب‌مقدس همه و همه وسایلی هستند که می‌توانند ما را به عیسی برسانند. اما اگر ما بر روی این موضوع تأکید نکنیم که این تنها عیساست که به این وسایل حیات

و سر زندگی می‌بخشد، این وسایل ممکن است ما را به هیچ جایی رسانند. وظیفه ما این نیست که دوست خود را تحت فشار بگذاریم بلکه وظیفه ما این است که به روشنترین شکلی که می‌توانیم شخصیت مجسم مصلوب شده و قیام کرده عیسی را در برابر دوستمان قرار دهیم. اگر وی رفتن به کلیسا را بهانه‌ای برای گریز از رویارویی با مسیح قرار دهد، باید با مهربانی به او نشان دهیم که کلیسا جایی نیست که ما به آن می‌رویم بلکه چیزیست که ما هستیم یعنی کلیسا همانا اعضای بدن مسیحند. چگونه یک عضو بدن اگر با سر متصل نباشد می‌تواند عملکرد و حیات داشته باشد؟ اگر دوست شما به خواندن کتاب‌مقدس بعنوان طریقی برای گریز از تسلیم و اطاعت متوسل شد، فقط باید کتاب‌مقدس را باز کنید و به او نشان دهید که چگونه به عیسی و ضرورت تسلیم شدن به او تأکید می‌کند. گاهی مراسم و آیینهای کلیسایی بیشتر از آن‌که برکت باشند به مانع و گریزگاهی برای اجتناب از تسلیم شدن تبدیل می‌شوند. اگر چنین باشد شما باید به او نشان دهید که تعمید نشانه‌ای است که یک مسیحی برخود دارد، درست همانند نشانه‌ای که بر یک بطری نوشابه دیده می‌شود. چه فریب بزرگی خواهد بود اگر محتوای بطری با نشانه‌ای که بر آن قرار دارد متفاوت باشد! چه فریب بزرگی خواهد بود اگر اشخاص تعمید یافته عمیقاً در حیات مسیح غرق نشده باشد، یعنی در شخصی که نام وی بر آنهاست! و در مورد عشای ربانی باید گفت که چقدر این مراسم انجیلی است. بخاطر وجود دوست شما بدن وی شکسته و خون وی ریخته شد. آیا او نجات‌دهنده و نیز نان و شراب مراسم را دریافت کرده است؟ درواقع مسئله اصلی این آیین این است.

هر چقدر شما اصطلاحات و واژه‌های بیشتری را بکار برید که به شخص ضرورت نشان دادن عکس‌العمل را نشان دهند، این موضوع بیشتر برای او روشن خواهد شد. عیسی می‌گوید «نزد من آیید.» آیا ما نزد او رفته‌ایم؟ عیسی می‌گوید: «من داخل خواهم شد.» آیا او را به درون زندگی‌امان دعوت کرده‌ایم؟ وی داماد است و ما عروس او هستیم. تا زمانی که ما نگوییم: «در شادی و غم، در ثروت و فقر و در همه احوال من همسر تو خواهم بود» وی شوهر ما نخواهد بود. تنها با طرح چنین سؤالاتی است که نشان دادن عکس‌العمل برای شخص به امری واقعی تبدیل می‌شود.

بنابراین کمک به اشخاص در زمینه تصمیم‌گیری جدی، امر بسیار حساسیست. باید این موضوع را بخاطر داشت که تصمیم جدی در تسلیم شدن به مسیح تصمیمی است که خود شخص می‌گیرد و ما نمی‌توانیم بجای او تصمیم بگیریم. هنگامی که در مورد این مسائل با دوستی سخن می‌گوییم باید به خداوندمان بسیار نزدیک باشیم. این موضوع ما را به آخرین قسمت بحثمان می‌رساند که یعنی به بحث دعا کردن که من بارها و بارها در این زمینه دچار اشتباه شده‌ام.

قصور در دعا

دانستن این موضوع که عمل بخشیدن حیات نوین به شخص تماماً کار خدا است و نه ما، چقدر باعث آرامش خاطر ما می‌شود. اما چه امتیاز بزرگیست که سهم کوچکی در آن داشته باشیم. ما این سهم را توسط زندگی عملی خود، پلهایی که می‌سازیم، و توضیحاتی که در مورد خبرخوش می‌دهیم و در کنار آن بیان تجربه شخصی خودمان ،ایفا می‌کنیم. اما مهمتر از همه ما این سهم را توسط دعا ایفا می‌کنیم. قبلاً گفتیم که تقریباً هر مسیحی نوایمان، شخصی را می‌شناسد که مدتها برای او مشغول دعا بوده است که این شخص معمولاً یک خویشاوند یا دوست وی بوده است. دعا به حرکت درآوردن دستی نیست که دنیا را به حرکت در می‌آورد بلکه همکاری فروتنانه با خدا در جهت انجام اراده نیکوی اوست. و چنین بنظر می‌رسد که او تنها هنگامی عمل می‌کند که قوم او دعا کنند. دعا و بشارت عمیقاً در هم تنیده شده‌اند.

اما درک این امور بسیار گیج‌کننده است. گاهی ما برای شخصی که برایمان عزیز است دعا می‌کنیم اما این شخص هرگز ایمان نمی‌آورد. این امر شاید بدین دلیل باشد چون وی نمی‌خواهد تا به خداوند تسلیم شود و خدا به تصمیم او حتی در حالتی که برخلاف اراده اوست احترام می‌گذارد. گاهی ما برای شخصی دعا می‌کنیم اما شخص دیگری ایمان می‌آورد. علت این امر شاید این است که خدا ذهنیت ما را در مورد همکاری فروتنانه با خود مشاهده می‌کند و از این عامل استفاده می‌کند تا برشخصی که برای تسلیم شدن به خداوند آمادگی دارد اما ما به فکر او نیستیم، نوری تابیده و او نجات یابد. گاهی پاسخ چنین دعاهایی سالها بعد داده می‌شود. در یک مورد (شرمنده‌ام که بگویم یک مورد بیشتر نبوده است) چهارده سال برای شخصی دعا کردم و این شخص هنگامی که برای مأموریت شغلی به کنیا رفته بود، توسط خدمت مسیحیان آفریقایی تسلیم مسیح شد. موضوعی که من در مورد آن اطمینان دارم این است که دعا موضوعی حیاتیست. اگر دلیل این اطمینان مرا بپرسید پاسخ من این است چون در دعا ما ناتوانی خود را در انجام امور بیان می‌کنیم. خدا هنگامی می‌تواند عمل کند که ما چنین نگرشی داشته باشیم. اما هنگامی که فکر می‌کنیم خودمان کفایت انجام هر کاری را داریم سعی می‌کنیم کارهایی را انجام دهیم که در ید قدرت اوست.

بسیاری از اشخاص در مورد ایمان آوردن غیرمنتظره یک نفر که نتیجه کار خدا بوده است، خاطره‌ای دارند که می‌توانند برایتان تعریف کنند. خدا بزرگترین مبشر است. وی از ما انتظار دارد دعا کنیم، و آماده باشیم و به او توکل نماییم. سهم ما این است. کتاب خود را با دو روایت تمام می‌کنم که نشان می‌دهند چگونه قدرت مطلق خدا و محبت او عمل می‌کند.

سالها پیش به من مأموریت داده شد تا در کالجی خدمتی انجام دهم در طی خدمتم دختری که بشدت با مسیحیت مخالف بود، پیوسته به من حمله می‌کرد. پس از پرس و جو متوجه شدم که وی شروع به خواندن الهیات کرده است اما بیکباره به مخالفت سرسخت مسیحیت تبدیل شده و شروع به مطالعه فلسفه نموده است. وی در زمینه فلسفه، اطلاعات و تبحر فراوان داشت. بالاخره از او خواستم تا برای گفگو با من به نزدم بیاید و به من بگوید چه چیزی او را آزار می‌دهد. او به نزدم آمد و مشکلاتش را به من گفت. علت اصلی مشکل او رابطه جنسی او با دوست پسرش بود. او می‌دانست که کار نادرستی انجام می‌دهد. وی نمی‌خواست تا دست از این کار بکشد بنابراین زندگی مسیحی او نابود شده و او دست از مطالعه الهیات کشیده بود. اما در آن روز وی با اشکهای توبه و با شادمانی بسوی خداوند بازگشت کرد. تصور کنید چقدر او متعجب شد هنگامی که دوست پسر او به وی گفت همان روز اتفاق مشابهی برای وی افتاده است. وی در آن روز مشغول تهیه یک موعظه بود (وی نیز دانشجوی الهیات بود) و پیش از آنکه پیام خود را موعظه کند، این پیام عمیقاً قلب او را لمس کرد و او از وضعیتی که در آن بود توبه نمود. این دو نفر اکنون ازدواج کرده‌اند و زندگی زناشویی شادی دارند. این رخداد عمیقاً در فکر من حک شده است و بخوبی بیانگر این است که خدا ماهیگیر اعظم است و او برای نجات انسانها زمانها و روشهای خاص خودش را دارد. او صرفاً به ما اجازه می‌دهد تا گاهی در کار او سهمی داشته باشیم.

روایت دیگر مربوط به نویسنده و معلم مسیحی دکتر جان درین است. او با هواپیما عازم کنفرانسی بود که در مورد بشارت برگزار می‌شد و او سخنران اصلی آن بود. در کنار او مردی نشسته بود که تصمیم گرفته بود دیگر به منزل خود بازنگردد زیرا زندگی زناشویی بدی داشت. او در پی ارضای نیازهایش در جای دیگری بود.

جان پس از گفتگو با این شخص دریافت که اگر در این لحظه ساکت بماند مشکل بتواند در مورد بشارت در کنفرانس سخنرانی کند! بنابراین دعای کوتاهی کرد تا کلمات صحیح را بر زبان آورد و آنگاه از این شخص پرسید: «آیا خدا را می‌شناسید؟» اما این جمله وی هنوز تمام نشده بود که درین احساس کرد بهیچوجه سخن بجایی نگفته و کار را خراب کرده است. اما گویی چنین نشده بود. آن مرد پاسخ داد: «واقعیت این است که چیزی در این مورد نمی‌دانم اما اگر شما درباره خدا چیزی می‌دانید می‌خواهم در این مورد بیشتر بدانم». گفتگوی خوبی بین آن دو آغاز شد و پس از سه هفته جان نامه‌ای از این شخص دریافت کرد که در آن گفته شده بود که وی نتوانسته بود گفتگویشان را فراموش کند بنابراین با پیاده شدن از هواپیما و ورود به شهر، با دیدن در باز یک کلیسا، وارد آن شده بود و در دعا از خدا خواسته بود تا در زندگی او مداخله کند. سپس چون جایی نداشت که برود، به منزل خود بازگشت و با تعجب همسرش در منزل به گرمی از او استقبال کرد. علت

تغییر همسر وی حیرت‌انگیز بود. همسر او نیز هنگامی که شوهرش منزل را ترک کرد، احساس کرد که به آخر خط رسیده‌اند. وی در محل کار خود یعنی در مدرسه با یکی از دوستانش که او را به یک جلسه کوچک دعا دعوت کرده بود مشکلاتش را مطرح کرد. وی در این جلسه دعا شرکت کرده بود و تحت تأثیر محبت حاضرین و توجهشان به شرایط ناگوار خود قرار گرفته بود. در همان دقایقی که جان درین و شوهرش در هواپیما بودند، در گروه دعا برای شوهر وی دعا کرده بودند. در نتیجه همه این اتفاقات این زن و شوهر با یکدیگر آشتی کردند. اکنون آنان مسیحی‌اند و زندگی خانوادگی جدید و نگرش نوینی نسبت به مسائل دارند.

جان درین پس از تعمق در مورد این رخدادها دریافت که در مجموعه این وقایع وی سهمی کوچک اما حیاتی داشته است. وی به آن شخص فرصت داد تا با او سخن بگوید و به سخنانش گوش سپرد. وی سؤالی از وی کرده بود و پس از آن خدا بقیه کارها را انجام داده بود!

ما چنین خدایی را می‌پرستیم. وی سهم اصلی را در عمل مهیب و هیجان‌انگیز بشارت بر عهده دارد. وی خیلی بیشتر از ما دلنگران انسانهاست. وی خطاهای ما را جبران می‌کند. اگر ما با فروتنی و حساسیت در میان دوستان و آشنایانمان فعالیت کنیم و اگر این اطمینان را به او داشته باشیم که او در عالی‌ترین کار ممکن در این جهان می‌تواند از ما بعنوان همکارانش استفاده کند،وی توسط ما کار خود را انجام خواهد داد.